هذا
کتاب ارشاد
الائمة سائل علمیه
عالم علامه ... مجتهد
جناب حاج ملا علی کنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وعترته الطیبین
الطاهرین وبعد یقول العبد المسکین الخادم لشریعة سید المرسلین والمتمسک
بولایة الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین علی الکنی
الطهرانی که این کلمات در بیان مختصر بعض از آداب و شرایط و احکام
جمله عبادات شرعیه که همه مکلفین یا غالب ایشان در غالب از زمان محتاج
بمعرفت آن میباشند و مرتب نمودم آنرا بچند کتاب و هر کتاب را بچند باب
و مشتمل نمودم اکثر ابواب آنرا بر مقدمه و فصول چند و خاتمه کتاب
الطهارة مقدمه بدانکه طهارت یا از خبث است یا از حدث و طهارت
از حدث یا بوضو است یا غسل و غسل رافع حدث پنج است غسل جنابت و غسل
حیض و غسل استحاضه و غسل نفاس و غسل مس میت و بلکه غسل از جمعی
رافع حدث و از جمعی رافع خبث است و آن غسل میت است و اغسال مستحبه
دیگر نیز هست که گاهی بالعرض بسبب نذر و شبه آن واجب میشود و بدل از
برای جمیع طهارات مذکوره نیز هست که تیمم است لهذا در این کتاب چند باب ذکر کنیم

بر

باب اول در طهارت از خبث و نجاست مقدمه در اقسام و احکام
مطلق آب است و آن بر دو قسم است یکی آب مطلق و دیگری آب مضاف آب مطلق
آبی است که در گفتگو و استعمال لفظ آب در آن احتیاجی بذکر لفظ دیگر و اشاره
یا قرینه نباشد چنانچه در آب نهر و باران و رودخانه و آب چاهی مثلا گویند که این
آب است احتیاج بچیز دیگر نیست بخلاف آب مضاف چون آب غوره که بعنوان گفتن این
آب است احتیاج بلفظ غوره هم هست که بگوئیم آب غوره است لکن بدانکه ضرور ندارد
در معنی آب مطلق که در جهت شناختن آن ... از اقسام از آن قسم دیگر احتیاج
بلفظ دیگر یا اشاره یا قرینه نباشد چنانچه گوئیم این چاه است یا آب رودخانه
است یا آب باران است تا مشخص شود که از کدام آبست اگرچه همه آب
گوئیم پس هرگاه که چنین باشد آب مطلق است و اما آب مضاف پس آن آبی است که
برخلاف آنچه گفته شد میباشد چنانچه باید بگوئیم آب غوره آب انار آب هندوانه
آب خربزه و همچنین که هیچیک از این لفظ غوره یا انار یا هندوانه یا خربزه نگویند
مگر در مقام مبالغه و تشبیه که آنهم قرینه است بدانکه این قاعده که در معرفت آب
مطلق و قاعده که در شناختن آب مضاف گفته شد این دو را نباید از دست داد
بلکه در هر جا که لفظ آب گفته شود از جمیع اقسام و افراد او ...
همین دو قاعده را منظور بدارند هر آبی که داخل در قاعده اول است آب مطلق است و هر
آبی که در قاعده دوم داخل است آب مضاف است بلکه این دو قاعده در غیر آب مطلق
و آب مضاف نیز جاری است چون خاک که عبارت از زمین و سنگ و شن و مثل اینها و غیر اینها
مطلق و مضاف اینها نیز معلوم میشود چون در مقام تیمم و استنجا بسبب لزوم خصوص
و کلوخ و چون در پاک نمودن نه کفش و پا از خاک مطلق یا نه در غالب مضاف
تیمم هیچیک از اینها جایز نیست و زمین و خاک مضاف نه پا و کفش را پاک

سؤال

میکند و سنگ الماس و فیروزه و سایر جواهرات سنگ مضاف است که در هیچ وقت
از ضرمن کور شد خالص مطلق و زمین و سنگ و شیر و پنیر نگویند فی الحقیقه در
امثال این مقام باید رجوع بعرف عام و گفتگوی اهل زبان شود بعد از انکه
این مقدمه شناختی در این مقام چند فصل یاد کنیم **فصل اول** در اب
مضاف و در ان دو مطلب است **مطلب اول** اب مضاف از اقسام است
یکی انکه بفشردن از چیزها گرفته شود چون اب انگور و اب هندوانه و مثل اینها
از میوه ها و گیاهها و یکی انکه مخلوط و ممزوج کردن اب مطلق را با چیزی که حاصل
شود بحدی که از صدق اب مطلق افتاده داخل در صدق اب مضاف باشد چون
اب گوشت و اب دوغ و اب قند و دیگر انکه بسبب بخار ساختن چیزی و اب کردن
ان بخار با امر بخاری حاصل شود چون گلاب و عرق نعناع و جمیع اقسام عرقها
این در صورتیست که ان عرق از اب مطلق خالص گرفته شده باشد والا عرق
او نیز اب مطلق است مگر انکه از اب مخلوط با چیزی چون کاسنی و برگ بید و مثل
اینها گرفته شود که در اینصورت باز اب مضاف است و یکی دیگر از اقسام ان
انست که بخودی خود از زمین یا غیر زمین بیرون اید چون اب چشم و اب چشمه
و مرطانسان و هر حیوان و ابی که از بریدن گیاه یا چوب چون چوب انگور و غیر ان
خارج شود **مطلب دویم** اب مضاف از احکامیست یکی انکه مطلقا در
هیچ نوعی از ان رفع حدث مانع از نماز و ازاله خبث و نجاست نمیکند اگرچه
ازاله عین ان نماید پس در تطهیر اثری نمیکند بلی در تطهیر افتاب که زوال عین
معتبر است زوال عین را باب مضاف نموده پس بتابش افتاب خشکد کافی است
و همچنین در تخفیف نجاست در جایی که تطهیر معتبر نباشد اگر تخفیف را لازم دانیم
دویم انکه اب مضاف هرگاه کم باشد اگرچه چند کر باشد بملاقات نجاست نجس میشود

بر

کتاب الطهارة

چه جاری بلی اگر دریا دنند جاری باشد چون ناودان اسیا یا از اعلی باسفل چون از لوله
افتابه یا گلاب پاش جاری شود پس همان جزئی از مضاف که بنجس رسیده نجس میشود
نه اجزاء بالا از ان اگرچه احوط اجتناب از جمیع است حتی انچه در ظرف بالا باقیست تیمم
انکه مضاف بجمیع اقسام ان چه بالاصاله نجس باشد چون شراب و عرق ان یا بالعرض
بملاقات با نجس نجس شده باشد قابل طهارت نیست مگر باستهلاک [illegible] در
اب جاری یا کر یا ابی که بحکم جاریست که در اینصورت علی الظاهر پاک میشود و همچنین
پاک میشود باستحاله بچیز پاکی یا انقلاب در مثل انقلاب شراب و عصیر عنبی بعد از نجس
شدن بغلیان بسرکه و ذهاب ثلثین با اتش و افتاب بنند و در اخر شیره شدن قبل
از ذهاب ثلثین کافی نیست و توضیح این و حکم اخیر که یکی نجس شدن [illegible]
بجز ملاقات نجاست و یکی قابل طهارت نبودن ان در صورتیست که منجمد و بسته
نباشد و اگر بسته شده باشد چه اینکه یخ شده باشد یا غیر ان و بعد از ان بنجاست
ملاقات کند پس همان جزء ملاقی نجس یا رطوبت در امد با نجس است نه غیر ان و همان
جزء نجس هم قابل طهارة است و اگر بعد از نجاست بسته شود پس طهارة او منحصر است
بانچه در قسم مایع از ان گذشت بلی اگر بستگی ان بعنیه یخ شدن باشد چون که
یخ شده پس در قبول طهارت همان سطح ظاهر ان نیز تامل و اشکال است مگر انکه [illegible]
اب بر سطح ان هیچ جزئی از ان یخ اب نشود که در این صورت ممکن است طهارة ظاهر ان
فرع اب مطلق اگرچه چندین کر باشد بعد از یخ شدن همین حکم را دارد پس اگر قبل
ان بنجسی برخورد همان محل ملاقات نجس است و بستن ان پاک میشود و اگر قبل از یخ
شدن نجس شده پس در طهارت سطح ظاهر ان بستن اشکال است چنانچه گذشت بلی اگر
فرض شود نفوذ اب جاری یا کر در اعماق ان پس در این صورت همه ان پاک میشود
چنانچه مرحوم شهید طاب ثراه در دروس فرموده و فرض مذکور در برف بی شبهه است

مگر آنکه منجمد شده باشد **مسئله** بدانکه احکام مذکوره در آب مضاف جاری است
در هر مایعی چون شیره و روغن و پیه و موم پس اگر ملاقات بنجاست بعد از بستگی باشد
نجاست مختص بموضع ملاقات است و برداشتن آن موضع پاک میشود و اگر تطهیر ظاهر
نمود نا آب شود یا آنکه ملاقات نجاست قبل از بستگی شده باشد پس دیگر قابل
طهارت نیست مگر باستحاله و استهلاک و استعمال آن پیش از پاک شدن جایز نیست
پیه و روغن نجس بجمیع اقسام آن که سوزانیدن آن جایز است بتفصیلی که در نجاسات
مبایدا اما طلا و نقره و سایر فلزات آب شده پس اگر ملاقات با آب نجس یا نجاست
دیگر در حال رطوبت نموده باشد بی شبهه موضع ملاقات نجس است اما
سایر مواضع آن هم چنین اگر ملاقات با نجس خشکی کرده باشد مثل خود بوته
وقا لکه در اثنای آن غالبا هو ده بیان ند و تطهیر هم نمیشود پس مقتضای قاعده
در هر مایعی این است که همه اجزاء آن نجس باشند و غیر ظاهر آنها بعد از جمود قبول
طهارت نکند چنانچه جمعی از علماء رضوان الله علیهم تصریح نموده اند لکن نجس شدن
چنین مایعی مثل جیوه خالی از شبهه نیست ادله نجاست مایع شامل معلوم نیست
لا اقل محل شک است حدیث پاکی هر خشک و اصل طهارت بی معارض است علاوه
بر لزوم حرج شدید بجهت آنکه هر جنب از باطن آن که باید لذا استعمال ظاهر شود
باید مشت و دیگر آنکه لباس مصنوع از از ادر نماز نباید پوشید بلکه باید جاین
الاستعمال و جایز المعامله نباشد چون استعمال هر نجسی که قابل طهارت نباشد جایز نیست
لکن خلاف ندرد جواز استعمال او و غیر جایز نیست بلکه در نماز هم بغیر لباس بودن عیب ندارد
تتمیم بدانکه آنچه گذشت در صورتی است که معلوم باشد ملاقات بنجاست که در حال جمود بوده یا در
حال مایع بودن بوده و اگر اصل ملاقات معلوم لکن شک شود که در حالت بستگی بوده که
نجس شده تا طهارت محل ملاقات نجس باشد یا در حال مایع بودن که همه نجس باشد فرق است

حال حکم میشود بنجاست جمیع بلکه خصوص موضع ملاقات از اشوب ندا اگر معلوم
والا ظاهر همه یا مواضع اشتباه از اشوب ند اگرچه در یکصورت خالی از تامل
نیست و آن صورتیست که زمان ملاقات بنجاست معلوم باشد که در روز بوده مثلا
و زمان بستگی معلوم نباشد که در آن زمان یا پیش از آن یا امروز بوده هرچند که حکم
حکم بملاقات مایع بمحض اصل نتوان کرد پس طهارت غیر موضع ملاقات در این صورت هم
قویست اگرچه احوط اجتنابست این که روشن است که اول مایع بعد منجمد شده باشد
و در عکس این حکم بنجاست جمیع میشود مطلقا خصوص در صورتیکه زمان مایع شدن معلوم
باشد که در روز بوده و زمان ملاقات نجس معلوم نباشد که امروز بوده یا پیش و این
حکم هم در صورتیست که دو مطهر در آخر زمان بستگی معلوم نباشد و الا اظهر طهارت
است اگرچه در صورت معلوم بودن زمان مایع شدن و مجهول بودن زمان
ملاقات نجس که احتمال بر وجه متاخر بودن او از زمان مایع شدن الحق اجتنابست از تو بعمل آید

در آب مضاف و ملحقات آن **فصل دوم** در آب مطلق است و در آن چند مطلب **مطلب اول**
در اقسام او است بدانکه آب مطلق یا قلیل است یا کثیر مراد از قلیل آبیست که بقدر کر نباشد
و جاری نیز بحکم جاری نیز نباشد کثیر را سه قسم است قسم اول کثیر راکد آن آبی است که تمام
و بحکم جاری نیست ولی بقدر کر یا زیاده بر آنست و از برای معرفت و تحدید کر دو طریق است
یکی وزن که اصل میزان در معرفت کر است و آن یکهزار و دویست رطل عراقی است که
موافق است با یکصد و بیست و هشت من تبریز و بیست عباسی آبی است مثقال صیرفی که ما
هشتاد و یکهزار و نهصد مثقال صیرفی است دوم تحدید بمساحت است چنانچه اگر در
ظرف یا محلی که از پایین تا بالا مربع و چهار گوشه باشد که همه اطراف آن مساوی و از هرجا
مطابق باشد حجم باشد بعضی هر یک از عرض و طول و عمق و سه وجب و نیم وجب مستوی الخلقه
باشد آب تمام این ظرف اگر کر باشد چنین آب کر است بشرط آنکه غیر آب چون ...

در آب مطلق

یا چیز دیگر بدان بناشد و قول با کتفا مقدار سه وجب و نیم وجب مختار جمعی بلکه
از ایشان بتحدید اولی است لکن اشهر بلکه اظهر قول اول است و اقوال دیگر نیز هست
بدانکه کیفیت مذکوره مخصوص بشکل مذکور نیست در هر ظرف و در هر مکان بهر
شکلی که باشد باید چنان فرض کرد که اگر در مکان مربع مذکور جمع شود او را پر کند
حاصل مجموع آن است که بمقدار چهل و سه وجب الا هشت یک وجب باشد که عرض و
طول و عمق هر یک یک وجب باشد مثلاً اگر فرض کنیم نهری را که عرض و عمق او یک وجب باشد
و طول او چهل و سه وجب الا ثمن وجب باشد این نهر را پر کند کر است و هم چنین اگر طول
و عرض همین لکن عمق او دو وجب باشد این دو کر است و هم چنین است اگر طول و عمق همین
لکن عرض دو وجب یا عرض و عمق همین لکن طول دو برابر این که هشتاد و شش
وجب الا ربع باشد و اگر طول چهل و سه وجب الا ثمن و عمق نیم وجب و عرض دو وجب
باشد هکذا و شکلهای دیگر و کیفیت ضرب و جمع آنها را تفصیلی است موکول بعلم
حساب بدانکه اصل کر در شرع یکی است و دو تحدید که مذکور شد طریق معرفت
آنست نه آنکه در شریعت دو قسم کر مقرر شده باشد پس هر یک از دو تحدید با علم
مخالفت آن با دیگری معتبر است چون در غالب اوقات و اگر مخالفت بینهما معلوم
و مشخص شود نتوانیم گفت که هر یک کر است و نتوانیم گفت که این یا این تحدید
کر است شاهد بان تحدید که نیست اینجا اظهر در نزد احقر این است که مدار در
اعتبار در این صورت بلکه مطلقا بر تحدید بوزن است و اعتبار تحدید بمساحت از
باب سهولت بر عباد در غالب بنابر آنها بلکه غالب دهات و بلاد است
و چون مشهور این تحدید مشتمل بر مقدار وزن بوده در هر ابتدا جهت سهل وزن و جهت
سنگین شارع مقدار او را طریق معرفت و قطع بوجود مقدار کر قرار داده پس کر

کتاب الطهارة

ندری کمتر از چهل و سه وجب الا ثمن باشد در این حال اگر یقین باشد ان نیز در ان
مذکور باشد باز میگوئیم کر است و بملاقات نجاست نجس نیست و اگر یقین نباشد
در ظاهر شرع او را کمتر و نجس میدانیم و احکام نجس را بر او مترتب میداریم لکن در واقع
حکم باینکه کمتر از کر است و نجس است نمیکنیم چه بسیار میشود که با امتحان موافق
وزن بمقدار کر بلکه بیشتر از کر است و حکم واقع هم در هر دو مقام قابل رفع و تبدیل نیست
کی بگوئیم پیش از وزن در واقع کر نبوده و حال در واقع کر است قسم دویم از کثیر
آب جاری است و آن آبیست که از برای او در زیر زمین ماده و منبع باشد که با اتصال
بان ماده بر زمین جاری باشد چه بر روی زمین جاری باشد چون اکثر چشمها
و قناتها یا در زیر زمین جاری باشد چنانچه در اکثر قناتها متعدی باشد که بیشتر از
بقعر زمین فرو رود یا آنکه در اصل بر روی زمین جاری بوده بعد او را در چاه
انداخته که در میان چاههای بسیار از زیر کنده فاصل او را بدلو و دلو بیرون از
بلن چاه یا چاهها متعدده بالا آورند چنانچه در نجف اشرف علی مشرفها الاف التحیه و
الثنا معمول است که نهر آنها از جاری محسوبست و ظاهر این نیست که چنین باشد اگر
از اول هم ماده او در چاهی باشد که از آن بچاههای دیگر برده نشاید و فاصل از ابدلو
بکشند و شرط نیست در جاری که بقدر کر باشد و بقوت و تسنیم جاری باشد پس
بعضی از قناتها یا چشمها که مجموع آب کمتر از کر است و جریان کمی دارد از جاری است
و نیز شرط نیست که علی الدوام جاری باشد پس بعضی از قناتها یا چشمها که در بعضی
از سالها یا بعضی از فصول چون بهار جریانی دارد در همان زمان از قسم جاری است
و اگر در وقت انقطاع و خشکیدن ماده مقدار آبی منقطع از ماده بر زمین باقی
باشد از قسم جاری نیست اگر چه در حس جاری باشد مثل آب باقی در نهر بعد از
بر کر لب نهر تمام اصل آن داده و اعلی نهر دیگر که باقی در نهر اول که متصل با جریان

اب نباشد چنین آبها اگرچه جاری باشند از قسم واقف است پس اگر مجموع آن با
اتصال بعضی ببعضی هرچند که بطریق سراشیب باشد بمقدار کر باشد یا زیاده است
از قسم کر است والا از قلیل و از این قبیل است آبی که از برف جاری میشود یا از معدن
یخ نه برف و یخ نباید بمنزلهٔ ماده و منبع است و نه محض جاری بودن بر روی زمین در
جاری کافیست حتما اگر آب بر روی زمین سنگستان و نحو آن فرو رفته در زیر یکی او
باد و در چون چشمه بیرون آید بنحوی که معلوم باشد که این همان آبست اگرچه احتمال
اتصال بماده زمینی هم برود چنین آبی از جاری محسوب نیست بلی اگر معلوم باشد که
متصل بماده زمینی چون چشمه ایستاده که بعد کر میشود میباشد بسبب امداد آب
برف جاری شده اظهر آنست که در این صورت همه آن از قسم جاری دانیم و در بودن مجموع
آن بحکم جاری شبهه نیست پس اگر از جاری ندانیم بحکم جاری خواهد بود اگرچه
مجموع از کر کمتر باشند چه جای آنکه بقدر کر باشند از آنچه مذکور شد معلوم شد
که دو چیز در جاری در شرع معتبر است یکی جریان و یکی اتصال بماده زمینی پس
اگر جریان و اتصال بماده هر دو اینجا یا اتصال تنها موجود نباشد یا کر نیست داخل
در کثیر والا داخل در قلیل است و اگر جریان تنها ندارد داخل در قسم سیم است
که در حکم جاریست نه خود جاری و اگر شک شود در جریان و اتصال بماده
یا در احدهما پس اگر حال قبل از شک معلوم است که جاری و متصل یا نه جاری
و نه متصل یا جاری بوده نه متصل یا متصل بوده نه جاری بنا را بعد از شک
در ظاهر شرع بر معلوم سابق میگذارد پس در اول جاری و در دوم و سیم واقف
و در چهارم بحکم جاری اند و باحکام هر یک عمل نماید احتیاج بفحص و جستجو نیست
و اگر حال سابق معلوم نبوده بنا را در ظاهر بنبودن امر مشکوک گذارد پس اگر شک
در اصل اتصال بماده و جریان هر دو یا در اتصال تنها بوده از آن واقف دانسته

كتاب الطهارة

کر بند عدم آن نماید و اگر شک در اصل جریان تنها بوده نه اتصال بماده او را در حکم
جاری داند و طریق احتیاط در همه جا معلوم است **قسم سیم** از کثیر آبیست
که در حکم آب جاریست و آن چهار قسم است **اول** آبیست که اتصال بماده در
زیر زمین دارد لکن بر زمین جاری نیست چون بعضی از چشمه‌ها که آب در آنها
ایستاده است مادام که چنین است بحکم آب جاریست در تطهیر و اعتصام و نجس
نشدن بمحض ملاقات بنجاست و غیر این از احکام جاری بلی اگر در ماده او ضعف
باشد که بطریق رشح و نم زدن در موضعی جمع شود اظهر ملحق نبودن آن بجاریست
بلکه با کر بودن بحکم کر والا از اقسام قلیل است بلکه احوط در قسم اول نیز همین است با ملاحظه
موارد احتیاط در استعمال و عدم و در این قسم نیز شرط نیست که همیشه چنین باشد
با آنکه بقدر کر باشد اگرچه احوط است قسم دوم چون قسم اول است لکن در زیر
زمین است نه ظاهر آن چون آب چاهها که جریان ندارد و بدلو بالا میکشند اگرچه
طریق دیگر چون پله نبوی او معمول دارند و در این قسم خلاف شده است
مشهور متقدمین آنرا از اقسام آب قلیل دانسته‌اند و مشهور متاخرین او را از
آب کثیر شمرده‌اند جمعی با کر بودن داخل در کثیر و با قلت از اقسام قلیل گرفته‌اند اگرچه
اظهر و اقوی قول متاخرین است ولی احتیاط در قول بتفصیل و احوط از او قول
متقدمین است و اگر کشیدن آب چاه را از فراد مفرده در کلمات ایشان که اکثر
موافق اخبار معتبره است بقدر واجب ندانیم لا اقل مستحب ست قسم سیم آب
باران است در حال جاری بودن از آسمان و صادق آمدن باریدن باران در
صورت اطلاق چنانچه در اخبار است در صورتی که خالی از غلبه و کثرت نباشد
لهذا چند قطرهٔ باران را اگرچه قطرهٔ باران گویند ولی باریدن باران نمیگویند
پس اگر بر زمین نجسی چند قطره بیارد که تمام سطح او را فرو نگرفته باشد طهارت نمیدهد

که در کوفه محل تامل است اگرچه جریان آن بحدی که از ناودان جاری شود معتبر
نیست هرچند که احوط است و هم چنین در اول شدن باران از آسمان بطریق استقامت
معتبر نیست بلکه کافی است اینکه بعد از باریدن بر موضعی بموضع دیگر بطریق
اتصال جاری شود نه بطریق انفصال و چکیدن که آن کافی نیست و آب جمع شده آن
باران بعد از انقطاع باران اگر کمتر از کر است از اقسام آب قلیل است بدانکه برف و تگرگ
بحکم باران نیست بلی اگر معلوم شود که بعد از جدا شدن از ابر در همان نزدیکی برف
یا تگرگ شده و در نزدیک بان باز باران شده بعید نیست که این قسم داخل باران
باشد اما باران شدن در نزدیکی زمین البته کافی نیست و در زمانهای باران
که مثل ذره و شبنم میاید داخل باران نیست اگرچه بعد از مدتی تمام روی
زمین را تر کند بلی در صدق باران احاطه ابر باسمانی که دیده میشود تا اکثر
آن شرط نیست بلکه کافی است که او یکقطعه ابر بیارد اگرچه در قرب زمین بلکه
متصل بزمین باشد چون ابری که در کوه و غیر آن باشد و شرط نیست باریدن باران
از جمیع ابر محیط پس اگر از قطعه از آن باران و از باقی برف یا تگرگ ببارد چون
قله کوه و دامن آن هریک حکم خود دارد بلکه چنین است اگر هر دو از یکقطعه باهم
نازل شوند لکن بشرطیکه مذکور شد که باران از باب آب شدن در قرب زمین
نباشد قسم چهارم آب حمام است یعنی آبهائیکه در حوضهای کوچک که در جنب
خزانه گرم با هم میسازند و کمتر از کر است مطلقا یا در بعضی احوال و از خزانه [illegible]
و بخوان جاری در این حوضها میشود چنانچه در اکثر حمامات خاصه در بلاد
و قرای عراق متعارف و معمول است آب این حوضها در حال اتصال او با آب خزانه در
حکم جاری است و در اشتراط کر بودن آب خزانه تنها یا با انضمام آب حوض کوچک
خلاف است اظهر آنست که در صورتیکه آب آمد بر مرد و آب ... چنانچه

در آب حمام

دیوار

کتاب الطهارة

دیوار میان این دو که عرض و منفذ و مجری بینهما واسع و آب حوض کوچک متصل
بمجری یا سر شیر باشد در این صورت کر بودن هر دو با هم کافی است مجموع در حال اتصال
پاک گو محسوب است پس بورود نجاست بعد از اتصال نجس نمیشود بخلاف حال انفصال
که با ملاقات نجاست بهر کدام که از کر کمتر است نجس میشود و متصل نمودن بعد از آن
با کر پاک نمیشود و این اختصاص به آب حمام ندارد بلکه هر دو آبی که چنین باشند
حکم آن همین است اما در صورتیکه چنین نباشند بلکه مجری یا ... منفصل از
حوض کوچک و سر شیر یا دریچه و دیوار بینهما عریض نباشد پس شرط است که آب خزانه
در هر حال کمتر از کر نباشد در این صورت علاوه بر اینکه این دو آب با اتصال بحکم
جاری است اگر با انفصال حوض کوچک با آب او نجس شود حتی بتغیر پاک میشود
با اتصال با آب خزانه و مزج با آب جاری از آن و با تغیر زوال تغیر بسبب مزج با آب وارد
و این حکم اختصاص بحمام ندارد پس در غیر حمام آب اسفل بچنین عمل پاک نمیشود بلی اگر
بقدر یک کر آب از اعلی در موضع اسفل بطریق اتصال جمع شود پس با آب نجس ممزوج
شود اظهر طهارت است دلیلی از برای قول اکثر متاخرین که ظاهرا القاء کر را دفعة
شرط دانسته اند بنا فهم چه آب جاری بسبب اتصال با کر خود معتصم است و نجس نمیشود
و بعد از اجتماع کر ملاقات آب نجس سابق با کر حاصل است بلی قبل از اجتماع کر چون
آنچه جاری است با آنچه در اعلی میباشد همه را یک آب و یک کر نمیگویند ملاقات آب
نجس سابق با کر صادق نیست پس رفع نجاست خود با قلیست بلی در صورت صدق
وحدت که آب جاری با آب اعلی همه را یک آب گویند با مزج آب نجس سابق با جاری
از اعلی پاک میشود اگرچه بقدر کر در حوض اسفل نیامده باشد در هر دو صورت
اگر مراعات القاء کر دفعة شود اولی و احوط است و این نیز اختصاص بحمام ندارد و بعد
دانستن اقسام آب کثیر معلوم میشود که غیر آنها از افراد آب قلیل است یعنی آب جاری و باران

بعد از قطع از ماده و باران در صورت کثیر بودن از کر و هم چنین آب چشمه یا قنات
بعد از قطع از ماده یا خشکیدن آن را از آب قلیل بیابد احتیاج بتفصیل آن نیست

مطلب دویم در جملهٔ از احکام آب مطلق است که پارهٔ از آن جاریست در جمیع
اقسام او حتی آب قلیل و پارهٔ در جمیع اقسام کثیر و بعضی اختصاص ببعضی از کثیر دارد
بدانکه همهٔ آب مطلق فی نفسه چه قلیل و چه کثیر طاهر است و مطهر از حدث و خبث
نیز در هر موردی که قابل رفع حدث یا خبث از او باشد بطریقی که در شرع ثابت است
بتفصیلی که بعد مذکور میشود و آنچه از اقسام کثیر است چه جاری و کر و آنچه بحکم
جاریست بمحض ملاقات نجس یا متنجس نجس نمیشود حتی آب چاه چنانچه گذشت اگر چه اولی
احوط اجتناب از و است تا نزح مقرر در آن از برای هر نجاستی بطریقی که میاید بعمل اید
بلی همهٔ انواع آب چه قلیل و چه کثیر حتی جاری نجس میشود بمتغیر شدن او در یکی از سه
صفت نجس که رنگ و بو و طعم باشد باین معنی که اگر ملاقات کند با نجسی یا متنجسی
پس رنگ یا بو یا طعم آن نجس و نجاست آن متنجس را بگیرد هر قدر دارد از آب که چنین شده نجس است
ما بقی اگر جاری یا کر یا بحکم جاریست بر طهارت خود باقی و اگر قلیل است نجس میشود
بملاقات با متغیر نجس و گرفتن آب کثیر یکی از صفات خود متنجس را که باعث تنجیس نمیشود
مادام که بر اطلاق خود باقیست مثل انکه آب کثیر بیرد که متنجس رنگ و یا بلای متنجس خوشبو
و یا سبل متنجس رنگین شود بلی اگر آب کثیر صفت نجاست متنجس را بگیرد چنانچه آب نجس شده
متعفن ملاقات کرده متعفن شود ظاهر نجاست چنانچه اگر با خاصه ملاقات بنجاست
باقی مضاف شود نجس میشود هر قدر که مضاف شده چنانچه بتیره کرده او موش مرده
شیرین شود باقی از آن اگر مطلق است و کثیر پاک و الا نجس **نوع ضیح** بدانکه معتبر
در نجس تغیر حسی است که بیکی از حواس ظاهره معلوم شود پس اگر بودن مانعی از ظهور
تغییر و با وجود مانع از آن و معلوم بودن تغییر تغیر حسی بلکه تقدیری نجس است چنانچه

موافق

موافق با نجس باشد در صفت مثل انکه بسبب دیر ماندن یا مجاورت جسم بوی بی دهد بوده
باشد پس از آن مستبر در آن افتد که بوی او موافق با بوی سابق آب باشد که نجس نیست بلی
غیر این فرض تقدیر تغییر کافی نیست چنانچه نجس خالی از صفاتی که باعث تغییر باشد
چون مردار بی بو یا خون بسیار کم رنگ پس نجس نمیشود کثیر بملاقات با چنین نجس هر چند که
این نجس اگر با صفت خود بود متغیر میکرد و اما فرض انکه در این قسم تغییر شده و در قسم سابق
تغییر حاصل است اگر چه بحس ظاهر در آن نشود پس در که حس ظاهر مطلقا شرط نیست همان
معلوم بودن تغییر کافی است اما تغییر بغیر صفات مذکوره نجس مثل حرارت و برودت
و یبوست طبیعی غیر آن پس که اثر نمیکند در تنجیس هم چنین تغییر بصفتی که غیر نجس
بالعرض بر خلاف عادة و طبیعت خود گرفته چنانچه بول بمجاورت با امری معطر و یا
شیرین شده و رنگین شده آب کثیر ملاقات معطر یا شیرین یا رنگین کند اگر چه احوط اجتناب
است اما اگر اخذ صفتی بر طبق طبیعت و عادة خود نموده باشد چنانچه مردار دیر گاه
متعفن شود پس تغییر با ان کافی است و کافی نیست تغییر بغیر ملاقاة نجس یا متنجس
چون بمجاورت آب با نجس یا انکه متغیر شود بملاقات چیز پاکی چون گوشت
پاک متعفن غیر آن اما آنچه از افراد قلیل است پس همهٔ آن نجس میشود بمجرد ملاقات
نجس یا متنجس چه نجس بر او وارد شود چه بعکس چه در مقام تطهیر و چه غیر آن بلی در
ورود قلیل بر نجس و متنجس همان جزء ملاقی نجس میشود نه ما فوق آن مگر انکه
بر نجس فرود گیرد که همه نجس است و هم چنین اگر صعود آب بقوت
یا غیر آن بقوت و تندی بباشد که احوط بلکه اظهر اجتناب از همه است

مطلب سیم در آب مطلقی که نجس شده باشد چه قلیل و چه کثیر حتی
جاری و آب چاه چه بتغیر نجس شده باشد یا بملاقات پاک میشود بچند چیز
یکی باتصال آن بجاری و کر و آنچه بحکم جاریست چون باران و غیر آن

در همه‌ها مزج و خلط چنانچه در آب حمام اشاره شد و در صورت تغیّر آن بنجاست
علاوه بر این معتبر است زوال تغیّر و نیز شرط است وارد شدن آب مطهر بر نجس
با آنکه در عرف همه را یک آب گویند اگرچه نجس وارد بر آب پاک شود یا از زیر ملاقات
شود و گذشت که القا کردن شرط نیست اگرچه احوط است بلی القاء کردن در دفعه
کافی نیست شاید مراد ایشان از دفعه مقابل دفعات باشد و در تطهیر جاری هم معتبر
گردیدن آب طاهر در حال مزج با نجس منقطع نشود پس اگر بدست یا چیز دیگر ممزوج
میکنند چه در جاری و چه گردیدن آب مطهر را از دست ندهند و کفایت میکند
زوال تغیّر آن بنفسه یا بوزیدن باد یا بعلاج دیگر هرچه باشد آب نجس چه کثیر
باشد چه قلیل پاک نمیشود به آب قلیل و اگر آب نجس را با آب قلیل پاک کرد یا آب نجس
تنها را در محلی بقدر کر جمع کنند حکم کرد پاک بران جایز نیست پس کثرت بنجاست
مانع است ولی نجاسة ما بقی بقدر کر نیست اگرچه بعضی گفته اند

مطلب چهارم آنچه مذکور شد از مطهرات آب نجس اختصاص به آبی دون آبی ندارد
بلکه در جمیع اقسام آب جاری است چنانچه اشاره شد که در آب چاه نجس نیز جاری است
بلی در خصوص چاه چه آب او و چه زمین آن که متصل به آب است در صورت نجاست که
از باب تغیّر آب نجس بوده پاک میشود بکشیدن آب تا قدری که تغیّر او دفع شود
و اگر زوال تغیّر نشود باید تمام او را کشید پس محل آن پاک میشود و هم چنین پاک
میشود بغیر ریختن آب در زمین بلکه با بقای آب اگر تغیّر زایل شود بنفسه آب و محل هر دو پاک
میشوند در هر صورت زوال تغیّر کافیست کشیدن بدلو متعارف بلاد و قریه‌ها یا تمام
چاه بلکه کشیدن بدلو بلکه اصل کشیدن شرط نیست و بنا بر قول بنجاست اقوال
دیگر است اظهر همین احوط جمع میان آنچه مذکور شد و کشیدن آب بقدر دیگر در اصل
نجاستی که بغیر اراده معتبر است مثلا در مردن انسان که هفتاد دلو باید کشید با تغیّر هم هفتاد

دلو را بکشند اگرچه زوال التغیّر کمتر از هفتاد شده باشد و هم چنین از برای نجس شدن آب
که تمام آب را باید کشید با تغیّر هم تمام آب را باید کشید اگرچه تغیّر پیشتر زایل شده باشد
بلکه در صورتیکه زوال التغیّر بنفسه شود باز همین است و هم چنین در نجاستی که
نقل بری از برای او در شرع نشده یا تمام رسیده که اظهر و احوط بنا بر قول نجاست
کشیدن تمام آبست چیزی در صورت تغیّر و زوال آن بنفسه یا در بین کشیدن باز
تمام آب را بکشند در صورتیکه کشیدن آب از برای دفع تغیّر باشد یا آنکه کشیدن
تمام آب لازم باشد دلو و عدد معتبر نیست چنانچه اگر فرضا بیک ظرف تمام آب را
بکشند کافیست یا از ظرف بزرگ یا کوچک کم کم همه را بکشند کافیست بدانکه
ضرور نیست که اصل عدد را که در اصل ملاقات نجاست رسیده تمام آن عدد را
بعد از کشیدنی که زوال التغیّر بآن میشود بعمل آورند بلکه هر قدری که در زوال
تغیّر کشیده اند از او در حساب عدد نیز محسوب میتوان داشت مثلا در مردن انسان
اگر زوال التغیّر بکشیدن شصت دلو شده ده دلو دیگر که بقیه هفتاد است بکشند
کافیست چنانچه اگر تمام عدد مقدر را کشیده زوال التغیّر بکشیدن زیاده بر آن
بشود یا بعد از اتمام عدد و گذشتن چند روزی زوال التغیّر بشود همان کافی
دیگر احتیاج باعادهٔ کشیدن بقدر مقدر نیست بلی در صورت بقای تغیّر
بعد از کشیدن تمام عدد مقدر بر جمیع اقوال لازم است اجتناب تا زوال التغیّر
بشود بنفسه یا بکشیدن یا بغیر در رفتن علم آب بلکه در صورت فرو رفتن تمام
آب نجس تفصیلی است و از این است که اگر ثانیا در چاه آب جمع شود اگر بدانیم که
این آب عین همان آب نجس است که فرو رفته بود بلکه تغیّر سابق آن باز باقیست
پس بی شبهه حکم پیش از فرو رفتن را دارد و اگر معلوم است که غیر آن آبست
پس اگر خاک و گل نجس شده را چه کف چاه و چه حواشی آن همه را بیرون آورده اند یا آب

ثانی محل آن پاکست و اگر کلا یا بعضا باقی نماند پس بنا بر مختار که طهارت محل است
و آب جدید هم متغیر بنجاست نیست محل پاکست و بنا بر قول بنجاست بمحض ملاقات احوط
آنکه باز مراعات حکم سابق نمایند و فرو رفتن نمایند چون کشیدن نشده که محل را
پاک دانند و آب جدید بملاقات محل نجس شده **مطلب مهم** اگر چه گذشت
که مختار نجس نشدن آب چاه است بمحض ملاقات نجاست ولی چون اساطین از
متقدمین اصحاب رضوان الله علیهم حکم بنجاست در اینصورت نیز فرموده اند
بلکه جمعی از قائلین بطهارت کشیدن عدد مقدر را در اینها تعبدا واجب دانسته اند
و ما نیز مستحب مؤکد و موافق احتیاط میدانیم پس مناسب آنکه بطریق اختصار
اشاره بتفصیل مقدرات در نجاسات مخصوصه نمائیم در ضمن مسائلی چند
مسئله تمام آب چاه را بکشند از برای ریختن شراب در آن بلکه از برای
هر مست کننده غیر مایع چون جو و نبیذ چیزی نیست و فرقی میان قلیل و کثیر
آن نیست و قول بکفایت بیست دلو در قطره شراب ضعیف است و چون [illegible] در
فقاع نیز کشیدن تمام آبست پس قطره را اگر ما لا نص فیه دانیم باز تمام آب باید
کشید و همچنین عصیر عنبی بعد از نجس شدن آن بجوشیدن و قبل از ذهاب ثلثین
و چون قول بکفایت چهل دلو بلکه سی دلو در ما لا نص فیه قول جمعی است پس استحباب
بهر یک از سی و چهل با کشیدن تمام آن حاصل است با تفاوت مراتب استحباب و احتیاط
تمام در کشیدن تمام است و جمعی فقاع را چون شراب نشمرده اند دعوی اجماع هم بر آن
شده بلکه بر خون حیض و نفاس و استحاضه و منی انسان بلکه مطلق حیوان نیز شده و در
شتر و گاو نیز هم تمام را بکشند و احوط در شتر ماده نیز همچنین است خصوص بنا بر کشیدن
تمام [illegible] ما لا نص فیه را [illegible] بد گوساله گاو و شتر و وحشی آنها حکم کبیر و اهلی جاری است
و لا مشکل است و همچنین در فضله ما لا یؤکل لحمه که از حلبی حکایت شده بلکه عرق شتر

[illegible]

جلال

جلال و جنب حرام که از قاضی حکایت شده لکن بنا بر طهارت آن و هم بنا بر [illegible]
مرتبه استحباب و احتیاط کشیدن تمام است و در مرتبه دویم [illegible] اگر چه اظهر کفایت
چهل دلو است چنانچه میاید و اگر کشیدن تمام آب چاه متعذر باشد یا متعسر باشد پس
باید چهار نفر [illegible] و از صبح تا شام آب بکشند و تفصیل آن بعد مذکور میشود
مسئله از برای مردن اسب و استر و الاغ و گاو ماده [illegible] بکشند
در [illegible] فرقی میان نر و ماده نیست و در غنیه اسب [illegible] نفرموده و دعوی
اجماع [illegible] پس از مستحبات احتیاط در هر حیوانی که در جثه قریب باسب است
[illegible] **مسئله** هفتاد دلو [illegible] بکشند
مردن انسان در چاه [illegible] فرموده [illegible] انسان مرده در چاه
[illegible] است اگر [illegible] لکن بعید نیست [illegible] بعید نیست
که [illegible] چون شتر و اسب و خوک [illegible]
[illegible] یکی نباشد بلکه مشهور فرق میان انسان مسلم و کافر نفرموده اند و ابن ادریس
نه فرموده که از برای کافر تمام آب چاه را بکشند چون از ما لا نص فیه شمرده و دعوی
اجماع هم بر آن نموده و این احوط است و همچنین است اگر زنده بیرون آید و اگر بدن او
آلوده بنجاست دیگر باشد پس اگر از نجاساتی نیست که مقدری از برای آن هست جمع
آن مطهر و هفتاد دلو یا پنجاه دلو بکشند اخیر افضل و احوط است نمایند و الا تمام
بکشند و در انسان فرقی میان مرد و زن و بزرگ و کوچک نیست **مسئله** از برای
فضله آدمی که تازه باشد یا آنکه از هم پاشیده باشد اگر چه در حال خشکی بیفتد
چهل دلو تا پنجاه بکشند اخیر افضل و احوط است و از هم پاشیده بعض [illegible] و
با خشک بودن و از هم نپاشیدن ده دلو بکشند و در خون کمها چون خون گردن
[illegible] مذبوح از سی دلو تا چهل دلو بکشند و افضل و احوط پنجاه دلو است [illegible]

د... بمقتضای احتیاط و استحبابست در برای خون کم یعنی که است یا نباشد یا فرضا بیست یا پانزده مثقال خون در حکم قلیل است یا نه از سه دلو تا ده دلو بکشند اخبار افضل و اوضحست در آنچه مذکور شد فرقی نیست که از مرد یا زن یا بزرگ یا کوچک باشد بلکه فرق میان مسلم و کافر نیست مگر عرق یا بلاق نجاستند بکر که در حکم اشد است بحکم آن داخل است مسئله چهل دلو بکشند از برای مردن سگ و خوک و روباه و گرگ و خرگوش و گوسفند بلکه شبیه گوسفند در جثه چون آهو و بزکوهی و بعض شبیه سلسه نموده اند در خصوص سگ و گربه ظاهر چهل استحبابست در سی دلو نیز و ظاهر عامه فرقیست در میان کوران میان مردن در چاه یا مرده افتادن اینها در چاه و نیز چهل دلو بکشند در بعض بول مرد بیو کردن در آن یا بر مخیر ... و این آخر جمعی ... را ... کرده اند و این قوی است اگرچه احوط الحاق است ... که تمام بکشند و ظاهر عدم فرق است میان بول مسلم و کافر و بول کودک و نار مسئله حکایت شده از مشهور اصحاب که سی دلو بکشند از برای داخل شدن آب ناودانی که در او باشد بول و فضله آدمی و سگ و در این روایت بول و سرگین چهار پایان نیز مذکور است و این روایت اگرچه ضعیف السند است بلکه مضمون آن خالی از اشکال نیست چون در بول تنها چهل دلو است و در عذره پنجاه بی ... و با انضمام فضله سگ سی دلو کفایت کند مگر با ملاحظه ... عدم اعتناء باستبعادات خصوص در خصوص چاه که در حکم جمع میان مختلفات و تفریق مؤتلفات شده بهمین باید عمل نمود و احتمالات دیگر که در توجیه آن شده که منافی مذکورات نیز بعید است اگر رعایت احتیاط نموده تمام آب را در این صورت بکشند اولی است پنجم مسئله ده دلو بکشند از برای ... نوع عذره خشک که از هم نپاشیده و از برای خون کم چنانچه اشاره شد

فاين

حکایت شهرت دعوی اجماع بر این شده و اگر خون کم بدبعضات ... که مجموع بحد کثیر برسد اگر در این نوع واقع شده تمام کتابت چهل دلو احتیاج بکشید ده دلو از برای هر دفعه نیست بدانکه مراد بخون در اینجا خون غیر که غیر دماء ثلثه باشد بلکه غیر خون حیات و خون باشد بنابر احوط چنانچه احوط در این دو خون چهل دلو و احوط از آن کشیدن تمام است مسئله هفت دلو باید کشید از برای مردن مرغ خانگی و کبوتر بلکه هر پرنده که از اقسام گنجشک نباشد اگرچه بزرگتر از مرغ و کبوتر باشد حتی طاوس بلکه بزرگتر از آنهم و جوجه اینها نیز ... و همچنین است موش چه کوچک و چه بزرگ حتی موش خرما در صورتیکه پاره نشده باشد در چاه بلکه در صورت باد کردن نیز بنابر اجماع منقول و احوط در صورت ... اولی بلکه ... است و در واقع شدن سگ زنده بیرون آمدن نیز هفت دلو بکشند بلکه در مطلق مباشرت آن حتی ولوغ و فرقی میان اقسام آن نیست حتی تازی ... و هفت دلو کشیده در بول طفلی که هنوز بالغ نشده و از دو سال گذشته یا قبل از دو سال غذا خورد و مستغنی از شیر شده احتیاط در آن کشیدن هفت دلو است و در ... و اخبار ... ذکور در اناث صبیه مشکل است بلی در میان مسلم و کافر در مبنوع او نیست احتیاط در صبیه و خنثی مشکل است چهل دلو است و هفت دلو بکشند از برای غسل کردن جنب چه مرد و چه زن و چه خنثی چه بالغ باشد چه نه ... از احداث دیگر چنین نیست بلی معتبر خالی بودن بدن او است از منی و نجاسات دیگر شدن جنب بدون غسل چنین نیست بدانکه نزح در این صورت از برای طهارت آب نیست بلکه محض مستحب یا واجب است مسئله پنج دلو بکشند از برای فضله مرغ خانگی که جلاله باشد و چون ... با خصوص ... احتیاط تمام در کشیدن تمام ... چنانچه بعضی فرموده اند مسئله سه دلو باید کشید از برای مردن ... بلکه ...

که کرباسه شده یا عقرب و موش در صورت پاره پاره شدن و مانند اینها ان
احوط در مقام تعقل نشد احوط آن است این بودن است که از ملا نصر الله اگر صاحب نفس
سائله را نیم چنانچه بعضی گفته اند که مجرب نموده اند [illegible] یک دلو باید کشید [illegible]
مطلق گنجشک از هر قسمی که باشد چه سفید و سیاه و زرد و کبود و غیر آن [illegible] اختصاص [illegible]
قسم کند و گنجشک مناسب ندارد و جمعی در شب پره در جثه نیز [illegible] او کرده
اند و این خوب است اگرچه احوط [illegible] است [illegible] حکم [illegible] در بول طفل
شیرخوار بلکه [illegible] تواند [illegible] هر گاه نجاسات متعدده
دفعتاً یا متعاقباً در چاه ریخته شود یا نجاسات [illegible] نوع چون خون یا بول [illegible]
ریخته شود پس در این چند صورت است یکی آنکه انواع متعدده دفعةً ریخته شود
چنانچه بول و خون و غائط و سگ مثلا [illegible] دو قسم است یکی آنکه یکی از اینها
از نجاساتی باشد که [illegible] تقدیر شرعی [illegible] عدم تقدیر تمام آب باید کشید و قسم
دیگر آنکه چنین نجاستی با اینها نباشد و در قسم اول تمام کشیدن آب چاه کافی است بی شبهه
و خلافی [illegible] تمام تراوح میکنند علی الاظهر و در قسم دوم مذهب
مشهور آنکه لازم است کشیدن مقدار هر نجاستی را مگر آنکه آب چاه تمام شود [illegible]
وجوب نوع تعدد [illegible] علامه در منتهی نوع مقدار [illegible]
اکثر [illegible] دانسته و این بحسب ضوابط بنا بر نجاست [illegible]
[illegible] نجاسات [illegible] چون لباس و بدن لکن [illegible] چاه [illegible]
[illegible] صورت دوم آنکه انواع متعدده [illegible] کلام در این مثل
دوم از صورت اول است حکم بکفایت [illegible] اکثر بنا بر عدم تاثیر [illegible] متنجس مکرر
[illegible] همانکه نوع واحد متعاقباً ریخته [illegible]
اینهم مثل [illegible] دو قسم است یکی آنکه حکم آن نوع جمیع [illegible] شبهه کافی [illegible]

دوم آنکه چنین نباشد این نیز سه قسم است یکی آنکه نجس واحد متفرق و منفصل شد
چون میته کوبیده و موش و غیر آن که قطعه قطعه بیفتد در این قسم وجه وجوب [illegible]
نزح تعدد [illegible] نوع مقدار است اگرچه جمعی حکم بکفایت یک نزح مقدر نموده اند
و اوجه از آن بنا بر ثبوت کفایت نزح مقدر است بلکه قسم دوم آنست که [illegible]
و کثیر نوع واحد متعاقب و متعدد نباشد چون بول در این قسم [illegible] جمیع [illegible]
مقدار اصل آنست که [illegible] در بول مرد و بعضی در بول صبی و [illegible] در بول طفل شیر
خوار چون [illegible] بول [illegible] بخلاف قطعات منفصله [illegible]
واحد [illegible] و مع ذلک [illegible] اند لازم دانسته اند قسم سیم آنستکه متعدد
[illegible] چنانچه سابقاً [illegible]
[illegible] کفایت نزح مقدر [illegible] چنانچه شهید [illegible]
فرموده [illegible] صورت [illegible] نزح مقدر [illegible]
نوع از نجاست [illegible] چنانچه [illegible] نوع مقدار [illegible] بلکه اینها
در [illegible] علی [illegible]
و [illegible] گذشته [illegible]
در دو نوع نجاست [illegible] یکی [illegible]
تمام آب [illegible] اگر [illegible]
نجاست [illegible]
ختم کلام در مقام [illegible] چند نوع است [illegible] تمام آب مقدر
[illegible] اختصاص [illegible]
هر قسم [illegible]
[illegible]

چه دلو با غیر آن محل اشکال بلکه منع است و معتبر در دلو هر چیزیست که در آن بلد با فرم
متعارف باشد چه انعلا مس با غیر آن و در بزرگی و کوچکی ملاحظه غالب شود و با بفقد
غلبه ملاحظه متعارف چاه نجس شده دو هم در عین و فرض نزاوح معتبر نیست که کشنده آب
مرد باشد و زن و طفل بلکه جوان و غیر آن کافیست هم بنابر وجوب و استحباب ممکن است
اعتبار صدق نیست ولکن بنابر نجاست شرط نیست پس اگر بعد از وقوع نجاست مقدار است
نزح مقدار بعمل آید کافیست چهارم در هر جا که نزح تمام آب باید بکشی که زوال تغیر شود
با کشیدن کو لازم باشد پاره بودن دلو و بعض قطرات آن شبهه ضرر ندارد و اما در غیر
اینها که مدار بر مقدار دلو است بلکه در نزاوح پاره بودن مضر و چکیدن قطرات آن
غالب ضرر ندارد امر در وجوب نزح با استحباب بعینه اسهل است پنجم در هر جا که نزح تمام
آب باید کرد اگر از باب توقف زوال تغیر پس اگر متعذر یا متعسر است باید چهار مرد دو نفر
دو نفر شبانه روز بلکه مجموع روز بکشند از اول طلوع فجر صادق تا مغرب که یوم صوم است
بکشند بلکه از هر طرفی جزئی از باب مقدمه داخل کنند نصف روز بلکه ضمیمه دو شب
لازم نیست مگر با اختلاف فاحش که در صاحب اتفاق افتد سنی و در مدت نزح مقدار
روز از شب با ملفق و هر که با از هر دو کافی نیست و ظاهر کیفیت آن کشیدن هر دو نفر است
در نوبت خود نه آنکه یکی مباشر چاه دلو پر کند و یکی بکشد و نه آنکه یکی بکشد یکی خالی
کند اگر بجهت پاره شدن و نبهار دلو لهذا معطل شوند که منافی صدق نزح چهار مرد
در یوم باشد ضرر ندارد و الا کافی نیست بلکه در این صورت با تعطیل از جهت دیگر
بقدر زمان تعطیل را از شب با روز دیگر بیفزایند کافی نیست بلکه در این فاصله
تعطیل بقدر متعارف ضرر ندارد و هم چنین بقدر غذا خوردن و آب آشامیدن
و میتوان گفت که هر چه از امور در اخبار و فتاوی اخبار خارج است اگر موجب نقصان
رستن در کشیدن نباشد بلکه ادخال در دوباره باشد جایز باشد چنانچه بعضی از

زنان اقوی از مردان باشند با آنکه نزح در شب با کثرتها از جهت نزوم کان نزح یک نفر
بعض از دو نفر بکشد ممکن از فروع در مقام زیادتی که خارج از زیر ... الجمله
فتاوی در اینها که بعد از ازاله بطلان قول بنجاست است ظاهر فتاوی و صریح بعضی آنست اخبار
اینکه نزح عدد مقدر باید بعد از بیرون آوردن تمام اجزاء نجاست واقعه باشد ...
این چون بول و خون باشد معتبر همان اخراج نجاست معلوم است احتمال بودن نجاست
دیگر ضرر ندارد بلی اگر مقدار آن معلوم نباشد چون موی نجس العین ... معتبر علم
غالب است بخروج جمیع آن و الا باید تمام آب را کشید تتمیم مشهور استحباب تباعد
میان چاه آب با لوعه و کنیف که عبارت از مجمع نجاسات است چون خلا و غیر آن اقل مراتب
دوری با استحباب آنکه تباعد میان این دو در صورتی که زمین سخت و یا آنکه زمین
چاه آب بالاتر از زمین بالوعه باشد بمقدار پنج ذراع باشد و اگر چنین نباشد بمقدار
هفت ذراع باشد بلکه موافق اعتبار آنکه مدار بر بلندی آب چاه بلکه بالای از بر
نجاسات مستقره در بالوعه باشد که در این صورت اگر سرایت نفوذی باشد از جای
آب بیا بالوعه خواهد بود نه عکس و در عکس عکس است و جمعی فرموده اند که در جای
شمال بودن چاه آب مثل بالا بودن آن است که پنج ذراع کافی باشد و این در صورتی
که چاه آب و بالوعه مساوی باشند خالی از قوت نیست بر هر حال فائده این دوری دوری
آب چاه است از نجاست پس اگر علم حاصل شود در مقام بعدم سرایت حاجت بدوری
مذکور نیست و اگر علم بسرایت باشد با دوری مذکور بلکه زیاده بر آن مستحب است
بقدر یکه علم بسرایت نباشد بلکه ظن بآن نباشد اگر چه استحباب امر بود پس بنابر مشهور محال
آب چاه نجس نمیشود مگر بتغیر آن بنجاسات بالوعه در یکی از اوصاف ثلاثه متقدمه اگر
چه علم بسرایت بودن آب نجس در آب چاه بهم رسد بلی بر قول بنجاست با علم بسرایت نجس
اگر چه تغیر نیابد تطهیر آن بکشیدن مقدر بنجاست سابق است با تمام آن بتفصیلی که

گذشت بلی در اینجا [illegible] یا مو بعضی از بدن نجاست باشد و یا بدن خالی کنند بلکه
در میان آن را کوره [illegible] بدانکه با نجاست آب چاه و نزح تطهیر آن بنزح یا غیر حکم آن
معلوم است اما بنابر طهارت و استحباب نزح ظاهر اینست که مکروه دانیم استعمال آن
از برای وضو و غسل بلکه سایر استعمالات چون [illegible] و سایر اینها مکروه [illegible] بلکه در
غیر موضوع که آب با لباس را نجس ندانیم و شستن [illegible] و آب پاشیدن برای او را مستحب
دانیم چنین است اما بنابر قول بوجوب نزح تعبدا پس محتملات ان متعدد است شمرده
در بیان آن نیست مطلب ششم آب قلیل که در وضو و رفع حدث اصغر استعمال
شده بدون آنکه نجاستی ملاقات او شده باشد طاهر و مطهر از حدث و خبث است بلکه
بعید نیست که استعمال آن ثانیا در رفع [illegible] مستحب باشد از برای شخص [illegible] از آب
غیر آب قلیل مستعمل در رفع حدث اکبر چه غسل جنابت یا غیر آن نیز [illegible] مشهور
است از خبث [illegible] در مطهر بودن آن از حدث چه اصغر و چه اکبر خلاف است اقوی
آنست که مطهر است [illegible] خصوص [illegible] در غسل جنابت با تمکن از غیر آن اجتناب [illegible] اما
آب قلیل مستعمل [illegible] و در غسل غیر [illegible] بلکه چون در وضو و غسل حیض [illegible] آن
[illegible] در رفع حدث [illegible] پس [illegible] شبهه در رفع خبث و حدث جایز الاستعمال
و مطهر است مطلب [illegible] آب قلیل مستعمل در رفع خبث و نجاسات که آنرا غساله
مینامند چه [illegible] خارج از شئ مغسول شود یا [illegible] یا بغیر ذلک بر دو قسم است
یکی غساله که در استنجا [illegible] غایط و بول یا یکی از آنها خارج شود و در [illegible]
بنجاست خارج که [illegible] بول [illegible] که در محل باقی مانده اند نکرده باشد چه آن
نجاست [illegible] آدمی خون بوده باشد یا بول و غایط دیگر از خارج بر محل رسیده باشد
یا بر [illegible] استنجا [illegible] قبل از شستن یا در حال شستن یا بعد از آن اگر
[illegible] خارج شود [illegible] باشد [illegible] از آب

اشتباه قبل از استبراء یا بسبب ملاقات بول [illegible] علی الاحوط و هم چنین [illegible]
تجاوز از اطراف [illegible] مخرج زیاده بر قدر متعارف و معتاد غالب نکرده باشد و
اجزاء غایط در غساله ممتاز نباشد [illegible] در یکی از اوصاف ثلثه متقدمه که رنگ
و بو و طعم است متغیر نشده باشد پس غساله [illegible] مزبوره بنابر
اشهر طاهر است [illegible] اجماع [illegible] کرده اند این قسم از غساله در رفع خبث میکند
ثانیا [illegible] و استباحه نماز [illegible] جواز استعمال آن در وضو و غسل [illegible]
رافع تامل است و [illegible] غیر [illegible] حکم [illegible] پس حکم مذکور در غساله [illegible]
چنین [illegible] بلکه مثل سایر غساله [illegible]
چه در استنجا باشد [illegible] یکی از شروط مذکوره یا در غیر استنجا باشد که [illegible]
از سایر [illegible] استنجا است [illegible] تغیر آن در یکی از اوصاف ثلثه مذکوره [illegible]
و خلاف [illegible] و هم چنین یا بودن جزء ممتازی از نجاست یا [illegible] تغیر نبودن [illegible]
در آن در طهارت و نجاست [illegible] جمع شده باشد در میان یا موضع
دیگر چون موضع جمع فاضل آب حمام چه [illegible] و چه غیر آن با آنکه جمع شده ملاقات [illegible]
شود اشهر و اظهر نجاست است بلکه دعوی اجماع [illegible] و جمعی که [illegible]
دعوی اجماع بر رفع حدث نکردن آن کرده اند مطلب هشتم آب قلیلی که نیم خورده
انسان و سایر حیوانات است با ملاقات لب و دهن [illegible] در طهارت و نجاست
تابع محل ملاقات است [illegible] بالاصل [illegible] چون دهن [illegible]
یا نجس بالعرض [illegible] نجاسات [illegible]
آب مذکور نجس [illegible] طاهر است بلی مکروه است خوردن و استعمال آن در وضو و غسل [illegible]
سور حیوان [illegible] مکروه اللحم و حرام [illegible] حلال [illegible] موضع ملاقات از نجاست
و هم چنین سور حایض [illegible] بلکه [illegible] اجتناب [illegible]

باشد بلکه هر منیاتی و هم چنین سور مرغ خانکی و موش و مار و سوسمار و خرکوش و روباه
وسایر مسوخات وولد الزنا وابیکه عقرب در او مرده باشد وآب چاه بعد از ملاقات
نجاست قبل از نزح وآب کرم خارج از زمین وآبی که در ظروف بآفتاب کرم شده باشد
وآب غساله استنجا وآب غساله حمام بالطهارت وآبی که بسبب مخالفت در مذهب ملاقات
کرده بلکه هرآبی که خلاف در طهارت ونجاست او شده با حکم بطهارت نهر آبی که مظنه
ملاقات آن با نجاست باشد و موارد دیگر نیز هست و منا که ملیشود کراهت بسبب
تعدد اسباب چنانچه حایض متهمه ولد الزنا باشد یا حیوانات مذکوره جلال هم باشند
یا در آب کرم بالاصل یا بآفتاب عقرب مرده بلکه سور یکی از حیوانات مذکوره با صفت
انها باشد مطلب ششم اگر آب مطلق طاهر چه قلیل چه کثیر مشتبه شود با آب نجس
یا بآب مشتبه بنجس چه اشتباه در حال نجس شدن بعضی باشد مثل آنکه بشنوم مکان
آب خوردن سگ را از یکی از آنها وندانم کدام است یا بعد مشتبه شود چه جانب آن
و جانب نجس یا احدهما یکی باشد یا متعدد چه کم و چه بسیار مگر آنکه طاهر آن غیر محصور
باشد که در غیر این صورت جایز نیست استعمال هیچیک در وضو و غسل چه از
حدث و چه مسیح نماز با غیر آن که ضد غیر نیست در آن معتبر نیست پس وضو و غسل به
آنها یا بعضی از آنها صحیح نیست اگرچه بعد از استعمال معلوم شود که مستعمل پاک بوده
یا بعد از تحقق اشتباه اگر غفلت نموده یا فراموش کرده استعمال بعضی از آن نموده
بعد از فراغ مشخص شود که آن پاک بوده ظاهر صحت است و هم چنین اگر یا غفلت یا بعنوان
تجدید بنا بر عدم اشتباه بمضاف یا بغساله استنجا از هر یک که وضو یا غسل بسازد عمل
صحیح است بلکه با استعمال بعضی از آن و مشخص شود که پاک بوده و با استعمال متعدد
از آن کافیست یا یکی یکی از آن پس جایز است که هر شرط بر رفع حدث یا استباحه را
عمل آورد مکر آنچه اگر مشروط بطهارت بدن هم باشد چون نماز و طواف که در حال

تمکن از تطهیر بدن لازم است تطهیر باید بخلاف سوره اضطرار و در فرض مسئله
حکم مذکور مثل آنکه اشتباه بمضاف یا بغساله استنجا هم منضم با شباهه بنجس شود
باید چنانچه فرض نیست در میان آمده پس باید تیمم با آب طلب
اگرچه آن قلیل باشد مشتبه نقد کرشود یا نزد و کسیکه بسبب مذکوره نتواند
باشد تیمم میکند و یا رعایت آنها واجب باشد شرط است در صحت تیمم باید اظهر عدم
وجوب علم اشتراط است اگرچه حوط است در صورت محتاج بودن بآن در حال یا
استقبال الجزم یا بالظن یا احتیاج دیگری از جمله از صوراتی که آمده در انتقال با
باشد اشتغال با صلا اگر مشتبه شود خاک مطلق یا یکی نجس یا بخاک دیگر مشتبهی
تکرار تیمم است بهر دو متون گفته که آب مشتبه هم چنین باشد یا املاک
تطهیر بدن از این انچه شرط در او است چنانچه ملک آن از آن در وضو حیث باشد
رفع حدث بناء با علم مکان تطهیر در تیمم مشروط بآن لکن فتاوی اصحاب منع است
چنانچه کد تیمم با نجس ملیشود ملاقی بعضی از آنها بلکه اکثر آنها مادام که علم بملاقات
نجاست حاصل نشود چنانچه بعضی گفته اند اظهر عدم انتقاض یا رفع نجاست بالجمله
هر یک جدا کانه میشود این صورت نیست بنا بر عدم تاثر منفعل از نجس و عدم شدت نجاست
با حکم آن اگر قائل برفع نجاست نشویم در صورت نیست که استعمال هر یک از آن پیکه
بدن یا لباس همان نجاست آب یا غلبه از آن نجس باشد تمکن از آب دیگر نباشد
لازم بدانیم چون از نجاست علیه التفات خارج شده بخلاف آن واقع میشود و هم
چنین است در موارد اکل و شرب بد آنکه تامل و تحقیق در متحصص نمود در آب طاهر از
نجس اگرچه بوجوع تغیر باشد ظاهر او واجب است و هم چنین تطهیر نمودن مفقود اکتفا
از آن ها بمثل آب باران با امکان و عدم کفایت آن مطلب دهم آب مطلق اگر
مشتبه شود بمضاف یا بآب غیر رافع حدث چون آب استنجا یا مشتبه شود بمشتبه

مسئله

یکی از این دو بهر یک وضو و غسل می‌نماید و چه در واجب و چه مندوب و نصوص بلکه
متمکن از استعمال آب مطلق رافع اشتباه نباشد اگرچه اعتبار این شرط نجب قاعده
مشکل است چنانچه در رفع نجاسات بهر آب بی شبهه شرط نیست و وجوب تحصیل و تخمیص
مطلق رافع از غیر آن بنابر شرط مذکور در اینجا نیز واجب است و اگر بعد از استعمال
یکی از آنها یا در بین آن معلوم شود که همین آب مطلق رافع است کفایت می‌کند و در عکس
لازم است استعمال دیگری و در این باب اگر بعضی از آنها مشتبه به نجس یا خود [illegible]
شود و بعضی باقی بماند بنحوی که یقین به بقای آب مطلق رافع نباشد [illegible] باقی
باقی تیمم هم نماید و در ازاله نجاست بعد از تمکن تا بنا بر آب طاهر مطلق تشویه تیمم
وجوب تقدیم استعمال آب مشتبه است بر تیمم مطلب یازدهم اگر مشتبه شود
آب مباح مطلق رافع با آب مطلق مغصوب یا با آب مشتبه بمغصوب یا آنکه مشتبه شود دو آب
که یکی مطلق بوده و یکی مضاف و هم مشتبه شده بوده با آب مغصوب یا مشتبه بمغصوب
یا آنکه دو آبی که یکی مطلق رافع بوده و یکی مطلق غیر رافع بوده و هم مشتبه شده بود
با آب مغصوب یا مشتبه بمغصوب یا آنکه آب مشتبه بمضاف با آب مشتبه بغیر رافع در
صورتیکه تکلیف جمع میان وضو و تیمم است چنانچه اشاره شد یا یکی از آن آب و خاک
مغصوب باشد و معلوم نباشد که کدام مغصوب است یا آنکه در مقامیکه تکلیف تیمم
فقط است مشتبه شود خاک مباح با خاک مغصوب و متمکن از خاک معلوم الاباحه نباشد
در جمیع صور مذکوره استعمال آنچه مشتبه بمغصوب است حرام است پس در صورتیکه [illegible]
وضو ساقط با تمکن از خاک مباح تیمم می‌کند و با عدم تمکن از خاک مباح تیمم نیز ساقط
و بحکم فقد طهورین است احوط [illegible] و عدم سقوط عبادت است اگرچه اقوی
سقوط اداء است [illegible] در صورتیکه نتواند اذن از مالک بگیرد
یا آب [illegible] در قیمت یا قدرت بخرد و الا واجب است استیذان از مالک یا خریدن

و اگر معصیت کرده استعمال نماید رفع حدث می‌شود بلی رفع خبث با آن بی شبهه
شود چنانچه اگر بعد از آنکه یکی از آنها مغصوب است یا فراموش کرده پس از استعمال معلوم
شود که مغصوب بوده [illegible] استعمال کرده وضو و غسلش هم صحیح است و تأمل و تحقیق در رفع
اشتباه و معلوم کردن مباح رافع یا مباح در جمیع صور مذکوره لازم است و در اینجا
در غیر صورت مشتبه شدن خاک بمغصوب بگیرند آبهای مشتبه را برای صحت تیمم واجب
نیست بلکه بی اذن مالک حرام است تیمم آنچه در این مطالب مذکور شد هم
در شبهه محصوره است که افراد مشتبه بسیار نباشد بلکه در غیر محصوره هم اگر آب [illegible]
ممنوع الاستعمال بسیار باشند بنحوی که در استعمال آنها عسر و حرج لازم بیاید پس
در اشتباه مضاف مثلا اگر مضاف بسیار باشد استعمال آنقدر که یقین باستعمال
آب مطلق نماید لازم مگر با لزوم عسر و حرج و در اشتباه بمغصوب واضح است اما اگر
آب جایز الاستعمال بسیار باشد پس استعمال یکی از آن در همه حال جایز و کافی باید بود
طهارت واجب و با استحباب آن صحیح است فصل سیم در اقسام نجاسات است و آن
چیزهاست اول و دوم بول و غایط است از انسان یا حیوان حرام گوشت بالاصالة
یا بالعرض چون حیوانی که از گوشت آدمی بعمل آمده یا جلال چه از خوش چه اهلی چه طیور
و چه غیر آن و چه بیابانی یا اهلی بزرگ و کوچک نص بلکه از انسان یا حیوان از خارج شود
از موضع معتاد یا غیر معتاد با انسداد طبیعی و عدم آن همچنانکه در عرف اسم بول یا غایط
بر آن صادق آید و در حکم بول است بلل مشتبهی که قبل از استبراء بعد از بول و استنجا
خارج شود که نجس است و نجاست این دو در وقتی است که حیوان صاحب نفس سائله
یعنی با بریدن رگ او خون جهنده دار باشد پس بول و غایط حیوان حلال گوشت و
هم چنین هر حیوانی که نفس سائله ندارد پاک است و در خصوص تفصیل حیوانات که
کدام صاحب نفس سائله و کدام بی نفس سائله است مرجع همین است که مذکور شد

پس هرچه را که مقلد بتجربهٔ خود یا باتباع یا شهادت و غیر آن داند است که با نفس سائله
ان خون جهنده دارد از قسم اول والا از ثانی خواهد بود و تقلید کردن در این مقامات
مدخلی نیست چون مار که در صاحب نفس سائله بودن آن خلاف شده جمعی خورده
بتجربه شده اند که صاحب نفس سائله است معروف خلاف آنست گویا اقسام آن مختلف
بعضی با نفس سائله و بعضی بی نفس سائله باشد در تعیین حرام گوشت و حلال گوشت
تقلید باید کرد و خفاش که موش پرنده است حرام است که بعضی گفته اند حلال است
چه خود او یا ذبح او مکروه است و اگر منتقل شود بول یا غایط از یکی از افراد نوع حلال
گوشت بباطن یکی از افراد نوع حرام یا بالعکس حکم حیوان اخیر را دارد مگر در جلال
که بعد از صدق جلالی آن نجس است بول و غایط او و مطلقا آدمی آنکه از جسم طاهر جدا
شده تا زمانی که عرفا یا شرعا از جلالی بیرون شود مدار در نجاست بول جلال بر
خروج آن از او ست نه بر حال تکون در معدهٔ او و در هر جا که شک شود در عارض
شدن حرمت چون در طرح جلال در ظاهر حکم بعدم مشکوک است و اگر بعد از عروض
حرمت شک در زوال آن شود چون جلال در ظاهر حکم بحرمت و نجاست است و اگر شک
شود در بول و غایطی یا حیوانی که از کدام است حکم بنجاست و حرمت نمیشود بدانکه
حکم بنجاست بول و غایط و ملاقی آنها در خارج میشود نه در باطن اگرچه خوط
سیم منی انسان و هر حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد چه حرام گوشت
و چه حلال گوشت که از باطن خارج شود از محل معتاد یا غیر آن و حکم شک در آن مثل
صاحبان که صاحب نفس سائله هست یا نه چنان است که گذشت اما مذی که آبیست
رقیق که غالبا در حال ملاعبه و تقبیل قبل از انزال منی خارج میشود و ودی که آن
آبیست که بعد از انزال خارج میشود و ودی که آبیست بی نقطه که آبیست غلیظ که خارج
میشود بعد از بول پس همه اینها مادام که بنجاست خارجی یعنی با حکمی ملاقات نکرده

پاکند

کتاب الطهارة

پاکند ملاقات در باطن ضرری ندارد بلکه در صورت تجربه شدن با اینها و مختلط شدن
قابل طهارت میباشند [illegible] بلکه سایر [illegible] و اثبات نجاست اشتباه منی
از اشتباه مذکور در انسان مشخص است و در حیوانات در غیر حال ارضاع مشکل است
اگرچه موافق اصل طهارت مشکوک است لکن مراعات احتیاط اولی است و بلل مشتبهی
که بعد از انزال قبل از استبرا بیرون آید با علم بی بودن مجرا از منی در حکم منی است
چهارم خون انسان و هر حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد اگرچه خون قلیل
از بدن باشد چون خون حیض و نفاس و استحاضه علقه و خون تخم مرغ و سایر خونها که دیده باشد
فرقی میان نفاس انسان و حیوان نیست چنانکه در نجاست فرقی میان قلیل و کثیر
آن نیست اگرچه بعضی از آنها عفو است و خون حیوانی که بی نفس سائله باشد پاکست چه از
حلال گوشت و چه از حرام گوشت مثل اقسام ماهی و همچنین طاهر است خونی که بعد
از ذبح حیوان اگر قابل تذکیه باشد در بدن آن میماند اگرچه در جزء حرام آن باشد
چون سپرز و غیر آن بلکه خود حیوان حرام باشد چون روباه و خرگوش و غیر آن اما
زیاده بر مقدار متعارف نمانده باشد که در این صورت نجس است چه از جهت بلند بودن سر
بر بدن باشد یا برگشتن از بانفس باز دادن بلکه همه خون باقی مانده در این صورت
نجس است از بابت مخلوط بودن پاک بنجس یا نجس بودن جمیع اجزای آن از جهت مخلوط بودن
شرط استثنا و طهارت و آنچه خارج میشود به برگرفته مانده باشد یا نه نجس است
اگرچه نحر حیوان کرده باشند بلکه هر موضعی که محل کشتن محل شده چون
که [illegible] دار [illegible] با سنگ تعلیم کرده او را کشته باشد حتی اگر عاصی شده فرار
کرده باشد و خون تابع میگردد چون بچه که در شکم حیوان باشد [illegible] در حلیت آن
معتبر است چون خون منعقد در [illegible] پاکست و خونی که از اجزای حیوان باشد
چون خون درخت و خون از زرده [illegible] و خونی که در [illegible]

آنحضرت دیده شد و اگر غسل نشود در خونی باد در صاحبان خون که از قسم صاحب
نفس سائله است با غیر این پاک نیست و صوران جبار است و این نجاست در خون خارج شده از
نه خون که در باطن است و هم چنین ملاقی آن در باطن و باطن دهن ظاهر از بواطن است
و باشد در خارج و باطن اصل طهارت است نجس میت انسان و هر حیوانی است که
صاحب نفس سائله باشد بزرگ یا کوچک حتی سقط و جوجه مرغ و طیور چه روح در آنها
داخل شده باشد یا نه و هم چنین اجزاء حیوان مذکور که روح در او دمیده باشد چه بزرگ
و چه کوچک اگرچه در حال حیوة حیوان منفصل شود بخلاف جزئی که هیچ روح در او
داخل نشده چون مو و ناخن و شاخ و استخوان و دندان که پاک است بلی اگر از میت جدا
شود محل اتصال را باید شست و اگر بعضی از اجزائی که روح در جزئی چون دست یا پا یا غیر
آن داخل نشود پس با اتصال ببدن حی طاهر و با انفصال نجس و اجزاء صغار که در حال
حیات از بدن جدا شود چون پوست لب نه مو و ناخن نجس آن پاکست بخلاف اینکه از
مرده جدا شود و هم چنین نجس است چیزهائی که از انسان یا حیوان دیگر بعد از وضع
حمل بیرون میاید چون جفت که آن اقامت انسان بعد از غسل آنها واجب پاکست
و در میت نیز داده شده تا مثال است و هم چنین پاکست شهیدی که در معرکه جهاد فوت
کند نه شهیدی که بعد از آن فوت شود و هر کسانی که در شرع اظهر شهید اند در اجر و ثواب
چون مبطون و غیر آن بلی مرجوم که قبل از رجم غسل میت کرده باشد پس از کشته شدن
پاک است و نافه مشک که غلاف مشک است چون خود مشک پاکست اگر از آهوی زنده
جدا شود بلکه از مرده نیز بعد از خشکیدن و اما اگر پیش از خشکیدن جدا شود از مرده
پس محل اشکال است و مانند آن که از مرده بو غالبا پاره گوشت ملصق شود پاک و حلال است مادام
که بعد حیوانی که غیر شیرخوار رسیده بلکه پوستی که ظرف آنست نیز پاکست ظاهر آن که ملاقی
با باطن میته است نشوید و هم چنین است تخم مرغ و تخم سایر طیور که از میته گرفته

شود

شود اگر پوست آن سخت شده باشد و در شیری که در پستان میته حلال گوشت است کلام است
خلاف و اشکال است طهارت و حلیت از سوال اکثر روایات و فتاوای علما است احوط بلکه
اظهر نجاست آنست چنانچه در منفحه [illegible] و پوست [illegible]
نمیشود [illegible]
مو و لعاب [illegible] که از این وصف [illegible]
شود پس اگر [illegible] صادق آید نجاست و هم چنین [illegible]
و بعضی [illegible] اصل آن [illegible] ظاهر [illegible]
باید شست و هم چنین اگر خشکیده [illegible]
نجس میباشند چه حربی که با غیر اهل کتاب باشد یا اهل کتاب که بقانون ذمه عمل نکنند و چه
که از اهل کتاب است و بقانون ذمه عمل میکنند و هم چنین ناصبی و غالی و کسانی که اگرچه اقرار
اسلام محسوب شوند نجس میباشند نیز نجس است مرتد چه ملی و چه فطری که سبب ارتداد
یکی از اصول دین یا یکی از ضروریات دین خارج از اهل این دین شود چون اکثر
صوفیه و بابیه که در این زمان بهم رسیده اند اگرچه بحمد الله اثری از آنها باقی نمانده
و کسیکه صلوة و صوم اسلام نماید یا احترامی به صاحب شرع یا باشنا [illegible] در شرع کند
چون کسیکه سب حضرت رسول یا حضرت فاطمه یا یکی از ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین نماید یا بخانه کعبه یا قرآن و مانند آن چون کتب ادعیه و احادیث و حاملین
علوم ایشان بی احترامی کنند و در این مقام تفصیلی است که از وضع رساله خارج است
اما اطفال کفار بجمیع اقسام آنها و مجانین ایشان با اتصال جنون بصغر یا با انفصال
و اسلام [illegible] پس در ظاهر شرع نجس الله اگرچه در یکی از دو صورت
یکی آنکه یکی از پدر و مادر یا جد و جده آنها زنده و معلوم الاسلام باشد که در این
صورت طفل تابع مسلم و بحکم مسلم است در جمیع احکام [illegible] آنکه با سیری و مجنون

مملوک مسلم شده باشد بشرط آنکه یکی از آباء و امهات او با او نباشند
والا تابع مالک مسلم نیست و ولد الزنا در اسلام و کفر ملحق به پدر و مادر
خود میباشد بتفصیلی که گذشت اگر زنا از طرفین باشد نظر به مشهور بلی در
صورتیکه زنا از خصوص طرف مسلم باشد نه طرف کافر اشکال است چون ولد شرعی
مسلم نیست و دلیل الحاق اولاد کفار بکفار شامل فرض مزبور هم در دیه نیست
و نجاست کافر و تابع او در بدن و اجزاء و لعاب و فضلات چون نجاست سگ و خوک
نهم هر چیزیکه فی نفسه مست کننده باشد پس بر دو قسم است یکی آنکه بالاصاله
مایع است چون شراب و نبیذ و … و عرق آنها یکی آنکه بالاصاله جامد است چون
چرس و بنگ و … هر دو اینها حرام است لکن نجاست مختص بقسم اول است نزد …
و مایع شدن بالعرض چون جامد شدن بالعرض مناط اعتبار نیست پس مایع بالاصاله
اگر بالعرض جامد شود چون یخ شده باشد نجس است و جامد بالاصاله اگر پس از نرم کردن
… بجوشانند یا عارض مایع شود نجس نیست بدانکه حکم بنجاست در مثل
شراب و نبیذ که بخصوص دلیل بر نجاست آن قائم است دائر مدار صدق اسم آن است اگرچه
بجهة عارضی از عوارض صفت اسکار در آن حاصل نشده یا بعد از حصول زایل شود
و در مثل … مست کنند … دیگر که نجاست آنها از جهة صدق اسکار و …
در کلیه کل مسکر مایع بوده باشد پس قبل از عروض صفت اسکار اگرچه بجهة منع
مانعی باشد نجس نیست اما بعد از عروض این صفت پس نجس است اگرچه بطول مکث
یا عارض زایل شود نجاست حاصل شده در حال اسکار بزوال آن رفع نمیشود بلی در
هر دو قسم با زوال صفت اسکار اگر منقلب شود بچیز دیگر که پاک است چون سرکه
و … پاک میشود بلکه در قسم اول احتیاج بصدق اسم دیگر نیست همینکه بعد
زوال اسکار اسم اول صدق نکند پاک است مرجع در صدق مسکر و تمیز آن از ضعف

… پاک است و مدار در آن بر مزاج معتدل متوسط است بلی بنابر … که
در مزاج … الانفعال با تحقق سکر اگرچه در متوسط حاصل نشود حکم بنجاست
… است … که اگرچه … درجه انگور باشد
با شیره و غیر آن خارج شود پس آن حرام میشود بجوشیدن بلکه نجس میشود …
بنابر احوط و اقوی خصوص در صورت اشتداد و فرقی نیست میان آنکه بنفسه …
یا با آتش و آفتاب پاک میشود بنقصان دو ثلث و بعد از خشک شدن بجوشش بحکم آن
آبی که از کشمش و مویز گرفته شود بدین طریق که مویز را در آن بخیسانند … چه
کرده و چه … حال بجوشانند حلال نیست بلکه احوط اگر نگوییم اقوی نجاست است
اما در سایر اقسام طبخ مویز مثل اینکه داخل در طعام ابدا بی آب نمایند یا در روغن
بجوشانند حکم بحرمت و نجاست مشکل است اگرچه احوط است بدانکه بعد از …
این دو آب بجوشیدن نجاست دیگر نجس میشود هر چیزی که ملاقات با آن کند تا بعد …
… پاک میشود بانه تفصیل آنکه اگر آب مطلق در آن داخل شده یا خورده پوست
انگور و تخم یا دم آن پاک میشود و اگر غیر اینها است چون سیب یا به یا انار وارد
… چنانچه اکثر اینها معمول شده پس حکم بطهارت بعد از ذهاب ثلثین محل
اشکال بلکه منع است اگر بخواهند بعد از ذهاب ثلثین … آب انار بریزند
با اشیاء مذکوره بجوشانند … شود و اما اسباب و آلات طبخ از چوب و …
… پس از … پاک میشود بذهاب ثلثین … مذکور …
شدن … شدن قبل از ذهاب ثلثین … میشود بانه اظهر … طهارت است پس
… ممنوع میشود که بعضی از انگورها بسبب شدت حلاوت یا قلت آب قبل از ذهاب
ثلثین شیره میشود چنانچه اگر ثلثین کنند میسوزد پاک نمیشود چاره آنکه آب انگور
دیگر یا آب مطلق ممزوج کرده طبخ کنند که ذهاب ثلثین شود و نسوزد و ملحق …

باب انگور در حرمت و نجاست آب غوره و آب خرما و آب سایر میوه‌ها و دوشاب ثلثین
در اینها معتبر نیست دوم فقاع و آن مست کننده نیست و غالبا از جو گرفته میشود
و گاهی از گندم و مویز و چیزهای دیگر و نزد اهلش معلوم و مشخص است این فقاع
حرام و نجس است اما ماء الشعیر که معروف است و یکی از علاج اصلاح کبد است مشتبه
حلال و پاک است و فقاع نیست بدانکه معلوم و مشخص از نجاسات همین چیزهایست
که مذکور شد و غیر اینها در ظاهر حکم بنجس نیست اگرچه در پاره خلاف و اشکال شده بلکه
احتیاط در بعضی از اینها باید شد بلکه نظر باختلاف اخبار و فتاوی اخبار مثل عرق جنب از
حرام بالذات چون زنا و لواط و وطی حیوانات و غیر ذلک بلکه احتیاط در حرام بالعرض
و چون وطی در حال صوم و حیض میباشد چون بعضی بنجاست عرق در اخیر قائل شده‌اند
همچنین احوط است اجتناب از عرق شتر جلال بلکه هر حیوان جلالی بنابر قول ضعیف
بلکه خلاف در طهارت بدن اینها نیست و همچنین از مویز و خرما جوشیده و داب
با غیر آب بول و روث اسب و قاطر و الاغ که جمعی قائل بنجاست اینها شده‌اند چون فضله
مرغ خانگی و کبوتر و روباه و شغال و موش و چلپاسه بلکه همه مخلوق که شیخ علیه الرحمه
قائل بنجاست اینها شده

فصل چهارم

در احکام نجاسات است و در آن چند
مبحث است **بحث اول** بدانکه غیر از نجاسات مذکوره هر چیزی بظاهر شرع محکوم
بطهارت است اما ثابت شود نجس شدن آن بملاقات با یکی از نجاسات مذکوره یا بملاقات
بچیزی که نجس شده بملاقات با یکی از اینها یا بملاقات اینها و طریق ثبوت آن بعد از علم
و استماع صوت چون ولوغ سگ و مطلق علم از هر طریقی که باشد شهادة عدلین
بر اصل نجس شدن یا سبب آن که ملاقات است و همچنین خبر دادن صاحب ید و متصرف
چه مالک عین آن باشد یا مستعیر چون مستاجر بلکه غیر آن چون متصرف بعاریه و
وکالت و ولایت و مطلقا مانند و مطلقا دن و امر ما قول عادل واحد و مطلق

مظنه

در احکام نجاسات

مظنه که حاصل از اشتباه مذکوره باشد کافی نیست اگرچه احتیاط در اجتناب است
مگر با علم قدرت بر غیر آن **بحث دوم** با مظنه یا شک بنجاست حکم بنجاست نمی
شود مگر در بلل مشتبه که از ذکر بیرون آید قبل از استبراء چنانچه میاید و ملاقات
کردن نجس با متنجس هر چیزی در هر حالی باعث نجاست نمیشود مثلا ملاقات کردن
نجس با آب جاری و کثیر و ابجد در حکم جاری است بدون تغییر یکی از اوصاف ثلثه موجب نجاست
آب نمیشود و اینچنین ملاقات در حال خشکی هر دو یا با رطوبت کمی که سرایت حاصل نشود
باعث نجاست نیست اگرچه باشتباه آدمی با غیر ملاقات کند اگرچه احوط خصوص در میته
آدمی اجتناب از ملاقات است و ایضا با ملاقات در خارج بظاهر واقع شود پس در وقت
با نجاست باطنی مثل بول و غایط و خون که در معده است یا نجاست خارجی که داخل باطن
شده باشد اقوی عدم حصول نجاست است بمعنی طهارت بواطن بزوال عین نجس شود
آن است همچنین ملاقات نه آنکه نجس شده بزوال پاک میشود بلکه میتوان گفت که معنی طهارت
بدن حیوانات بزوال عین همین است اگرچه خلاف ظاهر اصحاب است **بحث سیم**
بدانکه ازاله نجاست فی نفسها واجب نیست اگرچه مستحب است بلی شرط صحت است در مطلق
نمازها از بدن و لباس مصلی چه ساتر و چه غیر ساتر بتفصیلی که در محل آن مذکور است
و همچنین از محل وضع پیشانی در سجده و در مطلق طواف با امکان ازاله و عدم عفو
از آن بتفصیل مذکور در محل خود و شرط نیست در صحت نماز جنازه و واجب میشود
ازاله بواجب شدن عباداتی که صحت آن مشروط بطهارت است و همچنین از ظروف برای
اکل و شرب و سایر استعمالات بلی ظاهر آن فی نفسها واجب باشد ازاله آن از مساجد و مصاحف
حتی الان محترمه متصله یا چون جلد و شیرازه و از ضرایح مقدسه حضرت رسول
و حضرت ... طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بلکه بعید نیست چون بانان از آثار
مشرفه ایشان و تربت سید الشهداء علیه السلام بلکه غیر اینها از چیزهایی که تعظیم و احترام آنها

در شیء ودم نیست بجز که متخلف شود الا بعد نجاست پس تنجیس این مواد و طروّ [illegible]
حرام است بلکه حرام است ادخال نجاست مطلقا حتی با عدم سرایت اگرچه [illegible]
منافی با احترام واجب باشد چه مراد از مسلک احترام [illegible] موافق [illegible]
حتی [illegible] ادخال کنند بلی اگر مستلزم هتک باشد [illegible]
باشد نجس و خون نباشد ادخال آن حرام و مدار اخراج آن کالدم و مصاحف و دیوار و سقف [illegible]
مسجد با علم اخراج آن در زمان [illegible] مسجد بحکم مسجد است بلکه در مساجد [illegible]
علی الاقوی اگرچه در سطح خارج دیوار محیط با آنها مشکل است بلکه در فرش [illegible]
مسجد بعنوان اشکال است هرچند احوط ازاله است [illegible] جایز است [illegible]
و غیرها درآید که مسجد بلکه غسل جنابت [illegible] جایز است اگر مسلوم [illegible]
[illegible] که حرام است بر جنب [illegible] حرام است [illegible] و غیرها [illegible]
کنار رود در مسجد غسل کند بحث چهارم حرام است استعمال اعیان نجسه مثل [illegible]
جلدها و اجزای [illegible] اگرچه مو و استخوان [illegible] بوده باشد
و هم چنین حرام است انتفاع با آنها اگرچه استعمال [illegible] نباشد چون [illegible]
و روغنی که از [illegible] بلکه [illegible] حرام است استعمال و انتفاع اعیان متنجسه که
ملاقات با نجس یا متنجس [illegible] باشد [illegible] استعمال [illegible]
طهارت باشد چون [illegible] متنجس [illegible] استثنا میشود از این قسم روغنی که نجس شده
باشد [illegible] و هم چنین پیه متنجس و روغن [illegible] و غیرها
که جایز است [illegible] سوزانیدن [illegible] از جهت سوزانیدن چه در مکان [illegible]
اگرچه [illegible] باشد [illegible] اگرچه اخیر احوط است با امکان و ورود آن بجهت
و در استثنا [illegible] که نجس شده باشند تامل است اگرچه اظهر استثنا و احوط
عدم آن است [illegible] جایز است استعمال اشیاء مذکوره در غیر سوزانیدن چون صابون

کردن

در احکام جنابت

کردن [illegible] که در شیء [illegible] اگرچه [illegible]
حالی از قوه نیست بلکه [illegible]
[illegible]
[illegible] بلی [illegible]
[illegible] چون روغن [illegible] و خاک [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] اشتغال [illegible]
نداشند چون سوزانیدن [illegible] و [illegible]
خون تازه [illegible] اما اگر [illegible] استعمال [illegible]
اگرچه خشک شده باشد [illegible] حرام نیست [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بعد از خشک شدن در آب
جاری یا کر گذارده بنحوی که آب [illegible] پاک میشود چنانچه مذکور
و هم چنین [illegible] پس از خشک کردن در آب جاری یا کر گذارند بنحو مذکور
که پاک میشود و اگر ماست نموده [illegible] پاک نمیشود لکن جایز است [illegible]
آن چنانچه گذشت و ظاهر جواز بیع اعیان نجسه است بکفار [illegible] باشند بقصد
استنقاذ و بدست آوردن اموال ایشان نه معامله شرعیه بلکه بطریق [illegible]
[illegible] مانع [illegible] بلکه [illegible] جواز [illegible]
غیر [illegible] مسکرات است بحث [illegible] خون جروح [illegible]
که باشد خون قروح [illegible] اگرچه [illegible] باشد [illegible]
نجس است [illegible] در نماز [illegible] در مسجد [illegible]
لباس [illegible] چنانچه [illegible] بعد از خروج خون [illegible]
[illegible] مادام که [illegible] نشده باشد و بعد از [illegible] بلکه

الاظهر عدم عفو است بلی باید در تطهیر حتی باب کرم معلا رعایت مثل سایر نجاسات
غیر معفو در هر حال نیست در صورت عفو که انسان باشد از او بدن یا بدل لباس باید
ممکن باشد منع از پوشیدن آن مدت آن باید چه او را بلاشک ثمان ... که وسعت ازاله
باشد یا بما ز داشته باشد باید ممکن از علاج ان باشد باید خود او جراحت تا یبند
باشد یا غیر او مثل خون حجامت و فصد ... بابر او چه از محل جراحت و زخم تعدی
بمحل دیگر از بدن و لباس او کرده باشد باید بشرط آنکه چون منتشر عین خون با طراف
بدن و لباس خود نما الکه در ... از محل جراحت عفو نیست و شرط نیست در عفو
دوام و استمرار پوشیدن لباس پس اگر هر بار کنند ثانیا بپوشد باز عفو است بلی شرط
که محل خون پیش از ملاقات خون نجس نباشد بنجاست غیر معفو عنها بلکه بعد هم
با باقی بودن عین نجاسه خارجه اگر چه خون دیگر باشد بلکه با عدم بقاء عین هم
بنابر نجس شدن متنجس ثانیا بملاقات نجاسه دیگر چنانچه عفو نیست در ملاقات خارج
با این خون چون بدن غیر و الی که بعد از ملاقات بخون یا محل آن منفصل شود و
همچنین از خونیکه منفصل از بدن و لباس شده اگر چه ثانیا در بدن یا لباس بگذارند
بلی از محل خون معفو عنه باید و اتصال خون معفو است تا زمان انقطاع کلی خون
اما چرک و دوا به که بملاقات این خون یا محل ان نجس شده یا مخلوط با خون است بلکه ...
ملاقی ان بحکم خون است و ابلاد تا اول از زخم و شقاق پا و خون بکار رفتاز زخم
است بخلاف رعاف و حیض و استحاضه و نفاس و خون مقعد و دم البول و اگر شک کنند
در مواردی که از جروح یا قروح است یا غیر ان مثل خونیکه خود از بدن بیرون جهد
یا شک کنند در خونی که از جروح یا قروح یا از سبب دیگر یا از غیر این دو عفو نیست
از برای صاحب این خون که در شبانه روزی یک دفعه لباس نجس خود را بشوید بلکه
احوط است بلکه با تمکن از تبدیل لباس طاهر احوط تبدیل و یا تطهیر است ...

بحث

در احکام نجاسات ۱۱

... بحث ششم بعضا عفو است از خونیکه وسعت سطح آن کمتر از وسعت درهم
بغلی باشد و آن بنظر بعضا به مرحهت موافق با گودی کف دست شخص مستوی الخلقه است
و مقدار هر شکلی که باشد چه مجتمع و چه متفرق چه در لباس یا بدن باشد و آنکه با اجتماع
بمقدار مذکور باشد و در لباس نه باغلظ که خارج از متعارف باشد یا تعدی بجانب
دیگر هر جانبی را علیحده محسوب کنند در غلیظ متعارف جانب وسیع را ملحوظ دارند
مگر آنکه هر دو جانب خون بخته شود باشد نه از باب تعدی از جانبی بجانب دیگر که باید
جانبی را علیحده محسوب کنند اما لباسی که خون بیش از درهم در آنست و نه سه ...
بدوزند بنحویکه سطح ظاهر آن کمتر از درهم شود عفو نمیباشد بنا بر اظهر عدم عفو است
چنانچه اگر ابریشم و امثال آن را که خون بهم در سید بنشانند که در سطح غیر متصل شود
باز متعدد باید حساب کرد و اگر بر خلاف عادت خون زیاد در محل کمتر از درهم جمع
بکند یکی بسته شده باشد که قطر و عمق بهم رسانیده باشد از این باید ... کرد
و عفو مذکور جاری است در محل خون بعد از زوال آن و هم چنین در چرک و ...
ملاقی آن لکن مجموع باید کمتر از درهم باشد و در ملاقی غیر از این عفو نیست و
نیست در خون حیض بلکه نفاس و استحاضه و خون نجس العین حتی کافر اگر چه مسلم
شود بعد از خروج آن اگر شک شود در خونی که از معفو عنه است یا غیر آن حکم میشود
بعفو بلی با علم بر اینکه از قسم معفو عنه است اگر شک شود در رسیدن آن بمقدار
درهم یا زیاد حکم نمیشود بعفو و اگر علم داشته که زاید از مقدار است پس بسبب تطهیر
بعض آن شک شود که باقی کمتر از درهم است یا نه عفو نیست بدانکه در صورت زیادی
خون از مقدار عفو لازم نیست که مصلی تمام خون را از بدن و لباس ازاله کند
بلکه کافی است ازاله و تطهیر زاید بر مقدار عفو از اینجا معلوم شد که اگر ابتداء بقدر
ازاله زاید بر مقدار عفو در ضمن بمقدار ازاله تمام خون واجب است که زاید را ازاله ...

کند و تمام نشده در عفو که مصلی آب ندارد و مطهر باشد یا لباس باشد اگر چه [illegible]
واحد او ازان شده عفو است از مطلق خون غیر ماکول اللحم **بحث هفتم** عفو است
جمیع نجاسات چه خون و چه غیر آن حتی خون نجس العین و سایر اجزاء آن در [illegible]
باشد که به تنهایی لباس ستر عورت مرد به آن نتوان نمود چون کلاه و عرقچین و جوراب و
و کمربند و بند برجامه و دستکش [illegible] و انگشتر و گوشواره و [illegible] اگر چه [illegible]
نجس باشد و مدار بر همان شکل و هیئت است که در محال خود میپوشند اگر چه در محل
خود نباشند بلکه در غیر محل خود پوشیده شد چنانچه جوراب در دست کنند اگر چه احوط
اجتناب در محل خود بلکه احوط اجتناب مطلقا عفو از عمامه و شالی است که نتوان ستر عورت
با آن نمود [illegible] ستر عورت مستوی الخلقه [illegible] عورت است نه آنکه هر کس
ملاحظه [illegible] بکند چنانچه مدار در پوشانیدن عورت از جهت [illegible]
نماز [illegible] عورت [illegible] در دست [illegible] عفو نیست و اولی [illegible] چند
پارچه را [illegible] را با هم ستر عورت نماید عفو نیست و در عکس [illegible]
لزوم ساتر نجس را [illegible] قطعه [illegible] در صورت شک در ساتر [illegible]
نجس عفو نیست **بحث هشتم** عفو است در نماز از هر نجس یا متنجس محمول که مصلی
داشته باشد اگر چه لباس [illegible] که او را [illegible] در دامن و جیب خود گذارد و [illegible]
دستمال نجس یا قاروره بول طفل متنجس و غیر اینها [illegible] نکردن [illegible]
ساتر مصلی بلکه جایز است حمل نجس العین یا جزئی از اجزاء آن یا مطلق میته حیوانی که
غیر ماکول اللحم طاهر باشد اگر چه احتیاط در ترک اینها است از اینجا معلوم شد که
[illegible] مثل شراب با نجاست دیگر [illegible] بطریق اولی مبطل نماز نیست اگر
[illegible] شراب [illegible] از جهت نماز بلکه [illegible] گفته که اینها
[illegible] نجس [illegible] چنانچه [illegible] آن نجس [illegible]

دیگر

دیگر در دست ما که مصلی باشد **بحث نهم** عفو است از لباس متنجس [illegible]
در خصوص زنی که نگاه دارنده مولود [illegible] چه پسر و چه غیر آن چه یکی چه بیشتر که به جهت
احتیاج پوشیده باشد خواه از زن مادر او باشد یا دایه یا غیر اینها چه طفل یکی
باشد یا بیشتر بلی معتبر است که در هر شبانه روزی یک نوبت آن را بشوید و بهتر آن است که
قریب به غروب بشوید که چهار نماز را با طهارت یا کمی نجاست بجا آورد و نیز شرط است که لباس
دیگری که بتواند نماز در آن گذارد نداشته باشد اگر چه [illegible] باشد و الا عفو نیست
مگر آنکه به جهت سرما یا غیر آن نتواند در آن تنها نماز کند و ظاهر است که دختر هم مثل پسر
بلکه خنثی و این عفو در لباس است نه بدن مگر اینکه بدن بواسطه ملاقات با آن لباس
برطوبت نجس شده باشد و در خصوص بول است نه غیر آن از خون و غایط اگر چه چون
بول جاری باشد و در خصوص زن مربیه است نه مرد مربی و در [illegible] در هر طفلی
بلکه در طفل مسلم است نه کافر بلی فرقی ما بین شیعه و سنی در زن و طفل نیست چنانچه
فرقی ما بین نماز واجب و مستحب و اداء و قضا خود یا غیر خود نیست اگر چه
احوط در اخیر عدم عفو است **بحث دهم** عفو است در نماز از برای [illegible]
و جامه او بچکد در اینجا مثل سابق معتبر است که جامه یا بدن خود را در شبانه روزی یک
بکند و [illegible] در مسلوس و مبطون و امثال آن عفو نیست بلکه احتیاط شدید
در [illegible] هم عدم عفو است پس در همه اینها اگر زمان انقطاعی که وسعت طهارت و نماز
داشته باشد نماز را با طهارت بدن و لباس در آن زمان گذارند و الا [illegible]
عفو است از آنچه در حال طهارت و نماز سرایت میکند بدانکه چنانچه عفو است
نجاسات ظاهره که در ازاله آنها مشقت و عسر است نیز عفو است و بعضی از نجاسات
باطنیه [illegible]
بحث یازدهم بدانکه مانع بودن وجود نجاست در بدن یا لباس [illegible] اشتراط

زوال آن در نماز و طواف در هر حال نیست ... [illegible] ... میگویم
که حکم مذکور در صورت علم بوجود نجاست است ... [illegible]
شرعی نکرده باشد چه جاهل بحکم آن از حرمت و بطلان نماز با جاهل ... [illegible]
وهمچنین است اگر حکم را فراموش کرده باشد که نماز باطل ... [illegible] ... وقت
قضاء آن در خارج وقت لازم است بلکه چنین است اگر اصل وجود نجاست فراموش شده باشد
پس هرگاه که یاد آید چه در وقت و چه در خارج وقت بنابر احوط و اظهر مگر ... [illegible]
نماز را در ضیق وقت بجا آورد بنحوی که اگر ازاله یا تبدیل میکرد قادر بر ادراک یک رکعت
از نماز در وقت نبود و مقامی بوده که برهنه نمیتوانست نماز کند از جهت سرما یا غیر آن
که دیگر قضاء بر او لازم نیست و اگر مقامی بوده که برهنه میتوانست نماز کند باز
قضاء او لازم است و اگر جاهل باصل وجود نجاست در بدن یا لباس بوده چه عالم
بوده باشد بحکم آن یا نه و بهمین حال نماز را تمام کند نه قضا لازم است و نه اعاده
حتی با وسعت وقت و اگر در ابتدا نماز جاهل بوجود نجاست بوده و در بین نماز مطلع
شود که از اول نماز بوده پس در آن خلاف است قولی است باستیناف نماز بعد از تطهیر
یا تبدیل و قولی است باینکه اگر ساتر طاهر دیگر پوشیده لباس نجس را میافکند با عدم
فعل کثیر و نماز را تمام کند بدون لزوم اعاده و بر هر یک از دو قول دعوی شهرت شده
لکن قول اخیر اظهر است اگر چه قول اول احوط است با لزوم فعل کثیر در تطهیر یا تبدیل
و بر هر دو قول نماز را بهم زده ثانیا با طهارت بجا میآورد چنانچه با ضیق وقت بر هر دو
قول اکتفا میکند بهمان چه در قول ثانی مذکور شد و با عدم احتیاج بلباس از آن
افکنده برهنه نماز میکند و اگر در بین نماز عالم بوجود نجاست شود با علم باینکه
در بین نماز بلباس رسیده یا احتمال آن بدهد پس در این دو صورت اگر بتواند بدون

لزوم

لزوم فعل کثیر در نماز تطهیر یا تبدیل کند چنین کند و اگر با ضیق وقت و عدم احتیاج
بلباس برهنه نماز کند و با احتیاج بلباس نماز کند و با عدم ضیق وقت نماز را
بهم زده استیناف نماز در جامه طاهر نماید و در رعاف و نحو آن که در بین نماز نجاست
ببدن یا لباس رسد حکم همین است بجز آن ... [illegible] ... که مذکور شد که مانع از صحت
نماز نیست جهل باصل وجود نجاست در بدن یا لباس یا ملحق میشود با جهل
مصلی باینکه نجاست موجوده در بدن یا لباس از نجاسات مانعه است مثل جهل بزیاد بودن
خون موجود از مقدار درهم و مثل جهل او باینکه این خون خون حیض و نفاس و نحو
آن است و مثل جهل او باینکه از خون قروح و جروح نیست یا جهل باینکه مثلا شال کمر
و عمامه از ما لا یتم فیه الصلوة نیست یا اینکه مرد مربی طفل بحکم زن مربیه نیست یا نماز
بلباس نجس نبودن یا بمشتبه بودن از شبهات و در هر ... [illegible] ... خلاف است اظهر و احوط
ملحق نبودن است ... [illegible] ... که جاهل بنجاست است یا دلیل از آن مقصود است ... [illegible]
بعید نیست ملحق بودن بعد از علم بنجاست و وجود یکی از طرق شرعیه در زوال آن چون
شهادة عدلین و اخبار صاحب ید که اگر نماز با این حال کرده شود صحیح است اگر چه ... [illegible]
آن ظاهر شود حتی در وسعت وقت و اما محض اعتقاد زوال آن چنانچه اعتقاد کرد که
ازاله نموده بنحو شرعی پس بعد از نماز خلاف آن معلوم شود که هیچ نشسته یا بطریق
شرعی نشسته و عصر و طهارت آب و اخراج غساله را بجا آورده پس احوط و اظهر عدم الحاق
بحث بیست و دوم هرگاه لباس ساتر شرعی مصلی نجس باشد نتواند تطهیر یا تبدیل
کند قادر بر لباس دیگر نباشد پس تعارض میشود ما بین اجتناب نمودن از مانعیة نجاست
است و اجراء شرطیة ستر عورة است جمعی ترجیح نداده حکم بتخییر نموده اند که برهنه نماز
کند یا با لباس نجس جمعی ترجیح جانب مانعیة نموده اند که متعین است برهنه نماز کردن

این اظهر و احوط است و احوط از آن اعادهٔ نماز است بعد از تمکن از لباس طاهر و اگر
قادر بر اجتناب از مانع نباشد بجهت احتیاج بلباس نجس از جهت سرما یا تابش آفتاب
مانعیت نجاست ساقط و شرط ستر عوره بلا معارض است پس اگر با این حال برهنه
نماز کند هم عصیان نموده و هم نماز باطل است چنانچه با نجاست بدن و لباس هر دو
باید با لباس نماز کند ثم تخفیف نجاست در وقتی است که لباس نجس او متعدد باشد
پس بیکی ستر عوره نموده زیاده را [illegible] فکند و یا قدرت بر تطهیر بعضی از لباس تطهیر
بعض کرده با آن نماز میکند اما کیفیت نماز برهنه آن است که با علم یا ظن بحضور ناظر
نشسته نماز میکند با ایما از برای رکوع و سجود و با نبودن ناظر ایستاده نماز میکند
با ایماء مذکور و ایماء را سه مرتبه است بترتیب اول ایما [illegible] خم نمودن سر دوم ایما
بدو چشم بهم نهادن سیم بیک چشم بهم نهادن و با امکان [illegible] کافی نمیشود
ایما بسجود را بیشتر از ایما برکوع میکند بحث چهارم اگر مصلی متمکن از ازالهٔ نجاست
از بدن یا لباس خود نباشد بجهت کمی آب یا بجهت احتیاج باب یا سبب دیگر و قادر بر تخفیف
آن نباشد یا واجب است تخفیف یا نه در این تفصیل است پس اگر تخفیف نجاست بتطهیر
بعض از نجس باشد همین چند قسم میشود یکی آنکه بتطهیر بعض باقی از نجاست معفو عنها
شود مثل اینکه خون باقی کمتر از درهم بشود دوم آنکه خون قروح و جروح بنجاست دیگر
در بدن یا لباس بوده که ازاله آن ممکن است در این دو صورت شبهه در لزوم تخفیف نیست سیم
آنکه ازاله نجاست از بعض محل لازم التطهیر باشد دون بعض چه هر [illegible] بیک نجاست
نجس باشند یا بیشتر یا اتصال موضعین یا انفصال مثل استنجاء احد مخرجین فقط حکم
بوجوب تخفیف در این صورت قوی است چنانچه در بعض صور آن شبهه نیست مثل تنجس بول
[illegible] استحاضه با عدم تطهیر بدن یا بعکس و اگر تخفیف باعث تخفیف حکم آن شود در تطهیر
بعض چون شستن یک [illegible] ضرر در نجاست بول از بدن یا لباس در باب [illegible] با آنکه ازالهٔ عین

کن

کند دون اثر این دو قسم میشود یکی آنکه نجاست از بول و غایط و خون غیر ماکول اللحم باشد
چنانچه بعد از ازالهٔ عین فقط نتوان گفت که نماز در جزء و فضلات غیر ماکول اللحم بوده
اظهر در این قسم لزوم تخفیف است دوم آنکه چنین نباشد یا مثل یک دفعه شستن بول
پس در وجوب تخفیف تامل است اگر چه اولی بلکه احوط است تتمیم بدانکه تخفیف
نجاسات حکمیه حدثیه نیز در بعضی از موارد ثابت است مثل اگر حایض و مستحاضه و نفسا
آبی باشد بقدر وضو نه غسل یا بعکس وضو یا غسل نموده از جهت دیگری تیمم میکند
اگر متمکن از بعض وضو یا غسل باشد اظهر عدم لزوم تخفیف است اگر چه طهارت را
تدریجی الحصول دانیم لکن بنا بر این قول احوط است و اگر جمع شود بر مصلی خباثت ظاهره
چون یکی از نجاسات مذکوره و خباثت باطنیه چون یکی از احداث و متمکن از ازاله
احدهما باشد نه هر دو تخفیف با ازاله احدهما بی شبهه لازم است و در ترجیح اشکال است
با تمکن از تیمم اظهر وجوب ازالهٔ نجاست است بعد از آن تیمم از برای حکم حدث والا شبهه
ازاله حدث مقدم است خصوص با اختصاص نجاست بلباس و تمکن از برهنه نماز کردن
بلکه با تمکن از تیمم هم در این صورت ازاله حدث مقدم است بحث پنجم هرگاه لباسها
که جایز است مصلی را نماز در آن متعدد باشد و بعضی از آنها نجس شده باشد مشتبه
شود طاهر آن بنجس پس اگر فرض شود اشتباه نجس بطاهر غیر محصور جایز است که در هر کدام
که خواهد نماز کند و تطهیر هم با امکان لازم نیست و اگر بعکس این است که اشتباه طاهر
بنجس غیر محصور است با امکان تطهیر تطهیر بعض از جهت نماز لازم است و الا برهنه نماز کند مگر
با احتیاج و اضطرار که با هر یکی از لباس که محتاج است نماز میکند و احوط در صورت عدم
اضطرار اینکه دو نماز کند یکی برهنه و یکی با یکی از لباسها مظنون الطهاره یا موافق
فرع و اگر هر دو قسم غیر محصور باشند اظهر اکتفا بیک نماز در یکی از آنهاست و احوط تطهیر
یکی است یا تحصیل لباس طاهر و نماز در آن با امکان و با عدم امکان نماز در دیگر

برهنه بودن با عدم اضطرار و احتیاج بلباس و با احتیاج همان یک نماز در یکی از آن
لباسها کافی است و اگر اشتباه طاهر بمغصوب یا نجس بمغصوب است پس اگر جمیع آنها داخل غیر محصور باشند
حکم آن مثل صورت سیم است که شبهه داخل در غیر محصور است مثل اینکه چهار لباس که
چهار لباس نجس مثلا مشتبه شوند پس اگر متمکن از لباس طاهر دیگر باشد یا متمکن از تطهیر یکی از آنها
که نماز در معلوم الطهارة کند متعین است که چنین کند هر چند که شبهه در نظیر مثل اینکه
موافق قاعده جواز نماز در هر یک از لباسها است با تعدد نماز بقدری که علم بنماز مکرر بهم رسد
زائد باشد بر عدد لباسهای نجس لکن فتوی بر خلاف این است و با عدم تمکن از لباس طاهر
اگر وقت وسعت آن دارد که بعدد لباسهای نجس و اضافه یک نماز هر نمازی در لباسها
بجا آورد لازم است که چنین کند تا یقین شود که یکی از این نمازها در لباس طاهر واقع
شده مگر اینکه بجهت زیادتی لباسها مشقت و عسر زیاد در تکرار نماز باشد که در این
صورت ظاهر برهنه نماز کردن و احوط آنکه یک نماز دیگر با یک لباس مظنون الطهارة
یا موافق قرعه بجا آورد و اگر از جهت سرما و نحو آن نتواند برهنه شود یک نماز در یکی از
لباسهای مظنون الطهارة یا موافق قرعه کافی است و اگر وقت وسعت این ندارد که بتکرار
یقین شود که یکی از نمازها در لباس طاهر واقع شده پس با احتیاج بلباس یک نماز
در یکی از این لباسها یا بیشتر با حاجت زیاده کافی است و با عدم احتیاج برهنه نماز کند
و احوط یا اقرب یک نماز دیگر در یکی از لباسهای مظنون الطهاره یا موافق قرعه نمودن است
فرع بدانکه در مواضع تکرار نماز در لباسهای متعدده لازم است که ملاحظه ترتیب
نماز نماید مثلا اول نماز ظهر را آنقدر مکرر نماید که تکلیف بآن تمام شده بعد از آن آنگاه
نماز عصر را بجا آورد نه آنکه یک نماز ظهر در یکی از لباسها نموده پس نماز عصر را
در همان لباس کرده پس از آن باز نماز ظهر را در لباس دیگر و عصر را در همان لباس
و همچنین تمام لباسها بجا آورد که اگر چنین کند از هیچیک از این دو نماز بری الذمه

نشده اگرچه ترتیب واقع بعمل آمده مثل کسی که با اشتباه قبله چهار نماز میکند چون
را بجهت مقدمه بودن ... معلوم نشود مقدمه را تمام نسبت با نجاسات
که با عدم تمکن از تکرار نماز بنحوی که یقین بتمام شدن تکلیف بآن باشد از جهت ضیق وقت
یا لزوم مشقت و هم چنین در اشتباه قبله چهار ... میکند بر این فرض یک نماز را کافی
دانستیم بدانکه حکم اشتباه طاهر بنجس در اشتباه لباس مباح بلباس مغصوب و در اشتباه
لباس حریر و ذهب بغیر آن در برای مردان با عدم امکان بغیر جائز نیست چه محصور چه غیر آن
بلکه از جمیع آنها اجتناب نموده برهنه نماز کند مگر با ضرورت که با یکی از آنها نماز میکند
فصل پنجم در بیان اقسام مطهرات و احکام آنهاست **قسم اول** آب مطلق است
بشرط پاک بودن آن پیش از وارد شدن آن بر موضع نجس و ضرر ندارد نجس شدن آن بعد
شدن بر نجس در مقام تطهیر که در اینصورت پاک کننده است مگر آنکه پیش از خارج شدن
از محل نجس تغییر یابد در یکی از اوصاف سه گانه رنگ یا بو یا طعم که در این حال پاک
کننده همان محل هم نیست و این قسم آب اصل و عمده مطهرات است که پاک میکند جمیع
اجسام نجس شده را که قابل طهارت باشند بلکه بعضی از اعیان نجسه را چون منی آدمی
که به غسل واجب پاک میشود بلکه میتوان گفت که پاک میکند عین نجس و متنجس را اگر
آب جاری و کر مستهلک شوند حتی مثل بول و خون و شراب و غیره و غیر ذلک لکن فی الحقیقه
نجس پاک نشده بلکه حکم نجاست آن بر طرف شده و آب کثیر چه جاری و چه کر پاک میکند هر
چه را که آب قلیل پاک میکند بعلاوه پاک میکند آب نجس شده و آب مضاف بلکه سایر
مایعات نجس یا نجس شده را بنحو معتبر و تفصیلی که در ذکر آب مطلق و مضاف گذشت و اینجا
معتبر است در تطهیر آب مطلق همه اقسام آن حتی قلیل زوال عین نجاست است از محل نجس شده
حتی از باطن آن بنفوذ کردن آب بشرط مضاف نشدن و متغیر نشدن در یکی از اوصاف
ثلثه اما زایل شدن رنگ نجس یا بوی آن از محل لازم نیست بلی مستحب است که ازاله آن

با بوی آن بماند با امکان زوال و عدم امکان با مشقت رنگ و بوی آن را برنگ دیگر و بوی دیگر پنهان کنند هم چنین است اگر طعم نجس باقی مانده باشد اما تعدد شستن و فشردن پس اشهر و اقوی عدم اعتبار اینهاست در تطهیر آب جاری و کر و آنچه در حکم جاری است اگر چه فشردن احوط است مطلقا بلکه لازم است در صورتی که زایل نشده عین نجاست الا بفشردن و هم چنین تعدد شستن است خصوص در آب کر و در هر موردی که تعدد آن در آب قلیل لازم است بلکه ترک این احتیاط را در تطهیر از ولوغ سگ نمیتوان نمود بلکه کاهی تعدد و فشردن لازم میشود حتی در آب کثیر چنانچه در جامه رنگین بر مثل با غیر آن تا آنکه دیگر رنگ ندهد بلکه میشود که باید جامه را خشک کنند تفصیل آنکه تطهیر لباس رنگین نجس بر سه قسم میشود یکی آنکه عین نجاست در آن نبوده باشد یا نه لیکن در رشید تا اثر عین نجاست شده دیگر قسم بمحض مخالطه نمودن با آب کثیر بجمیع اجزاء آن چه ظاهر و چه باطن بقسمی که آب را رنگ ندهد تا آب مطلق مضاف نشده در جمیع اجزاء آن نفوذ کند پاک میشود دوم آنکه بکثرت شستن و فشردن جمیع آب رنگین از آن خارج شود که دیگر رنگ پس ندهد بعد از آن بار دیگر بشویند پاک میشود و در آب قلیل در خصوص نجاست بول دو بار بشویند سیم آنکه هر چه شسته شود آب را رنگین کند در این قسم بعد از زوال عین آن را خشک کنند پس از آن در آب کثیر گذارند چنانچه در قسم اول مذکور شد پاک میشود

مطلب اول از آنچه مذکور شد معلوم شد که معتبر است در تطهیر آب مطلقا چند شرط یکی طهارت آب تا زمان وارد شدن آن بر موضع نجس و یکی فروگرفتن آب تمام موضع نجس را و الا طهارت مختص همان محل رسیدن آب است و یکی مضاف نشدن آن تا حال مخالطه بر محل نجس و یکی نجس نشدن آن بعد از ورود تا وقت انفصال از محل بتغییر در یکی از اوصاف ثلثه مذکوره پس اگر آب غساله را در حال انفصال متغیر بیکی از اوصاف ثلثه نجس ببینیم چه در کثیر و چه در قلیل محل را طاهر نمیدانیم و اگر آب یکی از اوصاف خود

متنجس بمضاف بشود پس تطهیر آب قابل اگر چه بعید نیست طهارت لکن احوط و اولی بلکه بدون تطهیر با آب کثیر یا اسنا کردن بنحوی که بعد از نفوذ و سرایت بجمیع اجزاء و مستجمع ... مضاف نشده و اگر معلوم شود که قبل از ... مضاف نشده باشد ... مضاف شدن که ... نفوذ نبوده باشد حکم بطهارت آن ... مطلب دوم شرط است در تطهیر با آب قلیل ... بعضی ... جمیع موارد آن ... چون ... طریق که در شستن آن ... شرط است ... از بعض ... فشردن که در کلمات اصحاب ... از باب صدق شستن در آب قلیل ... اطلاق ... این قسم ... اخراج غساله ... در بسیاری از موارد محتاج بفشردن نیست چون ظروف و هر چیز صلب و سخت اگر چه در بعضی آب نفوذ کند چون چوب و در بسیاری محتاج بفشردن است چون لباس و بخوان و در پاره بگذاردن جسم سنگینی بر آن چون لحاف و بعضی اگر ... و این شرط ... در خصوص تطهیر لباس و فرش با غیر آن که نجس شده باشد ... بول پسر شیرخوار که غذا خور نشده باشد اگر چه یک دو روز ... کاهی نان ... ایام ... شرط آنکه ... از دو سال ... باشد در این مورد اخراج غساله معتبر نیست ... مخالطه و استیلاء آب بر محل نجس کافی نیست در طهر ... بودن این حکم در بول ... شیرخوار چنانچه با کثرت ... اشکال است اگر چه اظهر کفایت است و الحاق بول ... نجس ... بر ... حکم دارد

مطلب سیم شرط است در تطهیر با آب قلیل تعدد شستن در چند مورد یکی در ازاله نجاست بول از هر محلی چه لباس و چه بدن حتی در خصوص مخرج بول اگر ... از مخرج ... دو دفعه شستن در ... غساله اخراج آنها محتاج بفشردن است ... و احتیاط اعتبار ... شستن است بلکه احوط در هر جا ... اعتبار دو دفعه است بنابر این شرط دوم در کلیه

نظیر آب قلیل است بلکه در همه اینها احتیاطی که در تطهیر آب کثیر هم باشد [illegible]
[illegible] شستن [illegible] و مادامی که احتیاط [illegible] [illegible] در وسط و [illegible]
و شستن [illegible] آن [illegible] نیست [illegible] ظرفی است که سگ در او ولوغ نموده یعنی
بزبان خود چیزی از آن خورده چون [illegible] مانند لیسیدن [illegible] بلکه چنین است اگر
اطراف آن را بزبان [illegible] باشد بلکه بعید نیست که مجرد داخل کردن زبان خود در آن
[illegible] که در ظرف [illegible] حکم ولوغ باشد و این اگرچه احوط است لکن اظهر خلاف آن است و
فرق میان اقسام ظروف نیست حتی [illegible] که [illegible] باشد بنابر احوط
اقوی و طریق تطهیر آن [illegible] ولوغ است که اولا خاک [illegible] در آن ظرف [illegible]
مواضع او بمالند [illegible] دیگر و بعید نیست اکتفا بکردن [illegible] خاک را در تمام
آن ظرف [illegible] اگر [illegible] شستن [illegible] و بعد از این
یکنوبت دیگر با خاک [illegible] کرده بشویند پس دو نوبت دیگر آن ظرف را با آب بشویند
[illegible] خاکستر و اشنان [illegible] و سایر چیزها [illegible] مطلق نگویند
اگر [illegible] چون خاک [illegible] کفایت از خاک [illegible] حتی در صورت تعذر
[illegible] بلکه با خلط و مزج غیر خاک بخاک اگر نگویند که [illegible] کافی
نیست [illegible] حکم [illegible] ولوغ است [illegible] بیشتر چند یک [illegible] و
چه [illegible] اگر [illegible] سگ باشد فرقی میان اقسام سگ [illegible] نیست و اگر در میان
شستنها ولوغ دیگر [illegible] واقع شود عمل تطهیر را از سر گیرد و اگر نجاست دیگری
[illegible] این ظرف وارد شود چه قبل از شروع در تطهیر یا بعد از آن باید بعد از شستن بخاک
[illegible] آب بشوید [illegible] از تطهیر ولوغ [illegible]
[illegible] حکم ولوغ جاری نیست بلکه [illegible] سایر نجاسات است احتیاج بخاک نیست
و ملاقات با عضوی دیگر از اعضای آن چون پا و دست [illegible] ظرف و چه با ظرف [illegible]

[illegible]

او ولوغ نیست و همچنین [illegible] ولوغ [illegible] ظرفی [illegible] ولوغ است بلکه
و همچنین [illegible] سگ [illegible] ولوغ نیست و بعید نیست که [illegible] ظرف هم از
ولوغ باشد [illegible] بنابر [illegible] که ولوغ [illegible] باید [illegible] نوبت باید [illegible]
[illegible] با آب [illegible] نیست و در [illegible] احتیاط [illegible] که [illegible]
[illegible] ولوغ [illegible] صادق است [illegible] بشویند [illegible] نوبت [illegible]
آب بلکه با احتیاط [illegible] خاک [illegible] از [illegible] ولوغ [illegible]
در ظرف که هفت نوبت بشویند [illegible] بنابر [illegible] اگرچه حکم [illegible]
مشکل است لکن [illegible] احتیاط [illegible] چنین [illegible]
چون موش [illegible] در [illegible] موش بلکه احتیاط [illegible] ولوغ سگ [illegible]
بر شستن بخاک هفت دفعه دیگر است [illegible] هم چنین [illegible] ظرف شراب [illegible] بلکه [illegible]
و احتیاط [illegible] نکردن هفت نوبت [illegible] در جمیع این موارد مطلب [illegible]
در اینکه تطهیر ظروف از غیر نجاسات مذکوره یا مطلقا محتاج به [illegible] دفعه شستن است یا
چه آب کثیر و چه قلیل یا مطلقا مثل غیر ظروف است [illegible] در قلیل [illegible] کثیر [illegible]
میان کثیر و قلیل که در کثیر یکنوبت کافی و در قلیل محتاج به [illegible] نوبت [illegible] اظهر [illegible]
است و [illegible] احوط است [illegible] کثیر [illegible] در تطهیر [illegible] ظروف از هر نجاستی چه در
کثیر و چه قلیل [illegible] لازم نیست [illegible] بلکه احوط است [illegible] در
قلیل و اگر ازاله نجاست موقوف بر آن باشد لازم [illegible] و همچنین آب در ظرف [illegible]
حرکت دادن [illegible] با غیر آن که [illegible] مواضع نجس شده [illegible] پس همچنین [illegible]
لکن در [illegible] خالی نمودن آن [illegible] بلکه [illegible] متعارف در تطهیر
معمول [illegible] بلکه اظهر کفایت [illegible] نمودن ظرف [illegible] آب در آن اگر
با اتصال آب [illegible] شود بلکه [illegible] قلیل هم [illegible] است و در

و در ظرفهای بزرگ خصوص انچه در زمین و دیوار نصب شده اب را در اطراف ان
جاری کرده بعد از اجتماع غساله از ان ظرف دیگر باید انکه بیرون اورند
تا سه دفعه با صفت مذکور و اظهر انکه بعد از هر دفعه ظرف و کهنه و دست پاک
بشویند یا ظرف و کهنه دیگر در اخراج غساله دفعه دیگر نمایند اولی آن است که در
هر سه بیرون اوردن اب بشویند چنانچه جمعی لازم دانسته اند اگرچه این لازم نیست
بلکه بعید نیست لازم نبودن تطهیر یا تبدیل انها در هر دفعه چنانچه جمعی گفته اند لکن
اظهر لزوم ان است خصوص در غیر دست و چکیدن قطرات غساله از کهنه و ظرف در
میان ظروف بزرگ بنابر نجاست غساله چنانچه اظهر است ممنوع است ظاهرا [illegible] کهنه
و ظروف غساله را کار میدارند که قطرات در ظرف بزرگ بچکد لکن [illegible] نیست که از قطر
مادامیکه از غساله اند درون ظروف بزرگ بیرون بیاید مثل اب که باد در ظرف [illegible]
باشند در این مقام از جهت توضیح چند مسئله مذکور میشود مسئله اول
زمین نجس اگر سخت است که غساله از او میچکد در تطهیر ان با اب قلیل ممکن است جمع
غساله در محل او و لهذا بجاری نمودن اب تا انجا از انجا بمحل دیگر ان و همچنین با اخراج
غساله ان چنانچه در ظرف بزرگ گذشت یا فرو بردن ان در زمین یا جذب نماید
مجمع غساله ان بتابش افتاب پاک کنند اسهل انکه خاک ان موضع را برداشته خاک
پاک در ان بریزند و اگر زمین سست است که غساله از ان [illegible] در تطهیر ان با اب
مشکل است بلی هرگاه [illegible] بلکه ریگستان که اب بسیار در ان [illegible]
تطهیر قلیل باید [illegible] ثالث هر میوه که پوستش نجس شده چون انار و [illegible]
ان که نجس شده باشد پاک میشود به اب قلیل و انچه پوست در ان [illegible]
دانه انگور شکسته تطهیر ان مشکل است مسئله ثالثه حبوبات چون گندم و برنج
اگر نجاست در باطن انها نفوذ نکرده اشکالی در تطهیر انها با اب قلیل نیست و اگر کرده

کرده اگر بهاد اب بحیثی که اب نجس که در باطن انها است بیرون رود پاک میشود الا
منحصر است تطهیر انها با اب کثیر مثل [illegible] گوشت و پیه و دنبه نجس پاک میشود
با اب قلیل اگر باطن انها نجس نشده و پاک نمیشود مگر در کثیر انهم بعد از بیرون اوردن
اب نجس که در باطن انها نفوذ کرده [illegible] در این زمان در این بلاد شایع شده که مرغ را بعد
مذبوح [illegible] قبل از [illegible] کردن [illegible] در اب گرم قلیل [illegible]
که در [illegible] اب گرم نجس در رگها و منافذ ان داخل میشود و بعد [illegible]
[illegible] میشود [illegible] اخراج اب نجس از رگها و منافذ ان [illegible] اشکال است
[illegible] مشکل است [illegible] تطهیر ان با اب کثیر
[illegible] ممکن است [illegible] لازم [illegible]
[illegible] در حال [illegible] مانع بودن نجس شده اگر [illegible]
نشکافند چنان است که [illegible] نجس شده در باطن [illegible] چون که نجس
که ظرف [illegible] پر کنند با اب نجس [illegible] تطهیر ان با اب قلیل [illegible]
ان خارج [illegible] پاک میشود [illegible] تا مدت [illegible]
در اب کثیر بگذارند که [illegible] چنانچه گذشت و هرچیز چنین است چون زوفه [illegible]
و موم و پیه و روغن [illegible] که در حال [illegible] بودن نجس شده باشند [illegible]
شود مگر [illegible] انها [illegible] که در حال مانع بودن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نجس است [illegible] رطوبت [illegible]
اگرچه جمعی نجس دانسته اند و هرچیز که اب غساله را در خود کشد چنانچه [illegible]
از او نتوان خارج کرد پس منحصر است تطهیر ان با اب کثیر چون خاک نجس و [illegible]

نجاست کوزه و کوزه و غیر آن **تتمیم** بدانکه مستفاد از اخبار بسیار آنست که در موارد
کوشان در نجاست لباس و غیر آن شود بلکه با ظن بنجاست بسبب بر خوردن مسک بالخوف
نجس پاکان دست بدن و غیر آن نشود و رشحات بول یا دست کافری چون زمین خانه
یهود و نصاری چنانچه بر ایشان آنکه قدری آب بر آن محل بپاشد چه جامه و چه زمین و دیگر
این دو نحو مکلفند و آن استحباب است که امر با این شده و ثمره دفع نفرت از چنین است
در زمین تا آنکه بعد شرع حکم نجاست و هم باشکی بالظن این است با آنکه غرض اهتمام در دوری
از طریقه وسواس بوده باشد یا آنکه فرار از یقین شدن بعد نجس بودن لباس یا بدن
که اگر بعد رطوبتی ببیند از این ایمن باشد چنانچه در غسل کردن بآب چاه و آب قلیل جمع
شده در مکان وارد شده که اول چند مشت آب باطراف و جوانب آن بریزد و چنانچه
وارد شده در نحو کسی که استبرا نکرده یا تطهیر مخرج بول نکرده که بآب دهن موضعی از
زیر جامه خود را تر کند بعد تطهیر اگر احساس کند بگوید که این تری از تری آب دهن است
نه بول یا بلل مشتبه **قسم دویم** از مطهرات آفتاب است و محل تطهیر او مختص است بزمین
و آنچه از توابع اوست از چیزهایی که ثابت و قرار گرفته در اوست چون دیوار و پشت
بام و در و پنجره و درخت بلکه زرع و گیاه و برگهای آنها و همچنین میوه‌ها آنها خصوص
اگر رسیده و وقت چیدن آن نشده بلکه ظرف چون خم و بخوان که در دیوار یا زمین
کار شده و بنا بر او شده چنین است بلکه بعید نیست که چرخ چاه و پایه‌ها و سایر
آلات چوب و آهن آن نیز چنین باشد اما مثل سنگ و آجر و گل و گچ و آهک که بر روی
زمین یا کف اطاق یا پشت بام کار کنند شبهه در الحاق آن بزمین نیست بلکه گیاه
و طری که بر دیوار [illegible] و غیر آن بمانند نیز چنین است و نیز ملحق است بزمین
و توابع آن [illegible] بوریا و حصیر از هر جنس که بافته شده باشد باید دانست که
معتبر است در تطهیر آفتاب [illegible] آنکه آن نجاست واجب نباشد که پیش از

خشکانیدن

خشکانیدن آن چیزی باقی نماند چه اگر ازاله آن [illegible] یا اولا عین آن
از محل زائل کنند پس رطوبت باقیمانده آن بآفتاب خشک کند دویم آنکه آفتاب محل را خشک کند
بدون مانع چیز دیگر چون باد و حرارت آتش بلی اگر علت تامه [illegible] آفتاب باشد و در موارد
ضرر ندارد و همین قدر که در عرف نسبت خشک کردن بخصوص آفتاب دهند کافی است
و اگر محل خشک بوده یا بغیر آفتاب خشک شده تا آب بر آن نریزند که [illegible] خشک کند
سیم آنکه خشک شدن بتابش آفتاب باشد و محل نجس با آنکه تابیده [illegible]
محل نجس بحرارت او خشک شود و در دیوار [illegible] بلکه اگر بعد [illegible] باید
همان بعض پاک است نه بعض دیگر و همچنین در دو [illegible]
و در زمین [illegible] ندارد و گوشه بعض [illegible]
حاصل از آب و آنچه هر جسم صیقلی که آن نیست و تابش بر ظاهر [illegible] باطن [illegible]
که ظاهر هم نجس باشد اگرچه نجاست از غیر نجاست باطن باشد [illegible]
شرط نیست که نجاست از ظاهر بباطن سرایت کند پس عکس این [illegible]
نجس شدن چون ساختن دیوار از گل نجس نیز مثل آن است [illegible]
اگر از زمین جدا شده باشد حتی بعد از نجس شدن حتی [illegible]
[illegible] بلکه سنگ و گچ و آهک بعد از پختن این حکم را دارد [illegible]
باشند و در سنگ استنجا بول بلکه غایط با نبودن عین نجاست [illegible]
شده مهیا و معد استنجا باشند و اگر اعراض از آنها شده در زمین [illegible]
اندازند ظاهر آنست که بحکم زمین باشند [illegible]
آن شود اگرچه بعد از [illegible] شدن باشد بحکم [illegible]
حدیث وارد است پس یا الحمد [illegible] اگرچه بعد از [illegible]
احتیاط در [illegible] بلکه در حمره ثابت تطهیر آب است بلکه [illegible]

مانکوده نیز زمین بلکه زمین هم مطهر باشد چون جمعی از علما آفتاب را هیچ از مطهرات

ندانسته اند و میگویند همان سجده برو جایز میشود نه پاک قسم سیم از مطهرات

زمین است هرچه را که در عرف زمین و بعضی زمین گویند بخلاف ... نزاع در

درین باب ... که مشاهد از اینکه خاک سخت باشد یا نرم یا سنگ بزرگ باشد

حتی ... و هم چنین فرش آجر ... و سایر ... پاک میکند کف قدم و زیر پاپوش از

کفش و چکمه و نعلین و غیر ... از اقسام قدیمه مستحدثه چه از پوست یا چوب یا کهنه

باشد چون ... که نجاست عین نجاست حتی زمان

بسبب راه رفتن یا مالیدن بر زمین بلکه مالیدن چیزی از زمین را بر کف پا و پاپوش

زائل شود و زوال ... و هم چنین زوال بعضی از اجزاء

آن که غالبا ازاله نمیشود مگر باب مثل استنجاء بسنگ و کهنه و هم چنین لازم نیست

ازاله خاکی که غالبا بپا و پاپوش میچسبد اگرچه احوط است و اطراف پاپوش که زیر

بکف است و هم چنین باطن پاپوش چون چرم و کهنه که ... بکر میدوزند همان زوال

عین نجاست از ظاهر آنها کافی است با خشک شدن باطن بلی در طهارت جانبی که آن

که متصل بقدم است مثل میانه انگشتان پا اشکال است و چوبی که در عوض پای

بریده بپای ... پای بندند بعید نیست که بحکم پا باشد بخلاف دو دست ... دو زانو

کسیکه بر آنها راه میرود که محل اشکال است و از این مشکل تر نیز ... و مساجد ... و

و چه بسا میباشد که احوط بلکه اظهر عدم الحاق است بلکه در الحاق چوب ... و ...

یا چنبه نیز ... اشکال است اگرچه بعید نیست خصوص در چوبهایی که در ...

مردودین میبوسند که الحاق آن قوت دارد ... و ... که در این باب معتبر است ...

نبودن زمین ... بلکه ... تر نبودن است زیرا که زوال عین نجاست ... طهر

لازم است و زوال ... بواسطه باد زیر بودن زمین مشکل باشد است

در مطهرات

و در حدیث هم اعتبار خشک شدن زمین شده و شرط دیگر آنکه زوال عین نجاست بسبب راه

رفتن بر زمین یا مالیدن کف پا ثمری ندارد بلی اگر دوباره ... محل نجس بر موضعی که زوال

آن بمالد میشود کافی است اما طهارت زمین ثمری ندارد اگرچه احوط است و متفرع

بر مطهریت زمین اینکه بر مکلف متعین نیست که تطهیر کف پای خود را باب کند بلکه ...

میان این و تطهیر بزمین بلکه متعین میشود تطهیر بزمین با نبودن آب یا احتیاج آب بودن

آب از جهت طهارت و شرب چیز دیگر قسم چهارم از مطهرات اسلام است و آن برطرف

میکند نجاست کفر را از بدن کافر اصلی یا ملی که از باب تبعیت پدران و مادران ...

اولاد ایشان بهم میرسد در جمیع اقسام کفر حتی ارتداد ملی و هم چنین از چیزهایی که

از توابع بدن کافر محسوب شود چون مو و ناخن و عرق و آب دهن و دماغ و سایر ...

موجوده در بدن او که نجاست آنها از باب نجاست کفری باشد نه از جهت دیگر بلی ...

فضلات نجس آن که از مسلم هم نجس است چون بول و خون و غایط و منی پس اگر عین آنها

موجود است در بدن او بعد از اسلام تطهیر آن لازم است و اگر موجود نیست لکن

تطهیر محل نشده پس اظهر طهارت آن است با اسلام خصوص اگر نجس را ثانیا قابل نجس شدن

ندانیم و احوط نیز تطهیر است استحباب غسل کردن او و شاید از این جهت باشد و اما ...

او که در حالت کفر نجس شده باشد هرچند که بنجاست کفری چون عرق و ...

پس تطهیر آن در هر حال لازم است و نیز پاک میشود بتبعیت کافر اولاد صغار او چه ...

باشند یا نه مادام که صغیرند و بعد از بلوغ تابع نیستند بلکه طهارت ایشان ...

باسلام خود ایشان است و با عدم اسلام نجسند اگرچه ... باشند ... حکم

مراهق اگرچه تابع مسلم بوده باشد بلی شک در زمان ... خواهد

اگر ... نکشد ... و هم چنین است توابع ایشان مذکورین از اولاد

فضلات و غلام و کنیز هر صنف با صغر بودن ایشان تابع آن صنف ... بالغین

ایشان که مستقلند اما نجاست کافر مرتد فطری که در حال اسلام پدر یا مادر یا یکی از
پدران و مادران زنده خود متولد شده یا در حال انعقاد نطفه او یکی از مذکورین
مسلم زنده بوده اند و پس از آن اختیار کفر کند چه آنکه اسلام او بمحض تبعیت مذکوره شده یا
یا آنکه اصالة خود قبل از بلوغ یا بعد از آن اختیار اسلام کرده باشد پس اگر این کافر مرتد
باشد در زوال کفر او بتوبه و با اسلام بعد از آن اشکال و خلاف است حتی در حق خود
او اگر چه طهارت او در حق خود او و اعمال عبادات او و غیره للناظر است بلکه بعید نیست
طهارت او حتی نسبت بغیر او خصوص در صورتیکه اسلام سابق او تبعی باشد نه اصالی که
طهارت او در این صورت اظهر است و اطفال صغار مرتد چه فطری و چه ملی در نجاست تابع
او نیستند تا آنکه در طهارت بعد از توبه و اختیار اسلام تابع او باشند بلکه بر طهارت
و اسلام حکمی خود باقیند اگر چه طهارت ایشان از اول بتبعیت اسلام سابق این مرتد بوده
باشد و اگر مرتد فطری زن باشد یا خنثی مشکل که علامت مردی او غالب نباشد هم چنین
ممسوح که نه آلت مردی دارد و نه آلت زن پس شبهه در قبول توبه و طهارت ایشان باسلام
نیست و هم چنین مرتد ملی چه مرد و چه زن و چه خنثی و ممسوح اگر چه اسلام و ارتداد او مکرر
شود که قتل او در ارتداد سیم یا چهارم بعد از فصل توبه و اسلام در هر توبه لازم باشد
مع ذلک بتوبه و اسلام پاک میشود آنچه مذکور شد از اشکال در طهارت مرتد فطری بتوبه
و اسلام در صورتی است که کفر او از باب شبهه مسموعه نباشد الا چون غلات و صوفیه
و نحو ایشان پس پاک میشوند بتوبه و اسلام **قسم هفتم** از مطهرات استبراء است و آن
بر دو قسم است اول آنکه اگر حیوان حلال گوشت جلال نجس العین نیست مادام که از جلال بیرون نرفته خارج شده
پس بسبب استبراء مقرر در آن حیوان پاک میشود آن حیوان و سایر فضلات آن ذکر
نجس العین مدام چنانچه اظهر است پس بسبب استبراء پاک میشود همان فضلاتی که
نجسند از حیوان حرام گوشت چون بول و غایط و منی و خون در صورتیکه حلال الاستبراء

شده

شده از حلال گوشت باشد و همچنین عرق آن بنابر قول بنجاست عرق آن بدانکه بنا
این میتوان گفت که غسل جنابت هم از مطهرات است در خصوص عرق جنب از حرام بنا
بنجاست آن اگر چه اظهر طهارت او است چنانچه اغسال ثلثه در میت مطهر بدن او میشود
از نجاست موت لکن چون مطهریت در این موارد در باب است اگر چه در این موارد اعتبار بکنند
مخصوصه مثل چون اصل نیست و عند قریب و با خفا است مکان هذا مستقلا از مطهرات
مذکور نشد بخلاف استبراء و معتبر است در استبراء حیوان بستن علف و غذای پاک بحیوان
جلال و منع کردن آن از عذره و زمان مقدر آن در هر حیوانی چنانچه در شتر چهل روز
و در گاو بیست روز و در گوسفند ده روز و در بط پنج روز و در مرغ خانگی سه روز
و در حیوانی که در شرع تقدیر زمان نشده مدار بر افتادن اسم جلال است چنانچه
اصل نجاست عین آن فضلات و عرق آن بسبب صادق آمدن اسم جلال بوده طهارت
آن بزائل شدن اسم جلال است **دویم** از استبراء که میتوان بطریق توسع چون اکثر
مطهراتی که مذکور میشود از مطهرات شمرد چنانچه جمعی گفته اند استبراء بعد از بول
و بیرون آمدن منی است از مخرج که بعد از استبراء حکم میشود در ظاهر شرع بطهارت
بلل مشتبه خارج از استبراء کننده چنانچه بعد از غیبت حکم بطهارت بدن آدمی که نجس شده
بود میشود **قسم هشتم** از مطهرات زوال عین نجاست حتی رطوبت است چنانچه
فی الحقیقه مطهر آفتاب و زمین هم از این باب است لکن چون هر یک از آنها از مسائل و فروع
زیاد است مستقلا مذکور کرده اند و از برای این قسم مطهر موارد است یکی آنکه
عین نجاست زائل شود از بدن و توابع بدن هر حیوان طاهری پس هر چه از نجاسات
که واقع شده باشد در بدن یا شاخ و موی حیوان طاهر اهلی و وحشی بری و بحری
طهارت آن محل بزوال عین نجاست است از آن بهمه زائل شود چه بنفسه یا بالغیر
چه پاک باشد و چه نجس با احتمال نجس شدن بدن حیوان راسا چنانچه در

حی

حیوانات او شده و در اینجا غیبت از نظر معتبر نیست بلی معتبر است که چون آمد کور
ونده باشد مثل کشته یا مرده دویم آنکه عین نجاست زائل شود از بواطن آدمی چون
داخل دهن و گوش و بینی و فرج بخوان که پاک میشود داخل اگرچه نجاست از خارج بان
رسیده باشد این حکم در خود بواطن است اما ظواهر آن که از ظاهر است چون لب مثلا
پس پاک نمیشود الا بشستن و در اینجا نیز محض زوال کافی است بهرچه باشد بلی احوط
در دهن مضمضه بایست خصوص در نجاست خارجیه خصوص از جهت اجزاء ریزه که در
بن یا بین دندانها میماند و محتمل است نجس نشدن باطن اصلا چنانچه اشاره شد
پس باطن حیوانات نیز بزوال عین از دو راه پاک میشود سیوم آنکه زائل شود آب چاه
و چاهی که متغیر بیکی از صفات ثلثه نجس شده باشد چه در زمین نزدیک بود یا آنکه بدلو
و غیر آن بیرون کنند و هم چنین اگر بملاقات نجس شده باشد چنانچه قدماء اصحاب
فرموده اند بنا بر آنکه بودن این قسم از زوال در خصوص چاه از جمله مطهرات بنا بر
قول قدماء تمام است بخلاف قول مختار زیرا که ما میتوانیم تطهیر را بسبب اینکه بعد
بیرون نه باید دانیم چون متصل بماده است که بملاقات نجاست نجس نمیشود چهارم
آنکه زائل شود عین غایط از مخرج آن بسنگ و کهنه و نحو آن بتفصیلی که انشاء الله
در باب استنجا مذکور میشود پنجم از مطهرات استحاله است و در مطهر
دانستن این نیز شایع است و فی الحقیقه متغیر حقیقة نجس است چنانچه جسم طاهر
اگر باستحاله جسم نجسی شود نجس است چنانچه آب بول و آب انگور شراب شود پس
استحاله گاهی موضوع نجس را موضوع طاهر و گاهی بعکس مینماید طهارت و نجاست هم
ملتبها از حکم آن موضوع است نه باستحاله و از برای استحاله اقسامی است یکی آنکه شیء
نجس بلکه متنجس بنفسه مستحیل شود بجسم پاکی چون عذره و سرگین که خاک یا کرم شود
و منی علقه که حیوان طاهر العین شود و هکذا و هم چنین آب متغیر و عذره که جزء

که جزء میوه ها و سبزیها بعمل آمده و خیار و نحو آن شود دویم آنکه اعیان
نیز آب یا آب دانی مگر بر او خاک یا نمک یا بکل از مطهرات شود سیوم آنکه یا بتر
چون آتش استحاله شود چنانچه جسم نجس را خاکستر یا دود یا بخار کند و در زغال شک
بلکه منع است و هم چنین است که سگ یا خوک در نمکزار بیفتد و یا ثبت نمک نمک
شود بدانکه گاهی نجس مطهر میشود از خبث بلکه حدث بسبب استحاله چنانچه خاک میگو
و آب مطلق شود بدانکه هشتم از مطهرات انقلاب است و این در اطلاق شمر نجس
و نجس طاهر چنان است که در استحاله گذشت بلکه بعضی فقهاء رحمهم الله موارد
انقلاب را از صور استحاله شمرده اند لکن چون نسبت مکرم را از استحاله معنی عامی
باشد که شامل انقلاب باشد یکی از موارد انقلاب انقلاب شراب یا عصیر عنبی است
بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین بسرکه خواه بنفسه منقلب شود یا بعلاج اگرچه بریختن
چیزی باشد چون سرکه و نمک و پاک میشود ظروف آن حتی جوانب و حواشی بالای آن
که شراب از آن پائین افتاده و هم چنین اسباب آلاتی که در انقلاب بکار میبرند بلکه
خود سرکه و نمک که در آن میریزند نجس میباشد بنجاست دیگری الا پاک نمیشود و اگر
استحاله میشد پاک میشد و اگر نجس شود چند قطره شراب در سرکه و مستهلک شود
در آن و بعد همه منقلب بسرکه شود پاک نمیشود قسم نهم از مطهرات انتقال
و این فی الحقیقه از انقلاب است چون انقلاب گاهی بتبدیل اصل اسم است چون شراب
بسرکه و گاهی بتبدیل اضافه آن چون خون آدم که بعد از انتقال باندرون پشه
خون پشه و کیک است و مثل بول آدمی و سایر حیوانات که حرام گوشت میباشند که
بعد از انتقال بجوف گوسفند کاوش گویند و حکم انتقال در مطهر بودن آن چون استحاله
و انقلاب است گاهی سبب تطهیر است چنانچه مذکور شد و گاهی سبب تنجیس چنانچه بول
شتر بول آدمی شود و اگر در اول مرحله انتقال است که اضافه متغیر باشد با محل شک

پاک میشود چون نحو سنکها نه زلو بلکه بیشتر از انسان مکیده و بول بچه که هنوز طعام
کوشت نخورده باشد بنحو حاصله نجس کنند لهذا در مطهرات کهنه بوده نادر است و بنده انکه
بعد از تحقق انقلاب و انتقال چنانچه طهارت با نجاست بر حالت ثانیه میباشد کراهت
هم چنین است پس بول طاهر یا نجس را که اصابت الاغ و فالوده اشامیده بول اینها شود
مکروه خواهد بود **قسم دهم** از مطهرات نقصان است و این نیز چند موضع است
اول ذهاب ثلثین است در عصیر عنبی بعد از نجس شدن ان بجوش امدن بسبب اتش
یا افتاب چنانچه در نجاسات کذشت پس ان نقصان ان باتش یا افتاب بذهاب ثلثین
دو ثلث او پاک میشود و اکر نقصان بغیر این دو بشود پاک نیست بلکه اکر در افتاب اثر
نقصان ان زیاد طول بکشد حکم بطهارت مشکل است و نقصان مذکور اختصاص بوزن
یا کیل ندارد همینکه معلوم شود که دو ثلث او کم شده پاک است و شیره شدن قبل از ذهاب
ثلثین چنانچه در عصیر غلیظ شدید الحلاوه بسیار اتفاق میافتد کافی نیست اکرچه
بجوش امدن بعد بود پس در چنین عصیری چاره انکه اول امر انرا با عصیر غیر شدید
ممزوج کرده بجوشانند یا انکه اب در ان ریخته قرار دهند به ذهاب دو ثلث مجموع کذارند
و اکر عصیری که بجوش امدن نجس شده سرکه شود پاک میشود و ظن بذهاب ثلثین
کافی نیست چه جای شک بلی شهادت عدلین و اخبار صاحب ید و متصرف در نقصان
مذکور مسموع و مقبول است و با شک در اصل جوش امدن بنا بر اب انکور بودن
پاک است و اما پاک میشود اجسام دیکری که در عصیر میکنند چون سیب و به و غیر
اینها چون اب انار و مانند ان بسبب تبعیت عصیر بذهاب ثلثین یا سرکه شدن ان انکار
بلکه منع است چنانچه در نجاست عصیر اشاره شد و اما طهارت دیک و غیر ان از
ظروف چه محل قرار عصیر یا حواشی فوقانی ان که منفصل از عصیر است بلکه طهارت
دست مباشر نقصان و الات استعمال ان پس از باب تبعیت است **دوم** از مواضعی که

بنقصان

در مطهرات

بنقصان طهارت حاصل است خروج خون حیوان مذبوح یا نحر شده است بنحو متعارف
پس از خروج این قدر خون حکم میشود بطهارت خون باقی مانده در بدن ان حیوان
و اکر مقدار متعارف در ان حیوان خون بیرون نیامده بجهت مانعی مثل انکه سر او
در محل مرتفعی باشد که بنفس کشیدن خون را بجوف کشد پاک نیست و فرقی نیست که
خون را فرو برده باشد یا از جای دیکر اخراج شده چنانچه در صید حیوان قرار کرده که
نتوان او را کرفت که ببرند و نیزه او را بکشند **سیم** از مواضع اخراج بعض اب چاه است
بطریق مقرر و مفصل در باب کشیدن اب چاه در صورت تغیر یا بنابر مذهب قدما و ثلثه
او یا مطلقا بنابر مذهب قدما که بعد از کشیدن بعض اب باقی مانده از ان پاک است
قسم یازدهم از مطهرات تبعیت است بمعنی اینکه چیزی که طهر متبوع است بحکم
شرع مطهر تابع است و این نیز در چند مورد است **اول** تبعیت اطفال صغار بابا
و مادران خود را چنانچه اکر یکی از اینها اسلام اورد اطفال ایشان بتبعیت اسلام ایشان
پاک میشوند **دوم** تبعیت اطفال کفار حربی بر اسیر یکی از مسلمین که تابع اسلام
مالک خود میشوند و این هر دو مورد در نجاسات مذکور شد **سیم** تبعیت الات
و اسباب مطلق تطهیر است چه در شیره کردن عصیر و چه در کشیدن اب چاه و چه در غسل
دادن اموات و ازاله سایر نجاسات مانند طبل از دست شوینده و ظرف شستن و سنک
و مکان که از جهت اخراج غساله بر مثل لحاف و نمد کذارند و هم چنین تبعیت عرق بدن
کافر و اب دهن و دماغ او که در حال اسلام او در بدن او و در محل خود باشند و در این
باب مدار بر متعارف در هر مکان و هر زمان و هر نحو نجاستی بنحو تطهیر ان میباشد
مثلا در طبخ عصیر در این زمان در این اماکن الالات متعارف است که استعمال میشود
چه از باب کاسه بدیتر چون دیک کفکیر مثلا چه از باب سهولت بانتفاف چون پاره ای
چوب و کهنه که میشود که در زمان سابق چنین نبوده یا در جاهای دیکر این نحو

نباشد یا آنکه بعد از این نحو دیگر شود اسباب و آلات مستعمله در این باب پاک میشود
بعد از پاک شدن عصیر یعنی که از زمان طهارت عصیر هر یک در موارد استعمال
خود در کار باشند و اگر قبل از این بکار رفته بجهة شکستن یا بجای دیگر بودن یا غیر
ذلک پاک نخواهد شد و هم چنین است حال در بدن و لباس عامل و همچنین ظرفی
که در آن شراب منقلب به سرکه میشود حتی حواشی بالای آن و هم چنین آلات و دست
منقلب کننده آن به سرکه و در کشیدن آب چاه پاک میشود اطراف چاه که قطرات آب
نجس از دلو و غیر آن بر آن بچکد و هم چنین اطراف بالای چاه و دلو و ریسمان و چرخ
و دست و بدن و لباس مباشر نزح و غیر ذلک همه پاک میشوند بعد از طهارت چاه
بشرط استعمال هر یک در موارد خود تا از زمان پاک شدن چاه و ابدا و الا پاک نیست
چون ریسمان و دلوی که از جهت پاره شدن یا سبب دیگر بکار نمیزند و بکار بردن این
آلات در چاه نجس دیگر یا آلات طبخ عصیر را در عصیر نجس دیگر یا آلات غسل میت
در میت دیگر علی الظاهر معتمد نباشد بلی در طهارت میت از باب تبعیت طهارت … پاک
میشود تخته و لوح و سنگی که میت را بر آن غسل میدهند و هم چنین کهنه که بر روی
او میکشند و دست غسل دهنده و لباس او که صعوبت دارد حفظ آنها از نجاست
اگر چه احوط شستن غیر آلات است بلکه امر شستن دست شده در بعضی از روایات
قسم دوازدهم غایب شدن انسان مسلم است چنانچه اگر در بدن یا رخت
یا سایر آنچه با اوست که استعمال آنها میکند چون فرش و ظروف و آلات صنعت
و غیر ذلک نجاستی باشد پس از غایب شدن او از حضور ناظر و گذشتن زمانی که
عادة ممکن بوده تطهیر آن نجس با احتمال تطهیر کردن در ظاهر شرع حکم میشود بطهارت
آن نجس اگر چه مظنه بر خلاف آن باشد و فرقی میان شیعه بودن مسلم یا سنی بودن
و مرد بودن یا زن و بالغ و مراهق نیست بلکه اطفال هم که در تصرف مسلم است

معامله

در طهارت

و معامله با آنها میکنند از توابع مسلم است با غیبت و احتمال تطهیر بودن مسلم
متبوع ایشان را چون ظروف و فرش او بلی با استقلال اطفال و اخذ امر احتمال
تطهیر بخود ایشان اشکال بلکه منع است مگر در موضعی که طریقه و سیره مسلمین بر …
و عدم اجتناب است چون اشیاء بلکه مطلق تطهیر است بلکه سایر بدن و لباس اطفال
طفل مستقل که فراسره و طریقه در اینها معلوم نیست اینها هم در صورتی است که
اصل شستن معاوده نباشد و اگر اصرار شستن معلوم نشد لکن حال در درست
شستن او است تا ظهر یا قوی حمل بر صحت است حتی در اطفال بشرط تمیز ایشان و آیا
شرط است علم آن مسلم و اعتقاد داشتن او یا جهاد با انقلاب بنجاست در این حالت
و احوط بلکه اظهر بودن است و آیا شرط است که آن مسلم بعد از حضور از غیبت عامل
بمقتضای توقف بر پاکی آن چیز میباشد معامله در بجا آورد بنا بر احوط شرط است بلکه
علم اشتراط است و کسانی که در اعتقاد نجس بودن چیزی از اجتهاد یا تقلید با …
مذهب چون شیعه و سنی با یکدیگر اختلاف دارند پس اگر معتقد نجاست علم بنجس شدن
بدن یا لباس یا ظروف و سایر توابع معتقد بطهارت بهم رساند اینها اشکالی نیست
اگر چه مظنون او نجس شدن باشد و اگر علم بهم رساند لکن علم … بهم رسانید
رساندن و بعد بهم … تطهیر یا تنجیس معلوم نیست یا آنکه مطهر و منجس مکرر …
تعاقب واقع میشوند بنحوی که علم بنجس بودن حال معاشرت نداشته باشد پس در ظاهر
شرع حکم بطهارت میشود چنانچه در زمین حمامها غالبا چنین است بلکه میتوان
گفت در خصوص سنی که کفایت میکند در صحت معاشرت با ایشان معلوم نبودن نجاست
ایشان در حال معاشرت اگر چه عالم باشد بنجس شدن آنها قبل از حال معاشرت نظر با
طریقه و سیره مستمره و ظواهر اخبار کثیره و این قوی است و جایز بودن …
بل شیعه قایل بطهارت که یعنی تحریم احتمال تطهیر حکم بطهارت او کنیم محل اشکال است بدانکه

غاصب شدن تخصیص از لباس و فرش و ظروف و امثال [illegible] که نجس شده باشد
باعث طهارت [illegible] و مباشره مسلم دیگر باشد با ملاحظه شروط
مذکوره در این مسلم چون مالک بودن مسلم در طهارت توابع او بغیبت شرط نیست
بلکه حکم مذکور با غاصب بودن او نیز جاریست و ملحق نمیشود بصورت ظلمت و نابینایی
و بر هم گذاردن چشم که بقدر زمان تطهیر شیء متنجس اگرچه با لباس را نزنند و احتمال
تطهیر دهد چون [illegible] مدرک مسئله سیره مستمره و طریقه مستقره [illegible] بین مسلمین است
[illegible] از شواهد [illegible] اینکه مکلفین ملاحظه این نمود در موارد [illegible] شد
[illegible] بدانکه در تطهیر خبث غیر از غسل میت قصد قربت بلکه قصد [illegible]
شرط نیست پس در شستن [illegible] تطهیر [illegible] یکی از مطهرات بی قصد مذکور
مثل تابش آفتاب [illegible] طهارت حاصل است بلی در تحصیل اجر و ثواب بهتر باشد [illegible]
معتبر است

فصل ششم در آداب و احکام تخلیه و استنجاست و در آن چند بحث است

بحث اول واجبست در حال تخلیه و غیر آن ستر عورت از ناظر محترم و این وجوب
در همه حال است اگرچه چون مقام تخلیه مقام کشف عورت است لهذا در این مقام ذکر
میشود که واجبست بر هر مکلفی چه مرد و چه زن و چه خنثی از هر ناظر محترمی
ممیز حتی غیر بالغ حتی مجنون در صورت تمیز [illegible] اما از اطفال غیر ممیز
و مجنون که هیچ درک نکند بلکه عورت و غیر آن در نظر ایشان یکسان باشد لازم
نیست چنانچه لازم نیست ستر از حیوانات اگرچه باشعور باشند چون [illegible]
و هم چنین حرام است بر مکلفین نظر بعورت غیر خود از مکلفین و غیر ایشان [illegible]
نباشند که [illegible] محل [illegible] نباشند و [illegible] جایز نیست [illegible] حتی بدون [illegible]
چنانچه وارد است که حضرت صادق ع دختر شش ساله را از مجلس بیرون فرمود
[illegible] زوجه کنیز [illegible] مالک او و مادام که کنیز را بغیر شوهر نداده

بلکه تحلیل هم نکرده باشد جایز نیست بخلاف صورت عقد و تحلیل که جایز است و ستر در این
مقام اختصاص بساتر مخصوص و کیفیت خاصی ندارد بلکه بهر چیز و هر نحوی که از ناظر
پنهان شود کافیست اگرچه بدست [illegible] درخت و گل [illegible]
در [illegible] و نظر [illegible] ناظر [illegible] بودن [illegible] کوری یا خواب [illegible] دیگر
لازم نیست بلی [illegible] نیست [illegible] بصورت [illegible] حاضر شدن ناظر [illegible]
بهر حال لازم است [illegible] احوط است اگرچه اظهر عدم لزوم است و واجب
در ستر [illegible] بلکه شکل مخصوص عورت است بنابر اظهر [illegible]
آن و بدن لازم نیست چه در اینجا و چه در نماز و بعنوان پس [illegible] کسی که [illegible]
نه بینند واجب نیست و وجوب ستر [illegible] جایز است در [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] واجب [illegible] بدانکه [illegible] غالب [illegible] وجوب ستر [illegible]
همچنانکه نظر حرام شد [illegible] واجب است و بالعکس مگر آنکه [illegible] مکلف [illegible]
که در حق غیر مکلف [illegible] عقله
و خواب [illegible] بیهوشی [illegible] جمع کردن [illegible] که در این موارد ستر
واجب نیست لکن نظر غیر بعورت ایشان حرام است و از این قبیل است و بدن مردان
اگر حرام [illegible] نظر زنان [illegible] بدن ایشان که ستر تمام بدن بر مردان واجب نیست نظر
زنان بر ایشان حرام است [illegible] واجب [illegible] حرام [illegible] نظر [illegible] مکلف
و در نظر مردان [illegible] و صورت زنان بنابر [illegible] واجب
نیست ولی نظر بشهوت در همه حرام است بلی در مقام ضرورت و حاجت چون [illegible]
و [illegible] طبیب [illegible] جراح و بعنوان [illegible] نظر حرام بلکه نظر واجب [illegible]
بدانکه عورت شخص نسبت بشخص چهار قسم میشود اول [illegible] عورت مردان نسبت
بمردان و عورت زنان نسبت بزنان و این [illegible] قبل و دبر [illegible] است یعنی ظاهر

بشره انها پس عورة دوره در مردان سه و در خنثی مشکل چهار موضع است از باب
مقدمه وجوب ستر چنانچه فقه در حواشی مدارک من باب المقدمة بحکم عورات
بلکه فضل ما بین قبل و دبر و موئی که بر محل عورة روئیده من باب الاحتیاط داخل
در حکم عورة دانسته سیم عورة زنان از مردان غیر محارم خود و آن تمام بدن ایشان
است حتی وجه و کفین در همه زنان بنابر احوط و اقوی و پس از این قول استثنا کردن
وجه و کفین زنان اعراب و بادیه و ساکنان بلاد و الوار و اکراد و امثال اینها بلکه کنیزان
چنانچه در جمله اخبار اشاره بآن شده اما وجه و کفان زنان شهرستان و امثال
ایشان پس غالب بعناد خاصه در امثال این زمان در دیدن اینهاست چگونه استثنا
ان توان نمود بلی پوشانیدن اینها در نماز با نبودن ناظر محرم واجب نیست و اما
در محارم ایشان غیر از زوج اقتصار کردن بر مواضع ظاهره در عرف و عادة غالبه
زنان و مکان است پس زیاده بر عورتین چون الیتین و نحو آن را از ایشان بپوشانند
چهارم عورة مردان از زنان غیر محارم پس موافق ظواهر آیات و اخبار کلمات
جمعی آن نیز تمام بدن ایشان است در غیر محارم لکن اقوی آن است که مثل دست و روی
و موی ریش و نحو آن از مواضعیکه بر مستمر بود نظر زنان بر آن و نپوشانیدن آن است
از عورة نباشد بدانکه حرام هر چیز بول و غایط و نحو آن از غیر عورتین حتی الیتین
ممنوع طبیعی باعث تغییر مصداق عورة و ثبوت حکم عورة در آن نمیشود و اگر
خلقت عورة در محل دیگر شده حکم بر آن جاری است و اگر حقیقة عورة کسی متعدد
حکم عورة بر هر دو جاری است چنانچه اگر هیچ قبل و دبر نداشته باشد چون ممسوح
حکم عورة بر محل آن جاری نیست اگر چه احوط است چنانچه احوط جاری بودن
حکم عورة است بر محل بریده شده مقطوع العورة و اگر چیزی از آن مانده جریان
شبهه است و حکم عورة خاصه در زنان مختلف است بشدة و ضعف پس اگر امر دائر

شود

شود میان ستر قبل و دبر باید دبر را بپوشاند حتی بدستی اگر چه دست ایشان هم عورة است و حکم لمس آن از آنجا باید
در دیده بنا حکم نظر است در وجوب ستر و حفظ از لمس غیر بلکه حکم لمس شدید تر است
لهذا نظر زنان بر روی مردان و بعکس بنابر قول جماعتی جایز است دون لمس
موضعی از بدن نامحرم چون آنکه از پس ستر نظر بالمس جایز باشد چون زن
بعد ... بلکه لمس او ... بلمس با آلت جایز نیست و در مواضع
عدم جواز اصلا با آلت ... شدید تر است **بحث دویم**
حرام است بر هر مکلفی که در حال تخلی بول یا غایط استقبال و استدبار قبله نماید
بکلیة بدن که راستی بدن روی نهاد و اصل عورة از قبله باستقبال باشد
کفایت نمیکند چنانچه باستقبال و مستدبر بودن اصل بدن کو آلت عورة
بقبله با ملاحظه مستقر نیست و به حکم ... میان ... و صحرا
نیست بلکه در بنا لخلای که روی بقبله ساخته شده باشد اگر ممکن است
در حال تخلی ... که از استقبال و استدبار خارج شود هر چند کند
چنین مکان با عدم اضطرار حرام است و این حکم مختص بحال بیرون آمدن بول و غایط
است نه حال استبراء و استنجاء اگر چه احوط است و مدار استقبال و استدبار
بر عرف است استقبال ایستاده و نشسته و واقع بمقادیم بدن است و در خوابیده
بر پشت بکف پاهای او است چون محتضر و در خوابیده با جانب
و در خوابیده بر روی صدق استقبال یا استدبار محل اشکال است
استقرار و حرکت پیاده و سواره نیست و حکم ... در حال تخلی حکم
صحیح است بخلاف احوال دیگر او اگر چه خالی از دفع نباشد و اگر امر دائر شود میان
استقبال و استدبار اختیار استدبار نماید خصوص در صورة بول کردن
و در جائیکه امر دائر شود میان ترک ستر عورة و استقبال یا استدبار اختیار ستر نماید

و اگر جهت قبله مشتبه شود پس اگر اشتباه در مقابلین است بی شبهه از هر دو احتراز
نموده بجانب دیگر توجه کند و اگر اشتباه در دو جهت متصله بهم باشد چون جنوب
و مغرب مثلا لازم است که با امکان علم بسوال از غیر آن تمیز دهد و با عدم امکان
علم یا تعذر آن اکتفا بمظنه نماید و الا این تکلیف ساقط است مخیر است بهر طرف که خواهد
توجه کند و بعد از اختیار تخلیه سمت جانبی عدول بجانب مقابل آن جایز است نیز بجا
دیگر و در حرمت استقبال و استدبار فرقی میان ابتدا تخلی و اخر آن نیست بدانکه سخن
بلکه احوط است ترک استقبال بیت المقدس بلکه هر مکان شریفی که قبله ارباب
معرفت است چون قبر حضرت رسول الله و ائمه اطهار بخصوص با عدم حجاب
بلکه بقعه متبرکه را هم احترام کنند **بحث سیم** در مکان تخلی است و واجب است
بر مکلف که اختیار کند از برای تخلی محلی را که تصرف او در آن جایز باشد و منع از تلوث
و تنجیس امکان یا مجرد تخلیه در فضاء آن نباشد پس حرام است تخلیه در مکانی یا طرقی
که ملک غیر است مگر باذن مالک یا اولی او چه مخصوص غیر باشد یا مشترک حتی در شارع
خاص و اوقاف خاصه که تخلیه منافی وضع یا وقف آن باشد بلکه در اوقاف عامه نیز چون
رباطات و مدارس و شوارع که منع یا بتقاضاء مفسده از آنها باشد چنانچه در اصل جعل
و ابواب آنها و محلی از دور سکنه و مارین واقع شود و همچنین حرام است در مواضع محترمه چون
مساجد و مشاهد مشرفه اگر چه تنجیس آنها نشود و یا تنجیس حرمت آنها کند یا متعدی است
و حرام است تنجیس ورق قرآن و کتب احادیث و ادعیه و تربت مطهره سید الشهداء [illegible]
بلکه مانند حرم معظم ایشان از برای غیر سکنه و مجاورین که در غیر بلاد شریفه برده باشند
خصوص اگر بشکل اسباب عبادت ساخته باشند چون مهر و تسبیح و حرمت این قسم
جاری است در حق سکنه و مجاورین نیز بلکه بعضی از صور مذکوره حکم بکفر فاعل
میشود خاصه با قصد و [illegible] بزاری در بعضی حکم بخروج از مذهب تشیع میشود

مکان تخلیه

بیان تفصیل آن خارج از وضع رساله است چنانچه از برای مخلی و تخلی آدابی از
مستحبه و مکروهه هست که بیان آن موجب تطویل است لهذا بذکر [illegible] اشاره ببعض
از آنها نمائیم **بحث چهارم** در استنجاء است و آن عبارتست از تطهیر مخرج بول
یا غایط از آنچه از آنها و از مخرج غیر طبیعی میان صورتین و غیر آن در صورت اعتیاد نیست چه
با اینکه از طبیعی چه با عدم آن بخلاف خروج آنها از که تطهیر آن از استنجا نیست
که غسل آن یا آنها باشد و همچنین از استنجا نیست تطهیر سایر نجاسات خارجه از مخرج
حتی مخرج طبیعی چه هر آن دو چه از آن چه خون و چه غیر آن و استنجاء چون تطهیر از سایر
نجاسات مستحب است فی نفسه و واجب میشود از جهت طواف و نحو آن که واجب باشند نیز
از جهت وضوء و چه غسل و چه تیمم اگر چه تقدیم آن اولی است حاشیه تا احتمال خروج
چیزی از بول یا غایط در حال استنجاء که باعث نقض طهارت میشود از آنها یا نجس شدن
محل است اگر چه بر طول باشد و الا استنجا آن نیست **بحث پنجم** در چیزیست که با
استنجا میشود بدانکه در استنجاء مخرج بول معین است استعمال آب چونکه در ازاله
بول در غیر استنجا عمل میشود اگر چه بعید نیست کفایت یکدفعه شستن در استنجاء بول
با عدم تعدی فاحش و خالی بودن محل از نجاست دیگر هر چند که احوط تعدد است
چنانچه در غیر آن متعین است با تعدی فاحش طهارت آب استنجاء در صورت عدم
و نبودن نجاست دیگر است و الا پاک نیست در اینجا اگر چه فرقی میان اغلف و ختنه
نیست و همچنین متعین است استعمال آب در مخرج غایط با تعدی فاحش یا نجس شدن
بنجاست شدید دیگر و با عدم تعدی و نجس نبودن بنجاست دیگر کافیست یکی از مثل
سنگ و کلوخ یا چوب یا امثال آن تمام عین نجاست را از محل زایل کند اگر چه بو
آن باقی باشد و باید به سه چیز ازاله کند چه هر سه سنگ و کلوخ باشد یا بعضی
از این و بعضی از آن یا از کهنه و جسم دیگر باشد و در کفایت دستنجو با آن و کثیر

اشکال است بدانکه شرط است در این طهر هر چند شرط یکی عدد که باید سه چیز با
کثر کافی نیست اگر ازاله عین بکمتر از سه شود و اگر ازاله نشود باید زیاده نمود
و احوط اکتفا نکردن بسنگ سه پهلو است که در هر نوبت بجانبی از ان بمالند اگر چه
بعید نیست اکتفا خصوص در سنگ بزرگ و کرباس طویل و بخوان در قسم ازاله عین
نجاست اگر چه حاجت بچیدن سنگ شود و مثل بلور و شیشه و بخوان که قلع نجاست
نمیکند کافی نیست حتی در تکمیل عدد که بعد از ان سه ازاله شود سیم پاک بودن
انها پس اگر هیچ یک از انها نجس باشند اگر چه در استنجا سابق نجس شده باشد کافی
نیست بلکه بلا فاصله سنگ نجس مثلا متعین میشود استنجا باب بجهة نجاسة خارجه
چهارم انکه از اشیا محترمه که تنجیس باعث کفر و ارتداد است نباشد که در صورة علم
بموضوع و حکم ان و عدم سهو و غفلت باعث نجاست کفر استنجا کننده میشود
و اما با جهل یا سهو و غفلت اظهر حصول طهارة است اما باطل میشود محل
با استنجا کردن بچیزهائیکه بخصوص نهی از انها شده چون استخوان و سرگین چهارپایان
باید بخصوص نهی از ان شده مثل چیزهائیکه از شرع احترام انها معلوم شده لکن
محض تنجیس ان باعث ارتداد نیست چون گندم و برنج و نان و بخوان احوط عدم طهارة
و اقوی طهارة است خصوص در قسم دوم اگر چه استعمال قسم اول مکروه و استعمال
قسم دوم حرام است چنانچه حرام است استعمال مغصوب و بحکم مغصوب چون درهم بلکه
کاهی حرام میشود استنجا به هر چیزی که لازم است بر مکلف حفظ طهارة ان چون سنگ
بعد از وجوب نماز لکن در هر صورت طهارة حاصل است و اما شرط است بکارت ان که قبلا
از این استنجا بان نشده باشد اگر چه بالفعل پاک باشد اظهر شرط نبودن است چون
استنجا بغیر اب در این ازمنه متروک است بهمین قدر از مسائل ان اکتفا میشود بحث
ششم در مستحبات تخلیه و استنجا است و ان بسیار است مثل اینکه سرعت کند در رفع

مکان تخلیه

بول و غایط و مدافعه ننماید خصوص در بول خاصه وقت قیام بنماز و اراده خواب
و بعد از خروج منی و قبل از جماع و مثل پنهان کردن متخلی شخص خود را از نظر ناظرین
حتی محارم و اینکه داخل شود در بیت الخلا با پای چپ و با کودکی باشند بوار و سنگ و در خشت
و نحو اینها باد و در شدن ز باد و هم چنین اختیار کردن مکانی که سالم بماند خود و لباس
او از نجس شدن بترشح و بخوان چون اختیار مکان مرتفع یا زمین نرم و اینکه بنشیند در
حال تخلیه بلکه تکیه و اعتماد بر پای چپ کند مگر کسیکه نوبه در بدن او است که از برای
او ایستادن در حال بول اولی است و نشسته بول کردن او موجب فوائد است و پوشانیدن
سر و دماغ و حاضر کردن اب یا سنگ پیش از تخلیه و مقدم داشتن پای چپ در دخول
بیت الخلاء یا انها حرکت و بعکس ان در حال خروج و حرکت عکس مساجد و مواضع
محترمه چون مشاهد و مقابر علما و صلحا بلکه خانهای و منزلهای ایشان و کذا ردن
اب در جانب راست و استنجا ابدست چپ و تقدیم استنجا موضع غایط بر مخرج بول
و جمع میان استنجا با حجار و اب با تقدیم احجار و باب سرد استنجا کردن که قاطع بواسیر
و دست بر شکم مالیدن بعد از فراغ بلکه بعد از استنجا و دعا از ایستادن و نظر
عبرت بمدفوع کردن که چه بوده و چه شده و خواندن ادعیه وارده در موارد ان
چنانچه در وقت دخول بیت الخلاء بگوید بسم الله و بالله اعوذ بالله من الرجس
النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و وارد است که کسیکه کثیر السهو در نماز باشد
در احوال این را بخواند و در روایت دیگر بعد از اعوذ بعد اللهم انی اعوذ بک وارد است
و در اخر ان اللهم اعطنی الاذی و اعذنی من الشیطان الرجیم و جمع هر دو اولی است
و در وقت کشف عوره چه از جهت بول یا غایط یا غیر آن بسم الله بگوید که شیطان
نظر بعوره او نکند و در حال تخلیه بگوید الحمد لله الذی اطعمنی طیبا در عافیة
و ابقی قوته فی جسدی و اخرج عنی اذاه یا لها نعمة سه بار یا لها نعمة لا یقدر القادرون

و در

خود دهد و ایضا بگوید الحمد لله الذی اطعمنیه طیبا فی عافیة و اخرجه منی خبیثا فی عافیة
و در حال نظر به آب بگوید الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و در وقت
استنجاء بگوید اللهم حصّن فرجی و اعفّه و استر عورتی و حرّمنی علی النار یا ذا الجلال و
الاکرام و بعد از فراغ و ما بین دست شستن بگوید الحمد لله الذی اماط عنی الاذی
و هنّانی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی و در وقت نظر به مدفوع بگوید اللهم ارزقنی
الحلال و جنّبنی الحرام و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله الذی
عافانی من الخبیث المخبث و اماط عنی الاذی **بحث هفتم** از جمله مستحبات بلکه عند بعضها
استبراء کردن بعد از خروج بول و منی است بلکه جمعی از علما رضوان الله علیهم قائل
به وجوب آن شده اند و لهذا احوط ترک نکردن آنست و شاید مراد ایشان وجوب شرطی
باشد نه در صحت وضو یا غسل یا نماز بلکه در طهارت بلل خارج مشتبه زیرا که با ترک آن
در ظاهر شرع نجس و ناقض طهارت است بلکه اگر بعد از خروج منی است با اشتباه آن بمنی
حکم بجنابت این شخص میشود اما با استبراء پس آن طاهر و غیر ناقض است و موجب جنابت
نیست و این معنی از وجوب در استبراء بی شبهه بلکه اجماعی است و مترتب میشود بر
این ساقط بودن استبراء از کسی که لباس و مخرج بول او نجس باشد چه قادر بر رفع حدث
و خبث یا احدهما باشد یا نه لکن در سقوط استحباب بسقوط ثمره از آن اشکال است و نیز
مترتب است بر این آنکه با شک در اصل استبراء کردن و نکردن یا شک در یکی از اجزای آن
با ابقاء اصل حکم بعدم تحقق استبراء و حکم بنجاست و ناقض بودن بلل مشتبه شود زیرا که شک
در تحقق شرط شک در وجود مشروط است بلی ممکن است که با این شک حکم بتحقق استبراء
کنیم در حق کسی که از عادت او مداومت بر استبراء بود و اصل آن کند شبهه بعید باشد یا شک
کند بعد از مثل بعد از دخول در جزء لاحق و احوط خلاف این است و اگر شک کند در
تقدیم و تاخیر استبراء و خروج بلل مشتبه احوط بلکه اظهر عدم ثبوت استبراء و آثار آنست

مکان تخلیه

اگر تاریخ احدهما معلوم باشد ممکن است که مطلقا حکم بثبوت آن نمائیم مگر آنکه رجوع با ملاحظه
طهارت مستحکم که شارع مقدس در این مقام اعتنا به آن نفرموده عنوان کردیم یا شک
در اصل خروج بلل مشتبه حکم اصل محکم است اما شک در خارج شدن بلل مشتبه یا بلل
غیر مشتبه پس مرجع اصل است و در بلل مشتبه وجهی است از باب جمع تابع حدث سابق است
پس بعد از بول بحکم بول و بعد از خروج منی بحکم منی است اگرچه اخراج آن بلل را عمدا
با استبراء یا بغیر آن از استمنا محرم و ناقض صوم ندانیم لکن احوط خصوص با علم بباطن خارج
شدن چیزی از منی با استبراء و عنوان تولد آن است در حق صائم چنانچه بعضی منع نموده اند
از اخراج آن حتی بول کردن تا ممکن از ترک آن و از باب جمع مستقل است لهذا حکم نمیشود
بباطل بودن عبادات واقعه پیش از خروج این بلل که این مدت را محتمل است سابق نمائیم که
بخروج بلل مشتبه حدث میشود **بحث هشتم** احسن استبراء در باب بول و منی آنکه
مجرای بول و منی است از اجزا باطن دو ران و کیفیت آن متعدد است احوط و اکمل آن است
آنست که بقوه مسح کند از مقعد تا بیخ ذکر سه نوبت پس از آن بگذارد انگشت ابهام را
یکی در زیر و یکی در بالای ذکر و کذا رده از بیخ آن تا سر او بکشد بقوه پس سه بار بفشرد سر
او را و احوط بلکه اظهر مقرر فرمودن سه مسح در هر موضعی است بلکه سه مسح اول را مانند
تمام کرده شروع در مسح موضع ثانی نماید و شرط نیست که علم یا مظنه ببراءة مجری بهم رسد
و شرط نیست اضافه کردن حرکت دادن بدن و تنحنح نمودن و اگر به جهت کثرت یا فترت
مجری با طول زمان یا جهت اینها علم ببراءت مجری حاصل شود کافی است از استبراء و بنابراینست
که دیگری چون زن و کنیز استبراء مولی کند چنانچه استنجاء نماید و حمل بودن بعضی از
محل اکتفا بوظیفه محل باقی میشود و از این کیفیت ظاهر است که استبراء مختص بمردان است
و در مرد هم اختصاص بمحل متعارف معهود دارد نه محل دیگر که مجرای بول شود حتی آنکه
مجرای طبیعی پس استبراء بمسحات در حق این شخص ساقط است و ابطال مشتبه از او یا عدم

علم ببراءت مجری طاهر است یا نجس و ناقض احوط اخیر و اظهر اول است بلی با عدم تغییر
مجری و نقض د با فعل استبراء بسبب جراحت یا دمی یا غیر ذلک و عدم علم باشتباه مجری بلا
مشتبه بنجس و ناقض است و بلل مشتبه در زنان پاک و غیر ناقض است اگر چه مسحات
ما بین عورتین را در حق ایشان مستحب دانیم و حکم خنثی مشکل در این مقام حکم زن است
مگر آنکه از آلت مردی بول کند که باید استبراء کند تا خنثی ملحق بزن باشد اگر چه از آلت
مردی بول کند استبراء ندارد اگر چه احوط است **بحث تمام** استبراء از منی در
صورة احتمال بقاء چیزی از منی در مجری آن همان بول کردن است بللی که بعد از آن
خارج شود موجب جنابت نیست پس اگر بعد از بول کردن استبراء از بول نیز کرده
بلل مشتبه خارج نه نجس و نه ناقض است و اگر نکرده نجس و موجب حدث اصغر است
و با عدم تیسر بول در کفایت استبراء بول یعنی مسحات از بول کردن اشکال است و غایت
احوط بلکه اظهر عدم کفایت است پس بلل مشتبه از چنین شخصی نجس و موجب جنابت است
بلی اگر علم ببراءت و فراغت مجری از منی حاصل شود بلل خارج بعد از آن باک ندارد بدانکه مفاد
ظاهر ادله و کلمات اصحاب اختصاص حکم نقض طهارة و موجب بودن جنابت بخصوص
بلل مشتبه نیست هر چیزی که احتمال منی بودن داشته باشد در صورة ترک استبراء و
الا لازم بود که جنب شده باز اگر در صورة بول نکردن اگر غسل بکند هر زمان که
بعد از آن بول کند در ظاهر شرع حکم بجنابت او شود چون همین بول اول است که
ازاله کننده اجزاء منی باقیه در مجری است و کسی باین ملتزم نشده و این استبراء نیز مختص
بمردان است نه زنان و نه خنثی و ممسوح بلکه در خروج منی از غیر مجری طبیعی باید
طبیعی و اعتیاد غیر طبیعی استبراء نیست در جمیع مواردی که حکم بنجاسة بلل دادیم
معلوم شد و اصل طهارة جاری است **بحث تمام** در مکروهات تخلیه و استنجاء است
و آن نیز بسیار است چون معاودة بول و غایط که از خود دفع نکند خصوص با اراده

نماز کردن و در صورة ضرر داشتن حرام است و گاهی واجب میشود مثل ضیق وقت
با عدم تمکن از آب یا از استعمال آن و در صورة کراهة و معارضة با مستحب دیگر چون
درک جماعة مثل ملاحظه رجحان و اهمیة نماید و نیز مکروه است با خود داشتن قرآن
یا بعض از آن یا چیزی که اسم خداوند در آن باشد در وقت رفتن به بیت الخلاء و نیز
از مواضع تخلیه مکروه است تخلیه در مواضع لعن که هر شخص متحمل آن بر یکی از مادر یا
چون یکی از والدین او لعن کند و در روایت تفسیر شده به درهای خانها بعضی دیگر
انهار و شارع عام اما در شارع خاص کردن تخلیه بلا اذن اهل السکه بدون صاحبان
آن حرام است مثل سایر املاک مشترکه و ظاهر آنست که این تفسیر بیان فرد کامل است
پس مشارع که موارد برداشتن آب است چون کنار چاه و چشمه و نهر و مطلق شوارع
که محل تردد است و محل نزول قوافل چه کاروانسرا و چه بیابان و همچنین نیز از مواضع
لعن است چنانچه در خصوص اینها نهی وارد است و هم چنین مکان اجتماع مردم از جهة
معاملات و همچنین در زیر درختان میوه دار چه سبد باشد ثمر رسیده بلکه مطلق
درخت میوه دهنده اگر چه بالفعل میوه نداشته باشد و هم چنین بول کردن در آب
جاری و غیر جاری و در سوراخ حیوانات حشرات و غیر آن و بول کردن در زمین صلبی
که الان او در روی نجوم آفتاب یا ماه بوده اگر چه ماه ناقص یا تمام گرفته بلکه گرفتن
استقبال بر یمین بنفس بدن اگر چه تمام عورة مستور باشد یا جانب یکی باشد که مراد بود
حائل چون دیوار و درخت و همچنین بلکه ابر که کراهت مرتفع است و در دین بلکه
مقطوع الا له کراهتی نیست و مکروه است آنرا برای مردان بلند کردن بول در هوا و در
مکان صلب که ترشح باد کند و در روی بیابان خصوص باشد بلکه ایستاده بول کردن
مگر آنکه نوره در بدن او باشد و نیز مکروه است تکلم کردن با کسی یا خود مگر از
جهة حاجت چون خواستن آب یا غیر آن یا ذکر خدا و خواندن دعا و حکایت اذان

و خواندن آیة الکرسی از قرآن بلکه مطلقا و صلوات بر حضرت رسول و ائمه الطاهرین
در وقت استماع یکی از اسامی شریفه ایشان بلکه مطلقا پس همه اینها مستحب است و چنین
مکروه است استنجا نمودن بدستی که در او انگشتری باشد با علم عدم و استنجا بدستی که در او
انگشتری باشد که یکی از اسماء الله در او یا در نگین او نقش شده باشد بلکه چنین است
اسم حضرت رسول یا یکی از ائمه الطاهرین بلکه سایر انبیا و اوصیا بلکه سایر معصومات
در آن باشد و باز رسیدن نجاست بان حرام است و با قصد اهانت کفر است و [illegible]
عند الرکاب بان ضرر ندارد بخلاف عند النجس چون صورت تنگ فاحش که اظهر
حرام است بلکه مکروه است با خود بردن چنین انگشتری نیز مکروه است طول بکشد
در بیت الخلاء که مورث مرض بواسیر یا نواسیر یا دوام آن است و هم چنین با خود داشتن
نقره مسکوکه اگر در چیزی بسته نباشد و هم چنین مکروه است خوردن و آشامیدن
در آن مکان بهر قدری که صدق کند و هم چنین مسواک کردن در حال تخلی که مورث
بد بوی دهان است و بعید نیست که خلال کردن در آن حال هم مکروه باشد و
مستحبات و مکروهات دیگر نیز در این باب نوشته شده **باب دویم** از طهارت حدثیه
در وضو است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اسباب و موجبات
وضو است و از جهت نقض وضو سابق نواقض و مبطلات هم گویند و میشود که ناقض
وضو سبب موجب وضو نباشد چون جنابت که موجب غسل است نه وضو و موجبات
وضو بول و غائط و ریح است بحدی که عرفا اسم یکی از اینها بر آن صادق باشد
در صورتی که از مخرج طبیعی یا از موضع دیگر که معتاد شده باشد بیرون آمدن اینها
از آن بیرون آیند اگرچه مخرج طبیعی بسته نشده باشد و با معتاد نشدن غیر مخرج طبیعی
مثل اینکه اتفاقا بسبب جراحت یا چیزی دیگر از موضع دیگر خارج شوند موجب
ناقض نیستند اگرچه از جهت صدق اسم بول یا غائط نجس باشند و در مخرج طبیعی معتاد

بودن

اسباب وضو

بودن شرط نیست چنانچه اگر معتاد کسی خارج شدن اینها از مخرج دیگر شده باشد
پس از آن اتفاقا از محل طبیعی خارج شوند باز موجب و ناقض است و در این حکم بیشتر
و شرط معتاد الخروج بودن از محل طبیعی در صورتی است که مخرج طبیعی بسته نشده باشد
والا شرط نیست بلکه خود شرط بودن اعتیاد است حتی در صورت بسته نشدن طبیعی
در صورتی که از زیر معده [illegible] بول و غائط و صفت ریح خارج شوند در حکم
بول است بلکه [illegible] از علمای اثنا عشریه [illegible] که
موجب و ناقض و مخرج است **چهارم** خواب است که او در عرف خواب گویند [illegible] از خواص
علامات او غلبه بر چشم و گوش است که آنکه نبیند و با صدای خواب و فرقی میان
ایستادن و نشستن و خوابیدن نیست خلاف در بعضی از شقوق آن از علما است
پنجم هر چیزی که زائل عقل کند چون دیوانگی و مستی و بیهوشی چه [illegible]
شخص وارد او و در با خود او چه بطریق مأمور باشد یا نه **ششم** خون استحاضه
قلیله است بتفصیلی که انشاء الله تعالی در محل آن بیاید و آنچه از این خون که در حال
نماز بیاید پس نیست بنماز دیگر البته موجب وضو است باید از برای نماز دیگر وضو
بگیرد و اگرچه در حال اتمام نماز اول باید در بین آن تکلیف شود لکن ناقض طهارة بودن
آن نسبت بنماز دیگر که در بین آن آمده تا اتمام آن با حدث معفو عنه باشد یا ناقض بودن
مطلقا یا نسبت بهمین نماز تا اتمام یا ذهاب نباشد محل تامل و اشکال است چنانکه
ثمره هم در تشخیص این مطلب نیست شاید ثمره کند در مس اسماء الله و قرآن و هم چنین
کلام در مسلوس البول و مسلوس الریح و مبطون و در مسلوس النوم یعنی [illegible]
و هم چنین در مزیل عقل باید تفصیل بعد از این مذکور شود **هفتم** [illegible]
بی شبهه ناقض وضو میباشد لکن بعضی از اینها بی شبهه از اسباب وضو نیست چون جنابت

و در بعضی خلاف است چون خون حیض و نفاس و مس میت که با او وضو نیز که با غسلها
اینهاست از جمله این احداث است که چنانچه موجب غسلند موجب وضو هستند یا از جمله
رفع حدث اصغر نیست که غالبا با اینها یا پیش یا پس از اینها مخصوص میشود پس این احداث
موجب وضو نباشند شاید در این اعمال اشاره بان شود و بعضی از اینها در صورتی
بی شبهه موجب وضو است چون استحاضه کثیره و متوسطه نسبت بنمازهای که از برای
اینها غسل نیست چون عصر و عشا مثلا اما نسبت بنمازی که با غسل است چون نماز صبح
و ظهر و مغرب در کثیره و نماز صبح در متوسطه پس خلاف است مثل حیض و نفاس بدانکه موجبات
وضو همینهاست که مذکور شد اما چیزهای دیگر که از یکی از مخرجین خارج شود چون
کرم و حب القرع که کرمهای پهن است مانند تخم کدو و بهم متصل و مکی و اناب است
شبیه بمنی که از مرد و زن بیرون میاید در وقت ملاعبه و تقبیل و اوایل جماع بی شهوت
و در زنان بیشتر است و ودی و آن آبیست که بعد از خروج منی میاید و ودی که آن
بعد از بول میاید هیچیک از اینها ناقض و موجب وضو و نجس نیست مگر در صورت اشتباه
بول یا منی قبل از استبرا که هم ناقض و هم نجس است چنانچه گذشت و بادی که از قبل زنان
خارج شود ناقض نیست مگر با غلبه یا انسداد طبیعی و همچنین خونی که غیر خونهای
مذکور باشد چون خون بواسیر و جروح و قروح که در باطن بهم رسیده چه در مرد و چه
در زن و خون بکارت و چرک و سوزنک دارو و غیر آن که اگر سنگی یا عصبه باشد و هم
منی و امثال آن و آنکه جوهرها از جواهر و غیر آن که بیرون آمده چیزهای از غایط
بیرون آید ناقض نیست و شبهها چیزهای چند را ناقض دانسته اند مناسب آنکه نقض
وضوی خود ایشان باشد چون از اصل جمع نیست مثل مس ذکر کس و فرج زن حتی
در حق خود ایشان و لمس مرد بدن زن را و بوسیدن ایشان را و قی کردن و خون آمدن
امدن و قهقهه در خنده و خوردن گوشت شتر و شتران و هم گوشتی که آتش بان رسیده

بشد

اسباب وضو

باشد و تراشیدن مو و کندن ناخن و ناخن گرفتن و بیرون آمدن خون از بینی و بیرون آمدن چیزی
با غیر آن و هم چنین است ارتداد پس اگر قبل از عروض یکی از نواقض توبه نماید در مورد
قبول توبه مرتد بر طهارت خود باقی است **فصل دوم** در واجبات و مستحبات و آداب
چند مطلب است **مطلب اول** واجب است در وضو و غیر آن از عبادات نیت یعنی قصد نماز
و روزه و امثال آن چون خمس و زکوة و نذر و امثال آن و مرکب از دو جزو است چون تعیین کردن معین
و قصد متشابه و مطلق بودن عمل را که مسکند و در این نیت چیز معتبر است
اول قصد قربت نمودن است که این عمل را بجا میاورم از جهت امتثال فرمان
خداوند عالم چون سزاوار اطاعت و عبادت است با همه جلال و عظمت یا از راه
شکر گذاری در برابر احسانها و نعمتهایش یا آنکه مزد اجر و ثواب دهد یا از عذاب عقبی
در دنیا یا آخرت یا هر دو نفرماید و وجه اخیر در وضو مستحب بخواند از عبادات مستحب
نشاید بلی ممکن است در مستحبات که قصد دفع عذاب و عقاب مترتب بر فعل حرام
واجب که از او صادر شده نماید یعنی بیان مستحب از این جهت باشد مگر از جائی که حسنات
اثر سیئات را ببرد و جایز است که قصد جمیع امور مذکوره با جمله تنها از اینها نماید دوم
آنکه خالص باشد نیت از غیر آنچه مذکور شد و آن غیر که منضم میشود بقصد مانند
دو قسم است یکی آنکه انضمام او باعث بطلان عمل است مطلقا چه آنکه با قصد قربت باشد
عرضی و مقصود باشد یا آنکه این ضمیمه تبع وجود قصد قربت بوده باشد و این مثل ریا
و هم چنین عجب و خوش آمدن شخص از خود یا عمل خود یا آنکه عمل خود را عظیم دانسته
را تا شرط عروض عجب در بین عمل و اگر متاخر از عمل عارض شود ضرری ندارد ثانی
آنکه انضمام او بتبعیت مرتفع شود مثل قصد
بدن یا سرد در هوای گرم و بعکس در عکس یا دفع در مکان سرد یا گرم از جهت
و نحو ذلک که اگر قصد قربت و سرد عمل مرد و مقصود نظر عامل است عمل باطل

اصلی که محرک و داعی بر عمل است همان قصد قربت است و در ضمن این صورت نیز لابد داعی هم
طالب است ضرری ندارد و اگر هر یک مستقل باشند باین معنی که اگر هر کدام تنها بودند
محرک بر عمل بودند حال هم که هر دو را جمع نموده عمل را بجای آورد اظهر اینکه اگر در ابتحال [illegible]
عمل را مقصد آمد قرار داده اگرچه هر یک در صورت انفراد کافی از دیگری بود باز عمل
فاسد است و اگر غیر قربت را تابع کرده ضرری ندارد و کی در تقریر این مطلب است که بگو
در صورت تعدد افراد و تعدد مکان که بملاحظه افراد و مکان و افراد کلی نماز و وضو فرق نیست
مادام آن مکان باید نظر او در اصل عبادت جز قربت نباشد بلی جایز است که در اختیار
این فرد دون فرد دیگر و ترجیح این فرد بر آن فرد قصد غیر قربت نماید چون نیت هیچ
فردی بر فردی دخل در اصل عبادت نیست چنانچه در هر واجب تخییری بالاصل یا بالعقل
یا بواسطه توسعه وقت از جهة امور خارجیه اختیار فردی یا وقتی کند ضرری ندارد و نحو
مذکور شد در غیر جایی که از جهة مسامحه در ضمایمی که خود فی نفسه نیز شرعا مطلوب است
مثال اظهار عبادت از جهة تعلیم جاهل یا ترغیب غافل و متکاسل بر عبادات و حفظ نفس
از وقوع در مهلکه چون جاه و نحو اینها پس ضرری ندارد بلکه ارجح است چون فی الحقیقه
امتثال دو امر کرده و گاهی واجب میشود اگر امر ثانی واجب باشد سیم آنکه معین کند
عملی اگر بجا میآورد اگر مقصد دو متشابه باشند مثلا اگر کسی بر ذمه او چند روز روزه
باشد یکی از جهة نذر و یکی کفاره و یکی قضاء [illegible] و معین نکرده که این کدام روزه است
بلکه همان قصد صوم فردا نماید باطل است و از همین کافی نیست و هم چنین در
مستحبه یا واجب بسبب نذر و عهد و غیر آن و گاهی میشود که نفیه بقصد رفع حدث یا کمال
عمل است مثلا کسیکه میخواهد قرآن یا دعا بخواند یا زیارت کند یکجا بغیر غرض او بجا آورد
امور مندوبه است با طهارت که حدث نباشد بلکه غرض او بجا آوردن اینهاست
مرحله ثم و اکمال در صورت اول باید قصد رفع حدث نماید مجرد وضو از جهة [illegible]

قربة

در واجبات

قربة الی الله کافی نیست چون قربت در نماز و صوم رافع حدث و وضو [illegible] بهما است
این دو صورت این است که کمال عمل را بدون رفع حدث در وضو حاصل دانسته و اما
حاجت بقصد رفع حدث نیست و کافی میشود که تعیین باسم قصد وجوب و غیر
و صفته یا تعلیل میشود مثل نماز صبح و نافله آن پس قصد دو رکعت نماز بدون
نیت لکن تعیین اینمعنی در وضو بمذهب ما که بوجوب وضو از جهة غایت لا بعینه
دیگر استحباب آن مشروط است ممکن نیست چون غایت هر وضوئی که رافع حدث باشد
حاصل است هم غایت واجب و هم واجب بلی استحباب وضو با وجوب خاصی از بابت
نذر و نحو آن چون بنذر و وضو گرفتن [illegible] و قرآن جمع میشود و چون جمع وجوب
استحباب در یک فرد خاص ممکن نیست پس در وضوی نذری تعیین وجوب یا استحباب
تعیین استحباب نماید چهارم آنکه [illegible] استدامه آن عمل منوی بجا
و این حکم با اختیار اخطار [illegible] در نیت واضح است لکن با کفایت داعی چنانچه اظهر است
نحو بر شرط آنکه ابتدا با فعال در وضو و نماز و امثال آن [illegible]
و [illegible] اصل نیت [illegible] است و اگر داعی محرک بر انسان عمل [illegible]
خدا داشته لکن حال بر خواستن و شروع در عمل کردن بکلی غافل از داعی مذکور شده
[illegible] التفات بداعی هرچند بطریق اجمال باشد لازم بقاء داعی است و چون اخطار [illegible]
از داعی منفک نیست و جمعی از معتبرین دانسته اند البته احتیاط در او است و اما کردن
لفظا پس اگر ملازم اخطار با داعی باشد ضرری ندارد بلکه استحباب آن در احرام و اعتکاف
وارد است اگرچه در نماز عمل خلاف است و اگر مستلزم داعی نیست کافی نیست پنجم
آنکه این نیت را باقی و برقرار گذارد تا انتهای عمل یعنی قصد خلاف آن نکند مثلا در
دست قصد خصوص ازاله چرک و غبار نکند و هم چنین قصد ریا یا قطع صلاة نکند
والا باطل است اگر همین قصد خلاف عمل را اتمام کند با عدم بقاء موالات از عمل قصد

صلاة

خلاف ما بالنهاء مولانا میتواند که تا اینجا بود به نیت از آنهاست سابقه بوده از محل
شد خلاف تجدید عمل نماید جمع است و در این مقام چند مسئله مذکور میشود
مسئله اولی اینکه آنچه مذکور شد در نیت وضو هم چنین در غسل چه غسل جنابت
و چه غیر آن کافی است و احتیاج به اضافه قصد رفع حدث یا استباحه نماز و بعنوان
نیست مگر در مقام تعیین و تمییز و هم چنین اضافه قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب
نیز بجهت وصفیت مثل اینکه وضوی واجب یا مستحب میکنیم تنها بجهت تفصیل نیت غایت شل نیست
میکنیم از جهت وجوب یا استحباب آن لکن بهتر اینها احوط است بلکه با اشتباه حال از جهت
شک در دخول وقت اتفاقا قربة مطلقه اولی است چنانچه قصد قربة مطلقه در وضو
و غسل و سایر عبادات کافی است و مراد بقربة مطلقه اینکه در نظر آورد که امتثال امر
الهی که الان در وضو یا غسل بجهت نماز یعنی متعلق گرفته میشود امتثال در این مقام میکند و مقام
بودن امر یعنی میداند دو امر یا در یکی وجوب یکی مستحب قصد قربة مطلقه نماید
میداند امر وجوبی و استحبابی پس با دال آن سبیلی در این حال اگر معین کند امر وجوبی یا استحبابی
را از جهت امتثال با آن قصد قربة کافیست **مسئله ثانیه** بعد از آنکه در هر عبادتی
قصد قربة کافی دانستی اگر اضافه کند بر او قصد وجوب را در مستحب یا بر اوجه
عبادت است مادام که تفصیلا قربة مطلقه باشد قصد خلاف نماید مثل اینکه قصد داشت
طریق غایت باشد که بگوید وضو میکنیم از جهت وجوب آن بلکه اگر بطریق وصفیت باشد
که بگوید وضوی واجب میکنیم قربة الی الله چون مقصود از قربة همان امتثال امر است
که بالفعل متعلق بوضو و مکلف داند قصد او باشد لغو است بلی اگر این امر را مقید کند
کند با استحباب یا با عکس چنانچه در قربة ملاحظه باشد که امتثال خصوص امر
وجوبی میکند در استحبابی حکم بصحت نمیتوان کرد زیرا که چنین امری نیست امر موجود امر
استحبابی است و در عکس عکس است **مسئله ثالثه** که لازم حکم در مسئله ثانیه

وبعکس

اینکه

اینکه اگر کسی وضوی تجدیدی بجا آورد پس از آن معلوم شود که وضوی اولش باطل بوده
یا باطل شده با همین وضو میتواند نماز کند اگرچه در تجدید قصد استحباب کند
مادام که تفصیلا امر نکند اما اگر بقصد قربة مطلقه وضوی تجدیدی بکند پس معلوم شود
که محدث بوده بی شبهه وضوی ثانی تجدیدی کافی است و در اخبار تجدید نیز اشاره
باین شده **مسئله رابعه** بعد از آنکه دانستی که قصد وجوب یا استحباب و قصد
رفع حدث یا استباحه دخلی در صحت وضو و غسل ندارد میگوییم که هر محلی که
ممکن است رفع حدث بوضو وضوی این شخص رافع حدث است حتی وضوی که
برای خواب یا جماع با زن حامله زیرا که مقصود حصول خواب و جماع است با طهارت
پس قبل از خواب و جماع میتواند با این وضو نماز کند پس ظاهر آن است که وضو
مستحبی ادای واجب میتوان نمود و در هر محلی که رفع حدث نمیشود چون وضوی
جنب و حایض از جهت اکل و کفن آن پس ثمره آن محض اکلیه عمل مترتب بر وضو است
و میشود که ثمره وضو اباحه عمل باشد مثل اینکه چون وضو مستحب است و مبدا
الحدث چه ملبوس و چه مبطون بلکه میتوان این وضو را نیز رافع حدث دانست لکن
احداث متجدده مستمره تا فراغ از نماز را ناقض ندانیم و شاید همین اظهر باشد یعنی
تا آنزمان که قصد رفع حدث کند لکن احوط ترک است **مسئله خامسه**
هر زمان که واجب شود وضو بجهت غایتی از غایات دیگر را استحبابا لنفسه یا از جهت
غایات دیگر استحبابا مستحبه باقی نمیماند زیرا که هر وضویی رافع حدث است
نظر رافع حدث در نماز و بعنوان توان نمود پس هر وضوی مقدمه واجب هر مقدمه
واجبی واجب پس قصد استحباب نباید کرد چنانچه فاضل ثانی علی الله مقامه در
العلوم همین را استاد بظاهر مشهور داده پس اگر قصد سنت را بنماید ام فراد
وضویش باطل است و متفرع است بر این اینکه اگر در بین وضو یا غسل وقت واجب

واعل

امتثال نمود وضو و غسل باطل است زیرا که بعد از علم امکان اجتماع امر وجوب
بلکه معلوم میشود که اراده نبوده بجهت کثیر بودن و استحباب اگر چه [illegible] و
و نکره للقربه باشد امر اول ساقط است برسیدن امر وجوبی بلکه معلوم میشود که
از اول نبوده بجهت کثیر بودن وقت از مامور به که تمام افعال وضو و غسل است و امر
ثانی هم متعلق او تمام افعال وضو و غسل است نه بعض انها پس عمل موافق صحیح امر
نشده باطل است و چون نیت در هر عبادتی جاریست و ما نخواستیم در هر جا مکرر
ذکر کنیم تفصیل ان را در این مقام بیشتر نمودیم **مطلب دویم** یکی از واجبات
وضو شستن روی است و حد ان در طول از محل رستنگاه موی سر است تا اخر زنخ
و در عرض بقدریکه انگشت بزرگ و انگشت میانی فرو گیرد و از باب مقدمه علم
بیرونست و امثال ان هم جانب قدری اضافه کنند و در روی دست مقدار [illegible]
غالب معلوم است مثلا کسیکه پیش سر او موی ندارد میباید از [illegible] سر او بریزد بلکه
از محلی از سر که متعارف خلق میشوید بشوید و کسیکه دست او بزرگ و روی او
کوچک است میباید که قدری از [illegible] را بشوید و در عکس اکتفا بشستن بعض روی
کند و هر قدر از عذار که مابین گوش و دنباله ابرو و چشم است یا از عارض که در زیر
اوست تا زنخ در حد مذکور داخل است باید شسته مقدار خارج از ان اما از بعض ان
که در دو طرف پیشانی است [illegible] و غالب موی ندارد پس خارج از حد
است و در صدغ [illegible] و شستن [illegible] است اگر چه باید کمی باشد لکن تا جریان اگر
چه باعانت دست و [illegible] باشد و بدون جریان شستن صادق نیست و کافی نیست
و [illegible] سایر اعضا وضو و اداب [illegible] بنحو ترتیب که ابتدا از اعلی با اسفل
نماید چنانچه مذکور میشود [illegible] که در عرف روغن مالی گویند کافی
نیست [illegible] جمع [illegible] است و اگر [illegible]

دیگر پس اگر نمالیدن اب بر مواضع وضو تا غسل [illegible] بان [illegible] و معلوم است
و واجب است شستن ظاهر موی که در حد رو است بنا براینکه محل رو [illegible] خارج از
حد رو نباشد [illegible] موی ابرو و مژگان و شارب و ریش چه انبوه باشد و چه تنک [illegible]
موی پیشانی [illegible] هر قدری از حد مذکور [illegible] میشود لازم است شستن
نه مواضعیکه زیر این محل است [illegible]
شستن ان لازم نیست چنانچه مقدار از موئیکه در غیر حد رو [illegible]
شدن از حد رو بیرون رفته پس شستن ان لازم نیست و موئیکه در [illegible]
شستن ان و زیر ان [illegible] مطلقا لازم است بدانکه واجبست در شستن رو [illegible]
که ابتدا کنند در ان بر اعلی [illegible] از باب مقدمه قدری بالاتر بریزد و عکس کردن [illegible]
از وسط او جایز نیست بلکه بعد الابتداء با علی [illegible] شستن [illegible] اشکال است
لازم نیست که هر جزئی از اعلی را قبل از مطلق اسفل با اسفل [illegible] بشوید بلکه [illegible]
واجب همان است که اب را از بالای رو بریزد و بشوید بجانب پائین بنحویکه اهل عرف بگویند
از بالا بپائین میشوید اگر چه در شستن جوانب چشم و زیر موها [illegible]
بشوید و واجب نیست شستن داخل چشم و دماغ و دهن [illegible]
بشوید کافی نیست و اگر زوائدی در روی باشد چون دو بینی [illegible]
بشوید و اگر روی متعدد [illegible] داشته باشد پس با اشتباه اصلی [illegible]
و با معلومیت [illegible] اصلی از زائد **مطلب سیم** از واجبات وضو شستن د[ست]
از مرفق تا سر انگشتان و از جهه عرض همه دست [illegible] بشوید بنحوی که در شستن [illegible]
شد حتی [illegible] باید ابتدا با علی و کفایت کردن [illegible]
مرفق لازم است [illegible] از باب مقدمه قدری بالاتر بشوید و کسیکه د[ست]
او افتاده [illegible] شده یا خلقت نداشته [illegible]

حتی محل بریده وافتاده واگر از مرفق بریده یا افتاده غسل این عضو ساقط است بلی
در تفسیر مرفق خلاف است اظهر واحوط آنکه مجمع استخوان بازو و ذراع است چنانچه سر
هر دو استخوان از مرفق است پس در نداشتن مرفق باید سر استخوان بالا را هم نداشته باشد
واگر از بند جدا شده که سر استخوان بالا باقی است آنرا باید شست و اولی آنکه گوشت زاید
یا انگشت زاید بلکه دست زاید که در محل وجوب غسل روییده باشد باید شسته شود
اگر در فوق مرفق برآمده شستن آن لازم نیست بلی در اینحال اگر دست اصلی و زاید مشتبه
باشد یا تجویز کنیم که هر دو اصلی باشند چون دلیلی بر منع از آن نیست شستن هر دو لازم
و لازم است ازاله هر مانعی در روی یا دست تا آب بزیر آن برسد چون چرک چشم و چرک
ته ناخن و نحو آن بهر قدری که از ظاهر بشره را گرفته باشد و اگر در چیزی شک شود
که مانع از وصول آب بظاهر بشره است یا نه ازاله آن نیز لازم است بلی اگر شک شود
که آیا در محل شستن مانعی یا چیز مشکوک المانعیه میباشد یا نه ضرری ندارد اگر
چه مظنه بوجود آن باشد مگر اینکه در سابق علم بوجود آن داشته باشد مانع یا مشکوک
داشته حال شک دارد که باقی است یا نه لازم است ملاحظه و تحصیل علم به نبودن آن
بهم رساند و بسیاری میشود که بعد از استعمال گچ یا نوره یا امثال آن در اطراف ناخن [illegible]
مادام که جسمش باقی نداشته باشد مانع وصول آب نیست و همچنین رنگ حنا و نیل
و نحو آن بعنوان مانع نیست بلی اگر آب را چنان متغیر کند که مضاف شود شستن بچنین
آبی کافی نیست و ما هر که گفتیم آن است که مانع از رسیدن آب باشد [illegible] اما اگر
چنین نیست لکن مانع از گردش قرار آب است چون چربی دست مثلا که آب از آن
دور میشود پس ضرری ندارد چه در وضو چه در غسل بنابر آنکه در شستن دست
مداقه زیاد نکنند که این احتیاط منجر بخلاف احتیاط دیگر میشود و چون لازم است که
مسح ببقیه آب وضو در دو دست که بعد از فراغ شستن الا دستها بطریق متعارف

میان اندک

میان اندک باقی مانده باشد [illegible] اگر چه از مواضع وضو اخذ شود و در این [illegible] اخذ
آب جدید است و از آنجا معلوم شد که اگر شستن دو دستها با خصوص [illegible]
[illegible] با کثیر از آن بجای او و در بعض [illegible]
که جایز میدانیم باید حتی و کف دو دست [illegible] آنکه باو مسح سر و پا میکند در
حال خروج از آب قاصد شستن آن باشد و مسح با آب غیر وضو میشود و مطابق [illegible]
از واجبات وضو مسح پیش سر است بقدری که عرفا صدق کند که مقدار [illegible] از پیش سر
مسح کرد اگر چه بقدر یک انگشت باشد و احوط آنکه کمتر از یک انگشت نباشد
واحوط از آن اعتبار سه انگشت است چنانچه مستحب است و اظهر اعتبار این مقدار
در طول سر است یعنی از فرق سر به پیشانی و در عرض سر انگشت متصل بهم [illegible]
میان مرد و زن نیست و کافی است مسح بر ظاهر موی پیش سر که از [illegible] موضع
و از حد مسح خارج نشده و با خروج آن از حد [illegible] مسح بر مقدار خارج جایز
نیست اگر چه از [illegible] برگردانیده در محل مسح گذارد بلی جایز است مسح بر بن موی بجز
که از بالا به پایین مسح کند یا بعکس و در مسح بجانب عرض تامل است بلکه احوط اکتفا
به اول است و اگر مانعی از مسح بر بشره پیش سر یا بر موی آن باشد باید ازاله نمود حتی
در صورت شک در مانعیت چیزی که موجود است بخلاف شک در اصل وجود مانع که
لازم نیست فحص مگر آنکه وجود مانع پیش از این معلوم بوده باشد که در این صورت
تحصیل علم بزوال آن لازم است و باید مسح بباطن دست و انگشتان باشد نه ظاهر آنها
مگر با تعذر مسح بباطن که در اینصورت بظاهر آنها مسح میکند و با تعذر مسح بید
مطلقا بذراع و ساعد مسح میکند [illegible]
و احوط است و لازم است که مسح ببقیه آب وضو که در دست مانده باشد اگر چه [illegible]
باشد که غالب بود و لو بر محل مسح [illegible] مساوی که کافی نیست [illegible]

مسح

ممسوح را بچیزی اخذ کند تا رطوبت دست غالب باشد و اگر در دست رطوبتی
نمانده باشد بجهت کمی آب وضو یا حرارت هوا یا وزیدن باد گرمی مواضع دیگر چون
موی ریش و ابرو و نحو آن از محل وضو آبی باشد از آن مواضع اخذ کرده مسح کند و اگر
نمانده وضو را اعاده کند و اگر بجهت شدت حرارت هوا یا وزیدن باد نتوان در دست
یا مواضع دیگر آب یا رطوبتی نگاه داشت اگرچه مکرر وضو بگیرد در این صورت
اخذ میکند از جهت مسح آب جدید دیگر را از هر جا که باشد حتی از ظرف دیگر و احتیاط
شدید در این صورت جمع این وضو با تیمم است چنانچه احتیاط شدید در تخفیف
آب مسح است بنحوی که شستن صادق نیاید و با صدق شستن عرفا اگرچه در رطوبت
ممسوح بالفعل باشد اول وضو در حال تقیه خصوص مسح باشد اکتفا بچنین مسحی محل
اشکال است هرچند که اکتفا با آن خالی از قوت نیست خصوص در صورتیکه از جهت کمی آب
در نظر غالب اهل عرف شستن صادق نیاید اگرچه بنظر دقیق صادق باشد اظهر
در این صورت صحت مسح و وضو است مطلب [illegible] از واجبات وضو مسح پشت
پشت پاهاست از سر انگشتان تا کعب که عبارت از برآمدگی پشت پا بنابر مشهور
و احوط آنکه مسح کند تا [illegible] که بعد از آن و متصل است با خر ساق و جایز است که ابتدا
از کعب بسوی سر انگشتان کند یا باید از جهت طول خط مسحی متصل باشد و از جهت
عرض مسمی آن کافیست و جایز است که هر دو پا را بیک دست چه دست راست چه
دست چپ مسح کند بلکه مسح پای راست بدست چپ و پای چپ بدست راست عیبی
ندارد لکن احتیاط شدید در مسح پای راست بدست راست و پای چپ بدست چپ است
چنانچه احتیاط در تقدیم پای راست است بر پای چپ اگرچه جایز است جمع هر دو
پا در مسح کردن و اگر بعضی از پشت پا یا از هر دو پا را انداخته باشد اکتفا میکند بمسح
باقی چنانچه اگر هیچ پا ندارد مسح از او ساقط است و با تعدد پا و اشتباه [illegible] احتیاط

بودن

بودن همه چنانچه تجویز آن در دست گذشت همه را مسح کند بدانکه سایر مسائل مسح
از بودن آن بباطن [illegible] مکرر نباید مگر در حال ضرورت و غیر آن
چنان است که در مسح سر گذشت باقی ماند کلام در مسح و غسل در مقام تقیه از
مخالفین پس میگوییم که اصل احکامی که از برای حال تقیه [illegible] حکم خداوند متعال
در خصوص امثال آنچه در وضو و غیره در همان چنانچه فرموده‌اند که تقیه دین من و دین
پدران من است پس نباید وحشت کرد و عمل تقیه را از افضل اعمال دانست [illegible]
شود که باین سبب ترک قصد قربت شده عمل بکلی باطل میشود بدانکه در حال تقیه
لازم است که موافق طریقه مخالفین عمل کنیم اگرچه آنها از مذهب [illegible]
لکن اگر [illegible] مانند [illegible] بر جان ما یا عرض ما یا مال ما
باشد بر ما واجب است که ترک آن نکنیم پس [illegible] پا را
عوض مسح باید بشوییم بلکه در جائیکه ایشان بر چکمه مسح میکنند ما نیز باید بر چکمه
مسح کنیم لکن با ملاحظه شرایط [illegible] مسح پا از خشک بودن محل و تر بودن دست
[illegible] وضو و نحو آن بلکه احوط و اظهر تقدیم شستن پاست بر مسح آن اگر تقیه [illegible]
[illegible] حتی آنکه با معکوس شستن دست و شستن پا اگر شود [illegible] که موافق
با طریقه ما باشد و اینها بر نحوی چنان کنند از اینجا معلوم شد که تقیه تا لازم نشود
جایز نمیشود پس با تمکن از بجای آوردن اعمال را موافق طریقه ما اگرچه بسبب بعید
شدن یا پنهان شدن از ایشان باشد بنا باید موافق تقیه عمل کرد و اگر کرد احوط
اظهر بطلان عمل است چنانچه با چاره نداشتن اگر بر خلاف تقیه موافق طریقه شیعه
وضو یا نماز کنند در صحت آن اشکال است بلکه اظهر بطلان آن است بدانکه [illegible]
در مسح بر چکمه و نحو آن در حال تقیه رخصت است در آن در حال ضرورت چون خوف
از دشمن [illegible] یا عرض [illegible] در حال [illegible]

زاد یا از جهة ضرر سرما یا خوف درد یا تنگی وقت تمام نماز را در وقت ادای آن بعد آن
روا لنفقه وعدم لازم نیست اعاده نمازی که خود نماز با وضوی آن بر نحو نقص یا عدم
واقع شده حتی در وقت واما اعاده وضو قبل از نماز یا از جهة نماز دیگر پس اظهر
عدم لزوم اعاده آن است اگرچه احوط است بلکه احوط در مسح بر حایل بجهة ضرورة تقیه [illegible]
با وضو **مطلب ششم** از واجبات وشرایط وضو ترتیب است باین نحو که دست
راست را بعد از روی وقبل از دست چپ بشوید ثم هر یک را قبل از شروع در دیگری
بشوید پس از اینها مسح سر کند قبل از مسح قدمین وترتیبی در قدمین نیست اگرچه
احوط است [illegible] اگر بر خلاف ترتیب [illegible] وضویش باطل
باید همه را اعاده کند وهم چنین است اگر سایر اعضا یا یکی از آنها را پیش از رو شسته
بنحوی که نیت وضو مقارن شستن رو نشده باشد بنابر اینکه نیت را اخطار دانیم
یا فعلا اندامی شده باشد در حال شستن رو که در این صورت باز اعاده وضو میکند
واگر داعی در حال شستن رو باقی است اعاده شستن رو نمیکند بلکه همانچه را که باید
متاخر بشوید ومقدم داشته همان را اعاده کند بشرط بهم نخوردن شرط موالات
وهم چنین است اگر خلاف ترتیب در عضو دیگر شده باشد چون تقدیم دست راست بر
چپ یا دست راست یا تقدیم مسح سر بر هر یک از اینها یا تقدیم مسح پاها بر هر یک
از اینها که با بقاء موالات همان متاخر را که مقدم داشته اعاده میکند و با عدم بقاء
موالات اعاده اصل وضو باید کرد واگر با هم بشوید دست راست و رو را یا دو دست
یا دست چپ و مسح سر را با هم اعاده کند پس بر اول شستن رو را اعاده کرده و در ثانی
دست راست و در ثالث دست چپ را بلکه اگر هیچ یاد همه اعضا وضو از غسل و مسح
همه را بطریق ارتماس یا در زیر ناودان یا در مقام سقوط مباشرة با هم بجا آورد در یک
وضوء صحیح بجا آورده بشرط بقاء موالات وعدم قصد تشریع وجایز است که هر یک

از رشاش

از رشاشها یا علی را اجزاء هر عضوی بطریق حرکت دادن در آب [illegible] بلکه
در کف دست یا مقداری از آنچه را که بان مسح میکند نشده [illegible]
امداد در حال خروج از آب در حال دخول در آب [illegible]
کند مسح بغیر آب وضو میشود صحیح نیست واگر اراده کند غسل [illegible]
عمدا یا سهوا وشروع در عضو بعد از آن نماید رجوع میکند [illegible]
میباید در ما بعد از آن یا بقاء موالات وعدم قصد تشریع از [illegible]
از واجبات وشرایط وضو موالات است در معنای آن [illegible]
اظهر آنست که در حال شروع در عضو متاخر باید تمام اعضا سابقه را
خشک نشده باشد بلکه در جزئی از اجزاء یکی از اعضا [illegible]
بعضو بعد چه متقدم بر آن در وضو باشد [illegible]
از باب مقدمه یا بنحو تبع یا استحباب شرط شده چون [illegible]
واما در صورت نیست که در اغلب که هوا باشد [illegible]
خارج از غالب احوال هوا وباد باشد وهم چنین حرارت بدن [illegible]
واگر چنین است موالات با معنی واجب نه شرط صحت است [illegible]
شود اگرچه جمیع اجزاء اعضا سابقه خشک شد احوط [illegible]
ومداومة در شستن نکند پی در پی بشوید [illegible]
واحوط از این اعاده است یا امکان احراز موالات بنحوی که [illegible]
بجهة باد و گرمی آب یا برودة مزاج وهوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صحیح نیست اگر چه اعاده احوط است و در صورت برداشتن از اتمام وضو عمدا یا بجهة شغلی یا عذری

یا نسیانا یا باعتقاد تمام شدن آن یا ماندن تا خشک شود عضو سابق باعث

بطلان وضو نیست بلکه عود نموده بقیه را اتمام میکند و احوط در اعتبار موالات اینکه

غسل و مسح اعضا و اجزاء آنرا در وضو متصل بهم بجا آورد و اینمعنا مستحب است و کافی

و واجب میشود بجهة ضیق وقت یا خوف تشنج یا ماندن آن یا نذر باید کردن بعنوان

لکن اگر عصیانا ترک این واجب کند حکم ببطلان نمیکنیم اظهر صحت و اقوی اعاده است

مطلب پنجم از واجبات و شرائط وضو مباشر بودن وضو گیرنده است یعنی اعمال

وضو را که خود او بنفسه بجا بیاورد در صورتیکه بتواند و اگر نتواند چه جمیع را

یا بعض را شخص دیگر را نایب قرار میدهد و خود نیت میکند لکن عمل نایب

رساندن آب بمواضع شستن و کردن مواضع مسح است پس تا ممکن باید خود عمل بجهة غسل

و مسح بهم رساند و با عدم تمکن از جهة کوری بعنوان اکتفا با اختیار نایب میکند یا اعمال

و هر چه را که میتواند بجا آورد باید خود بعمل آورد لکن باید دانست که ریختن غیر آب

در دست مکلف که خود مکلف میشوید در حال اختیار هم ضرر ندارد بلکه ریختن آب بر اندام

مضر نیست در صورتیکه خود مکلف از مرفق آب را از محل بمحلی دیگر جاری کند اما اگر اضطرار

شدید دارد و اگر نایب گرفتن متوقف شود بر بذل مالی باجاره کردن نایب یا غیر آن را

بذل مال لعمد بلکه اجاره هر گاه زائد بر تحمل او است دارد بنابر چنانچه در خریدن

آب از برای طهارة لازم است که بهمین قدر بذل نماید باید دانست که در موارد یکه شستن

یا مسح موکول بنظر خود متوضی است شرط نیست که نایب عادل بلکه عاقل یا بالغ باشد

عرفا میگویند خود متوضی میشوید کافی است اگر چه طفل غیر ممیز بلکه حیوانی آب را

اعضا بریزد و هم چنین است مسح لکن باید بدست خود متوضی باشد نه دست نایب و اگر خود

نتواند مسح کند باید تیمم کند و بدانکه مسئله لزوم مباشرت با امکان و جواز تولیت

با عدم

با عدم اختصاص بوضو ندارد در غسل هم چنین است و تمام جبیره را این

فصل هشتم بدانکه یکی از اقسام وضو وضوی جبیره است و اصل جبیره

چیزها است که بر مواضع شکسته یا دررفته می بندند اگر چه در اینجا اعم است که در این

و هر زخمی و جراحتی میبندند و بحکم اوست ضماد و بعنوان که بر بدن زخم یا درد دار

میمالند پس اگر چنین شخص را ممکن است که آب را بر اصل بشره یا باقل مراتب شستن برساند

اگر چه بجا کردن آب در زیر آن یا بفرو بردن موضع جبیره در میان آب باشد باید چنین کند

و این از وضو مختار است نه مضطر و اگر ممکن نیست بجهة نرسیدن آب ببشره و عدم

امکان باز کردن یا ضرر رساندن آب ببشره و عدم امکان باز کردن یا ضرر رسیدن

آب یا نجس بودن موضع بنحویکه نتواند تطهیر کند باید تمام ظاهر جبیره را بعنوان مسح کند

نقطه بلکه اقل مراتب شستن ظاهر آن صدق کند و در وقت زیاد تحقیق که آب بهمه جای

فرج آن برسد لازم نیست و اگر از جهة کمی آب بعنوان اقل مراتب شستن نتواند

مسح بر جبیره کند در صورة وجود آنچه مسح بر اصل بشره مکروه یا حرام

اکتفا بچنین مسحی اشکال است البته در اینحال جمع کند میان تیمم

در حال وضو جبیره نباشد مسح بر بشره نماید مگر آنکه جراحت از آب

یا آنکه نتواند بر جراحت مسح کند یا آنکه محل نجس باشد که نتوان تطهیر کرد پس

پارچه بر آن محل گذارده بر آن مسح کند هم چنین اگر جبیره نجس باشد پارچه طاهر بر آن

گذارده مسح بر آن کند اگر اینهم ممکن نباشد اظهر آنکه جای شکسته و جراحت را

وشستن یا مسح کردن آن محل ساقط است و باید بعد از آن تیمم کند و اگر در جمیع اعضاء

وضو جبیره باشد وضوی جبیره کفایت میکند تیمم نکند و اگر جبیره در موضع مسح است بهمان بعد

دهان و چشم که بر بشره مسح میکرد مسح بر جبیره میکند اما لازم تمام محل لازم نیست و اگر

جبیره در باطن دست است بظاهر آن مسح کند مگر آنکه در ظاهر هم جبیره باشد

بوده بهم رسیده است اگرچه مسح میکند باید ملاحظه کند غالب باشد چنانچه
در وضو دست هم نه نیز بوده باید که نه تخییر جبیره مغصوب نباشد و اگر طلا یا از حریر باشد
در حق مردان ضرری ندارد اگرچه احوط ترک است بعد از آنکه دانستی وضوی جبیره در وقت
اضطرار است پس اگر زوال عذر و حاجت شود در بین وضو احوط آنست که [illegible]
اعاده شستن موضعی است که مسح بر آن یا بر خرقه موضوعه بر آن نموده با بقاء شرط
موالات و وضو را بهمین اعتبار تمام میکند با فوت موالات تمام را اعاده میکند
و اگر بعد از اتمام وضو عذر زائل شود اقوی صحت وضوست میتواند بهمین وضو
نماز کند لکن احوط اعاده است نیز چون جماعتی از علما اعاده را لازم دانسته اند

فصل چهارم در شرایط متعلقه بوضوست شرط اول آنکه مکان وضو گیرنده
و هر چیزی که بر آن قرار دارد از فرش و تخت و امثال آن حتی کفش و جوراب بلکه لباسی که پوشیده
و محرک افعال وضو یا از شستن و مسح کردن متحرک میشود یا به عینها و منفعة جایز
الاستعمال باشد یا ملک وضو گیرنده باشد یا مأذون باشد از مالک شرعی آن
و هرکه را در آن حقی هست پس ملکی که در اجاره غیر است بی اذن مستأجر تصرف در
آن مباح نیست و هم چنین ملکی که در رهن غیر است یا متعلق حق خیار و شفعه
و امثال آن ظاهر آنست که مانع مالک و کسیکه از قبل مالک مأذون است نباشد
و اذن از مالک عین و منفعه و صاحب حق هرچند قسم است یکی صریح یا موافق
ظاهر لفظ یکی اذن بنحوی که بگوید بخانه من بیا و مهمان باش و امثال آن که بالتزام
قطعیه اذن در وضو و نماز مفهوم میشود و یکی شاهد حال که نظر بعادات مردم که
میدانند یقین برضا حاصل است در صریح و نحوی میشود که مفید کاشف اتصال
نقل باشد یا کتابت چون ندیدنش از [illegible] میشود که یقین حاصل شود برضا از غیر
مذکوره همان معتبر است از هرچه حاصل شود و در اکتفا بظن در این موارد اشکال است
مگر آنکه [illegible] اکتفا بآن باشد در موارد [illegible]

ارکان

ارکان باشد که خداوند متعال اذن در خوردن چیز موجود در خانه ایشان داده
پس در وضو و نماز در خانه ایشان بطریق اولی اذن داده و یکی آنکه [illegible] مطمئن
[illegible] و دلیل اعتبار [illegible] باشد منع است [illegible] مطلقا و هم چنین شرط است
بودن مکانیکه آب وضو در حال شستن در آن میریزد چه مغصوب چه ظرف و باید که ظرف طلا
و نقره یا [illegible] نیز نباشد و اگر ظرفی که آب از آن بر میدارد مغصوب یا از طلا و نقره باشد پس
صورتی که مکلف میتواند از ظرف مباح یا از مکان دیگر چون نهر و حوض وضو بگیرد
یا [illegible] ارتکاب [illegible] تکلیفی [illegible] ظرف غصبی یا طلا و نقره وضو بگیرد
وضویش صحیح است و در صورتیکه متمکن از ظرف یا مکان دیگر نباشد وضوی او از ظرف طلا
و نقره باطل است اگرچه وجه صحت در اینجا نیز بعید نیست بلکه اگر باشد ظرف بقدر یک
آب بگیرد یا دستها اگر بعد از فرو بردن یک کف آب بدهد میتواند وضوی صحیح بگیرد [illegible]
که از ظرف مغصوب یا طلا بقدر یک کف یا بیشتر آب در آن ظرف یا دستها [illegible] بریزد
بعد هرباری که [illegible] خود را نیز پر آب کند و باین سبب که مکان همه مباح است
وضوی بگیرد و وضویش صحیح است اینها همه در وقتی است که اصل آب مباح باشد و اگر
مطلقا باطل است چه منحصر و چه غیر منحصر بلی با جهل بغصبیت آب یا ظرف یا طلا
بودن آن یا فراموش کردن آن وضو صحیح است مطلقا چنانچه صحیح است وضوی [illegible]
عبادات کسیکه محبوس است در مکان مغصوب بهر نحوی که [illegible] عمل را بجا آورد که باعث
تصرف زائد بر بودن او در آن مکان نشود و اگر مکان مباح یا ظرف مباح مشتبه شود
بمثل خود مغصوب یا طلا و نقره پس با اشتباه در محصور لازم است اجتناب از همه نموده عمل را در غیر
اینها بجا بیاورد و با اشتباه در غیر محصور اجتناب لازم نیست اگرچه اولی است با تمکن از
مباح معلوم شرط ثانی آنکه آب وضو مطلق باشد مضاف و مشتبه بمضاف نباشد
باشد مغصوب و مشتبه بآن نباشد تفصیل مطلق و مضاف در اقسام و مباح در

و مغصوب در اینجا مذکور شد لکن باید دانست که اطلاق آب یا اجزاء آن نسبت به تمامت
لازم است پس در صورت نداشتن آب تحصیل آن هر چند بخریدن باشد یا بکرایه یا به هر طریق
و تمام کردن نقص آن به چیزی که از مضاف در آن کرده اطلاق گویند لازم است
اگر خلاف کند در وسعت وقت هم کافی نیست و در تنگی وقت کافی است و هم چنین
تحصیل تمیز مباح از مغصوب و مطلق از مضاف بنا بر اینکه وضو به مضاف را حرام
ذاتی دانیم لازم است والا چنانچه اظهر است لازم نیست بلکه جایز است که هر یک از دو
یا سه آب که مطلق و مضاف مشتبه شد وضو بگیرد و اقتصار کند که یقین کند که
یکی از دو وضو با آب مطلق شده پس تمیز غیر لازم و در صورت عدم امکان تمیز لازم است
تعدد تمام آبهای مضاف و اضافه یک عدد بر آن وضو بگیرد اما در اشتباه مباح
به مغصوب چاره جز لزوم تمیز با امکان آن و بودن آب مباح غیر مشتبه نیست و وضو گرفتن
و اجتناب از همه در صورت عدم امکان تمیز نیست شرط ثالث آنکه آب و محل استعمال
آن از اعضاء وضو و آنچه قائم مقام اعضاست چون جبیره پاک باشد پس اگر نجس
باشد هم اگر ازاله نجاست کند هم شستن وضوئی را بعمل آورد کافی نیست مگر در آب
جاری یا کر با ملاحظه اینکه عمل نجس محل پاک شده و بحرکت دادن محل را در آب شستن
وضو بعمل آید صحیح است بدانکه شروط مذکوره معتبر است در جمیع طهارات فرق میان
وضو و غسل نیست بلکه همه اینها در تیمم و خاک تیمم هم معتبر است **فصل پنجم**
در مستحبات وضو است از آنجمله مسواک کردن دندانهاست بچوب یا خرقه یا انگشت
و بهترینها و این از مستحبات مؤکده است خصوص در وقت وضو و نماز چنانچه وارد است
که دو رکعت نماز با مسواک افضل است از هفتاد رکعت نماز بی مسواک و از برای
مسواک دوازده خصلت وارد است که از آنهاست پاک کردن دهن و روشنائی دیده و
رضا خداوند و سفیدی دندان و محکم گوشت بن دندان و زیادتی اشتها و

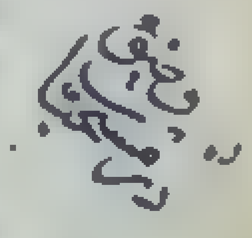

در مستحبات وضو

بردن یا خوردن یا دیدن محافظه و از آنجمله گذاردن ظرف آب که دست در آن میکند در جانب
راست و بردن دهن آنکه کف آب از آن بدست میریزد در جانب چپ و از آنجمله شستن
دستهاست تا مچ دست پیش از داخل کردن در ظرف آب یکمرتبه از برای بول و دو مرتبه از برای غایط
یاد کردن چشم در وقت شستن رو سایر که آب داخل بشود و از آنجمله گفتن بسم الله
در اول وضو و وقتی که دست را در آب میگذارد یا آب بدست میبرد و در این وقت
چنین بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و از آنجمله
مضمضه استنشاق کردن هر یک سه مرتبه اگر چه بیک کف آب باشد لکن بهتر یک مرتبه
هر یک از اینها به سه مرتبه کف آب بردارد و اگر هر دو بجا آورد مضمضه مقدم دارد
و بگوید بعد از فراغ از مضمضه اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی
بذکرک و بگوید بعد از استنشاق یا در وقت آن اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن
یشم ریحها وروحها وطیبها و از آنجمله که در حال شستن رو بگوید اللهم بیض وجهی
یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه و در شستن دست راست
اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا و در دست چپ
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
و در مسح سر اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک وعفوک و در مسح پاها اللهم ثبتنی
علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی و بعضی در اینجا زیاد
کرده اند یا ذا الجلال والاکرام و جمعی در دعای شستن دست راست واجعلنی ممن ینقلب
الی اهله مسرورا و این اولی است و بعد از فراغ از وضو بگوید الحمد لله رب العالمین
و ایضا مستحب است که در حال وضو یا بعد از آن سوره قدر را بخواند پس بگوید اللهم
انی اسئلک تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانک وتمام مغفرتک و ایضا
مستحب است که بعد از تمام وضو بخواند آیة الکرسی را که خداوند عطا میفرماید باو

ثواب چهل سال عبادت و بلند میفرماید از برای او چهل درجه و تزویج میکند
با او چهل حور و در تفسیر امام علیه السلام وارد است که بعد از اتمام وضو بگوید سبحانک
اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک
و رسولک و اشهد ان علیا ولیک و خلیفتک بعد نبیک علی خلقک و ان اولیائه
خلفاؤک و اوصیاؤه و ثواب بسیار از برای آن ذکر فرموده و مستحب است از برای
مردان که در شستن دستها ابتدا کنند بر پشت ذراع و زنان ابتدا کنند بباطن
ذراع و مستحب است که هر عضوی را دو بار بشوید و سه بار شستن تشریع است نه مفسد وضو
مگر آنکه در حال مسح مفسد است امثال این چنین وضو که سر را به شستن آورد نماید
از اول امر باطل است اگر چه بعد از شستن اول باد و هم مفسدش را برگرداند که
تر [illegible] و در [illegible] معتقد است آن صورت است که در مسح نکرده [illegible]
و مستحب است اگر سر آب کند شستن محل وضو را اینکه آب وضو را یک مد و آب غسل را
یک صاع که چهار مد است و هر مدی یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم و ربع ربع مثقال
صیرفی است پس هر صاعی یکمن تبریز بسنگ هشت عباسی است الا بیست و پنج مثقال
صیرفی و ربع آن و مستحب است که [illegible] از اعضا وضو را بدستمال و مانند آن
خشک کند و اگر خشک کند ترکش افضل است مگر آنکه مرتکب مکروه شده **فصل ششم**
در مکروهات وضو است مکروه است که استعانت جوید یعنی در مقدمات قریبه
بافعال وضو مثل اینکه آب در کف او بریزد که خود بشوید و اما مقدمات بعیده
مثل آب آوردن یا گرم کردن و مانند آن پس کراهت ندارد و هم مکروه است که آب وضو
در صورت جمع شدن در ظرفی یا در حال تقاطر از اعضا وضو بریزد در مبال یا بر
غایط [illegible] از نجاسات و هم چنین مکروه است استعمال آب چاهی که یکی از نجاسات
واقع در آن شده باشد بدون تغیر آن قبل از کشیدن مقدار مقدر آن نجاست را

و هم چنین است استعمال سؤر حیوان غیر ماکول اللحم و سؤر حائض متهمه بلکه غیر متهم
و متهمی که مظنون است اجتناب نکردن او از نجاسات یا بعض نجاسات که دست بهم
بان رسیده باشد و هم چنین سؤر جلال بلکه مطلق مرغ خانگی و سؤر [illegible]
و سؤر ولد الزنا و استعمال آب [illegible] غساله حمام که معلوم النجاسه نباشد و [illegible]
مکروه است که وضو بگیرد با آب گرم شده در آفتاب بلکه گرم شده بآفتاب اگر چه [illegible]
قریب بان باشد و کراهت در صورتی است که در ظرفی بآفتاب گرم شده باشد اما
گرم شده در حوض و برکه و امثال آن پس ظاهر آنست که کراهت ندارد [illegible]
مکروه است وضو گرفتن بآبی که موش و گربه یا مار و عقرب بآن برخورده باشد یا
موش از آنها در آن مرده باشد **فصل هفتم** در شک و سهو است که متعلق
باجزاء وضو یا شرایط آن یا اصل وضو گرفتن یا زمان آن دارد و در اینجا چند
مسئله است **مسئله اولی** اگر فراموش کند نیت یا یکی از اجزاء وضو را
هر زمان که باشد باید عود کند و اتیان بان جزء یا شرط فراموش شده نماید پس از آن
ما بقی را بجا آورد مادام که موالاة فوت نشده باشد و اگر فوت شده باید وضو را
اعاده کند و اگر با این احوال اعاده وضو یا جزء آن ننموده داخل در نماز شد یا اتمام
نماز کرد باید اعاده وضو و نماز کند اگر چه جهلا یا نسیانا چنین کرده باشد و
هم چنین اگر یکی از وضو فراموش کند **مسئله دویم** اگر قبل از اتمام وضو
شک کند در شستن یکی از اعضا وضو یا جزئی از اجزای عضوی داخل در بعض عضو
شده یا مظنه کند بشستن یا نشستن در همه صور باید عود کند و آن عضو
یا آن جزء مشکوک را بشوید مادام که موالات فوت نشده باشد و هم چنین است
حکم مسح چنانچه در حال مسح پا شک در مسح سر یا شستن دستها [illegible]
یا بعض اینها باید عود کند و مشکوک را بجا آورد تا آخر بشرط موالات و اگر [illegible]

مذکور بعد از فراغ از وضو باشد پس اگر بعد از رفتن از محل وضو بجای دیگر باید این دخول در عمل دیگر مطلقا باشک نماید در وظیفه عضوی باین عضوی از وضوء بی‌شبهه واجب نیست عود کردن و اگر در محل وضو باشد لکن بعد از فراغ از اعمال وضو است اظهر عدم وجوب عود و احوط عود است خصوص در زمان متصل بزمان وضو که وجوب عود در اینصورت قوی است بدانکه حکم بعود بوظیفه عضو با جزء آن در غسل جاری نیست پس هرگاه داخل در عضو متاخر شد عود نمیکند

مسئله سیم اگر شک باطن در شرطی از شروط خارجه باشد چون مطلق بودن آب یا اباحه آب و مکان یا طهارت آب و محل پس بعد از تجاوز از محل آن و داخل شدن در عمل دیگر اعتناء بشک مذکور نمیکند چنانچه در حال شستن دست چپ شک در طهارت دست راست یا رو کند پس عود نمیکند لکن اگر یقین بنجاست دست راست داشته از جهت نماز باید از اظهر کند **مسئله چهارم** اگر شک یا ملاحظه کند در اصل وضو گرفتن بعد از آنکه از نماز فارغ شده باشد اعتناء بشک مذکور نسبت باین نماز نمیکند بلکه چنین است اگرچه در بین نماز شک کند اگرچه احوط در اخیر اتمام پس استیناف نماز است با تجدید وضو و اما نسبت بنماز دیگر پس اظهر و احوط لزوم تجدید وضو است و هم چنین سایر عبادات مشروطه بطهاره که باید تجدید کند **مسئله پنجم** اگر پیش از وضو یا غسل یا در بین آن شک داشته باشد در وجود مانعی در بدن که منع از وصول آب بظاهر بشره نماید لازم نیست تفحص از آن تا علم بنبودن آن بهم رساند حتی در صورت مظنه بوجود مانع اگرچه احوط خاصه در صورت مظنه اعتبار تفحص است و اگر چنین مظنه باشد بعد از اتمام وضو نماید بی‌شبهه اعتنا بآن نمیکند و اگر بعد از وضو چیزی در بدن ببیند و شک داشته که آب بزیر آن رسیده یا نه اعتنا نمیکند اگرچه مظنه

کند

کند که نرسیده لکن احوط اعاده است و اگر شک در حال شستن یا قبل از آن است که تحصیل علم برسیدن آب در زیر آن نماید و الا وضو یا غسلش باطل است بلی اگر ... کند تحصیل یقین را تا بعد از فراغ از وضو پس با احتمال رسیدن آب در زیر آن اعاده لازم نیست اگرچه احوط است و اگر ببیند چیزی را که مانع است پس اگر یقین کند که پیش از شستن محل بدن بوده باید اعاده کند و اگر احتمال دهد که بعد ... اعاده لازم نیست چه تاریخ هیچیک را نداند یا تاریخ احدهما را داند لکن در صورتیکه زمان وجود مانع را بداند و زمان وضو را نداند و احتمال تاخر آن ... و هذا احتیاط شدید در تجدید وضو است **مسئله ششم** اگر بعد از وضو شک کند در عروض ناقض آن اعتنا بشک نکرده خود را با وضو داند و اگر عکس که بعد از عروض حدث شک در وضو گرفتن نماید خود را محدث داند وضو بگیرد مگر آنکه دو عادل در صورت اول شهادت دهند که بعد از وضو محدث شده و در صورت دوم با وضو داند و بقول عدل واحد اکتفا نمیشود چه جای غیر عادل اگرچه متعدد باشند **مسئله هفتم** اگر بداند که وضو گرفته و حدث از او صادر شده و تقدم و تاخر احدهما معلوم نباشد حتی شهادت عدلین پس باید وضو بگیرد مگر آنکه بملاحظه خارج معلوم کند تاخر وضو را مثل آنکه بداند که این وضو را رافع حدث بوده و این حدث ناقض طهارتی که داشته بوده یا بداند که قبل از این وضو حدث با وضو بوده که در این صورت خود را با وضو داند و هم چنین اگر بداند که قبل از این محدث بوده لکن ... بعد از آن واقع شده و هکذا این صورت که بجناب کردن علم بحالت متاخره خود بهم رساند **مسئله هشتم** ایجد در این مسائل یاد نمودیم در صورتی است که شخص بر حالت معتدله متعارفه باشد و اگر کثیر الشک یا کثیر الظن باشد یا لقلقه بشد

باطن خود نمیکند و این شان با مظنه را معلوم فرض میکند چنان فرض میکند که شک
نکرده پس در مسائل مذکوره همه جا حکم بطهارت خود و صحت نماز و علم تجدید بعد وضو از
برای نماز دیگر میکند بلی در مسئله سادسه در جائی که یقین بحدث داشته شک
در وضو کرده پس نماز اگر احتمالات تشکیک در وضو بعد از وضو بسیار واقع میشود
اقوی این است که بنابر وضو داشتن گذارد خصوص در صورتیکه تکرار وضو موجب
عسر و حرج باشد که باز شک در وضو خواهد کرد بدانکه حکم غسل حکم وضو است در جمیع
مسائل مسطوره مگر در آنچه در مسئله دوم مسطور است چنانچه اشاره شد **باب سیم**
از طهارة مشتمل در غسل جنابت است و در آن چند فصل است **فصل اول**
در سبب جنابت و تعلق حکم غسل است بدانکه سبب جنابت در شرع منحصر است بدو چیز
اول انزال و در آن چند مطلب است مطلب اول مراد با انزال بیرون آمدن منی است
از جای زن یا مرد یا موضع دیگر با انسداد موضع طبیعی ایشان در اصل خلقت یا بالعرض
چه در بیداری یا در خواب چه بخودی خود یا بسبب ملاعبه و ملامسه و تقبیل و نظر
و نحو اینها و قول بعدم جنابت زنان بمحض انزال ضعیف است چنانچه قول بحصول
جنابت با انزال از غیر موضع معتاد مثل اینکه اتفاقا و احیانا از سوراخی که در آلت مرد
یا در بیضتین یا پائین تر از پیش بیرون اید نیز ضعیف است اگرچه احوط است و
شرط نیست که از بالغ بیرون اید بلکه خود علامت بلوغ است و خنثی اگر مرد یا زن
او نظر بامارات شرعیه ظاهر است اشکالی نیست و اگر خنثی مشکل است پس اگر معتاد او
شده خروج منی از یکی از آلت مرد و زن او بلکه از موضع دیگر پس جنب میشود بخروج
منی از این موضع معتاد والا در ظاهر جنب نمیشود الا بخروج منی از هر دو آلت خود
اگرچه احوط غسل کردن است بخروج منی از یکی از دو آلت لکن از جهت نماز و نحو
آن در صورت محدث بودن او بحدث اصغر وضو هم باید در شکستن غسل با بحدث

اصغر

اصغر بهر که خروج منی نیست بلکه احوط هم نیست بلکه خلاف احتیاط است حکم بجنابت
نمیشود با عدم یقین بخروج منی اگرچه مظنون شود هرچند که با مظنه باشد برای
محدث بحدث اصغر احوط جمع میان وضو و غسل است **مطلب دوم** بدانکه منی در
غالب احوال از برای اکثر خلق معلوم است و اگر تشخیص آن بسبب مرض و ضعف یا
و نحو آن در اینکه آنچه خارج میشود منی است یا غیر آن بسبب صحت و بیهوشی و نحو اینها مشتبه
شود در آنچه خارج شده که منی است یا نه پس اگر مرد صحیح است باید اعتقاد داشته باشد
بطریق شهوت یا جستن بدن بیرون اید و هم چنین در زنان چه بیمار و ضعیف باشند
یا نه که در این دو مورد خارج شده جهیدن آن نیست و اما مرد مریض خالی از ضعف بدن
پس علاوه بر این معتبر است جهیدن آن که بقوه بیرون افتد و بعضی اعتبار کرده اند
که بوی شکوفه خرما و خمیر نرم و سفیدی تخم مرغ داشته باشد لکن دلیل بر این نیست
بلی اگر باین نشانها علم حاصل شود حکم میشود بمنی بودن والا فلا اگرچه با مظنه اولی
احتیاط بشستن آن و اتیان بغسل و وضو هر دو نمایند اما خنثی مشکل پس بدون
جهیدن حکم بمنی بودن آن و جنب شدن او نمیتوان کرد مراعات احتیاط در او بیشتر
مطلب سیم اما واجب است که خود شخص بنفسه یا رجوع کردن بغیر ملاحظه ما
مذکوره نموده تمیز دهد که این منی است یا نه اگرچه جایز است که بدون ملاحظه و رجوع
بنا بر طهارت و جنب نبودن خود گذارد تا زمانی که معلوم شود حال او احوط ملاحظه
یا رجوع است هرچند که لازم نیست بلی با شهادت عدلین بر منی بودن آنچه از او بیرون
آمده بنا بر منی بودن آن و خود میگذارد اگرچه خود علم بآن نداشته و اکتفا بعدل
واحد و غیر عدل نمیشود اگرچه مراعات احتیاط در هر حالی نیکوست حتی در سایر
احداث چه اصغر و چه اکبر **مطلب چهارم** هرگاه شخص در جامه یا بالباس مختص
خود منی بیابد و یقین بداند که از غیر نیست چه زن و چه مرد باید خود را جنب داند

وودر خنثی مشکل اشکال است زیرا که با علم بعنی بودن آن بعید اند که از هر دو آلت او
بیرون آمده یا از یکی بلی با معتاد شدن خروج منی او از یکی از دو آلت او اشکالی
نیست در هر حال لهذا احتیاط نکند و اگر مرد یا زن بیابد منی را در جامه یا لحاف یا زیر
اندازی که غیر او هم آن کسان که احتمال بودن منی از او برود و استعمال آن جامه لحاف
مثلا کرده باشند پس هر یک که علم به بودن منی از خود نداشته بظاهر شرع خود را جنب
نداند و هر که علم دارد جنب است و علم احد یکی از ایشان بجنابت خود مستلزم علم
دیگری بعدم جنابت نیست چه میشود که هر یک خود را جنب دانسته دیگری را بر
خطا داند اگر هر یک احتیاط غسل جنابت کنند اولی است و بعد از معلوم شدن حال
و مشخص شدن جنب حاجت با عادهٔ غسل نیست و خروج منی از زن مثل وجود منی
در ثوب مشترک در استعمال است پس تا یقین نکند که منی از خود او است کلا یا بعضا
با علم دخول حکم بجنابت خود نمیکند **مطلب سیم** هر گاه مرد بعد از انزال پیش
از استبرا به بول کردن یا امتحان یا بعد دیدن بول و آنچه بعد از دخول در او غسل کند
پس از آن منی بیرون آید و احتمال برود که منی مرد باشد غسل لازم نمیشود اگر چه احوط است
غسل کند پس از آن بللی از او خارج شود که احتمال منی بودن تمام آن یا بعضی از آن
برود بظاهر شرع حکم بجنابت او میشود و اگر چنین بللی از زن بیاید چون زن
او استبرا نیست حکم بجنابت او بخروج چنین بللی نمیشود حتی تنکر جنابت او بخصوص
انزال او باشد از اینجا معلوم میشود که خروج چنین بلل از یکی از دو آلت خنثی مشکل
یا از هر دو آلت او موجب جنابت او نمیشود مگر آنکه معتاد او شده باشد خارج
شدن منی او از آلت مردی که در اینحال بعید نیست در لزوم غسل بجهت بلل مشتبه
بحکم مرد باشد اگر چه بعض همین حکم بر هر تقدیر او شوانیم کرد بهر حال غسل را ترک نکند
سبب دوم از اسباب جنابت وطی کردن آدمی است انسان دیگر را چه در قبل

بادودبر

بادودبر چه زن و چه پسر و چه مرد که سبب جنابت هر دو از واطی و موطوء میشود
اگر چه انزال منی نشود و در این مقام چند مسئله است **مسئله اول** مرا ز بودن
داخل کردن تمام حشفه است در قبل یا دبر تا موضع ختنه گاه اگر چه موطوء کوچک دیگری در دبر
خود داخل کند چه در بیداری هر دو یا خواب هر دو یا با اختلاف چه با رضای هر دو
یا اجبار هر دو یا با اختلاف چه با بلوغ و عقل هر دو یا صبا یا جنون هر دو یا با اختلاف
چه با اسلام و ایمان هر دو یا عدم آن در هر دو یا با اختلاف که در جمیع اینها واطی و موطوء
جنب میشوند اگر چه احکام تکلیفیه جنب چون واجب بودن غسل یا مستحب بودن آن بنفسه
یا بغیره و حرام بودن مکث در مساجد و قرائت سورهٔ عزائم و بخوان تعلق نگیرد تا آمدن
بلوغ و عقل و بر ترک آن عقوبت نباشد مگر بعد از بیداری و غسل صحیح نباشد
مگر بعد از اسلام بلکه ایمان و اقوی صحت غسل صبی ممیز است دون غیر ممیز و مجنون
اما مقطوع الحشفه پس جنابت او بدخول مقدار حشفه است تا ختنه گاه پس جنب نمیشود
با دخال کمتر از این اگر چه دخول صادق آید هر چند که احوط غسل است و موقوف
نیست جنابت او با دخال تمام باقی مانده از آلت اگر چه مشهور این است و اگر بعضی از
حشفه قطع شده دخول تا ختنه گاه کافی است و الا معتبر دخول مقدار سابق است **مسئله**
ثانیه بسا میشود که دخول سبب جنابت میشود در یکی از فاعل و مفعول مردو
چنانچه اگر مردی یا پسری ادخال ذکر خود در قبل یا دبر انسان باشد مرده کند یا یکی
از این دو یا زن ادخال ذکر مرد یا پسر مرده را در دبر یا قبل خود کند که جنابت و احکام
آن در زنده ثابت میشود نه مرده هر چند که از بعضی اخبار جنابت مرده موطوء
نیز مستفاد میشود و همچنین است بنا بر احوط اگر نکوئیم اقوی دخول در قبل یا دبر
حیوانات که واطی آن ترک غسل نماید چنانچه جمعی لازم دانسته اند بلکه بعضی در
ادخال ذکر حیوان در دبر خود نیز چنین فرموده اند اگر چه بعید است چون در اول

جماع و ایلاج و ادخال و وطی بعید بخلاف عکس بر هر حال فاعل چنین افعال
زاید احتیاط نماید اینها همه در صورت عدم انزال است والا با انزال در صحیح و نیز بی
خلاف و شبهه در حصول جنابت نیست **مسئله ثالثه** کاهی میشود که جنابت حاصل
نمی شود در هیچیک از واطی و موطوء چنانچه اگر خنثی مشکل دخول کند در قبل یا دبر
مثل خود خنثی اگر موطوء بوکر در در واطی دخول کند یا زجنابت ثابت نمی شود بسبب
احتمال زن بودن هر دو در واقع و هم چنین است اگر دخول کند در زن یا پسر و مرد
و هم چنین در عکس که یکی از اینها در قبل خنثی دخول کند اما اگر در دبر او دخول کند
پس در اینجا واطی و موطوء هر دو جنب میشوند اگر مردی دخول کند در قبل خنثی و خنثی
در دخول کند در قبل یا دبر زنی یا مردی جنابت محقق نیست در زن واطی و موطوء او
نیز جنب نشد ظن یا فتن منی بر ثوب مشترک که [illegible] خارج شده و اگر مرد یا پسر موطوء خنثی
بوکر دو در دبر یا قبل خنثی دخول کند هر دو جنب شوند اینها همه بر فرض این است که خنثی
را از دو قسم مرد و زن خارج ندانیم چنانچه مشهور است و الا حکم او غیر از احکام مذکوره است

فصل دویم در آثار جنابت و احکام متعلقه بجنب است و در اینجا نیز سه مطلب است

مطلب اول در آنچه حرام است بر جنب و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
حرام است بر جنب نماز چه واجب و چه مستحب چنانچه صحیح نیست بدون غسل یا تیمم
مگر نماز میت حتی در حال وجوب آن که حرام نیست بلکه صحیح است بدون غسل و تیمم
و هم چنین حرام است بر جنب طواف واجب بلکه طواف مستحب در حال التفات چون
طواف همان عبور خاص است در مسجد الحرام که بر جنب حرام است بلی شرط صحت است
در طواف واجب نه مستحب پس با التفات بجنابت طواف مستحب صحیح است و طواف واجب [illegible]
و نیز حرام است بر جنب در حال التفات دخول در صوم واجب و شرط صحت آن است

مسئله

مسئله دویم حرام است بر جنب قرائت هر یک از چهار سوره که سجده واجب دارند
الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرأ باسم ربک چه تمام آن و چه بعض آن حتی کلمه [illegible]
با نیت مشترکه و احتیاطا با سایر سور بقصد یکی از این سور **مسئله سیم** حرام است بر جنب
مس اسم الله بهر خطی که نوشته شده باشد بلکه بر روی طلا و نقره و غیر آن نقش
شده باشد یا بر روی لباس یا فرش و غیره [illegible] باشند بالجمله بهر چه صادق آید
نقش اسم خدا است اگر چه [illegible] اگر چه [illegible] و موضع
خط [illegible] باشد چون نقش مهرها که [illegible] بشکل خط [illegible]
و [illegible] موضع خط را خالی کنند که [illegible] موجود نباشد پس مس
حواشی آن که [illegible] مشکل است [illegible] و هم چنین است
دست مالیدن بر سطح مهر [illegible] که در آن خط کنده اند [illegible] بصورت خط لفظ
الله یا در سایر اسماء خاصه خداوند چون رحمن و اله السموات و الارض [illegible]
جایز است اظهر عموم است بلکه اقوی جریان حکم است در جمیع اسماء الله که [illegible]
غلبه اختصاص [illegible] از ذات مقدس داشته باشد چون خالق و رازق [illegible] و ممیت
و نحو اینها و ایا حکم مختص بالفاظ عربیه است یا در فارسی و ترکی [illegible] نیز جاری
اظهر و احوط عموم است و در الحاق اسم حضرت رسول [illegible] بلکه سایر ائمه [illegible]
بلکه سایر انبیا سلام الله علیهم نیز خلاف و اشکال است اقوی [illegible]
[illegible] نیز قوی است و در [illegible] احتیاط نمایند [illegible]
[illegible] بدست مس کنند یا لب یا سایر اجزاء بدن مگر در موی ریش و سر
بلکه [illegible] ناخن که [illegible] احتیاط خصوص در [illegible] ناخن
اجتناب است و اما در غیر آن که [illegible] اقوی [illegible] است **مسئله**
چهارم حرام است بر جنب مس خط قرآن و حروف آن [illegible]

یا مثل آنکه بقصد قران نوشته شده باشد بهر خطی که بوده باشد چنانچه در بسم الله
کذشت بلکه ظاهر اینست که شدّ و مدّ نیز از قران باشد و حروفی که نوشته میشود
و خوانده نمیشود چون همزهٔ وصل و الفی که بعد از واو جمع مینویسند بلکه نونی که بصورت
در کلمهٔ تنوین دار یا کلمهٔ بعد مینویسند مثل عزیر ابن الله یا خوانده میشود و نمی نویسند
چون واو داود و طاوس خصوصا اگر متعارف شود نوشتن آن پس تمام اینها از قران
میشوند اما اعراب و نقطها از قران نمیباشند مسئلهٔ پنجم حرام است بر جنب
مکث در مساجد چه بنشیند یا بخوابد یا بایستد و بعید نیست که بحکم مکث
باشد حرکت بسیار ضعیف و رو و رفتن در آن مگر اینکه جایز است که مرور کند
که از یک جانب داخل شود و از جانب دیگر بیرون رود مگر در مسجدین اعظمین مسجد الحرام
و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینهٔ منوره که در اینها مقداری که در زمان حضرت
از مسجد بوده عبور جنب حرام است حتی آنکه اگر در یکی از این دو مسجد محتلم شود
باید تیمم کند و بیرون رود و هم چنین اگر ملتفت جنب بودن خود شد در مسجد
یا العیاذ بالله متعمدا جنب شود در مسجد یا داخل در مسجد شود و اگر زمان
غسل کمتر از زمان تیمم باشد اظهر تقدیم غسل است بی حاجت بخروج چنانچه اگر
از جهة نزدیک بودن در مسجد یا غیر آن زمان بیرون رفتن کمتر از زمان مکث
بجهة تیمم یا غسل باشد بی غسل و تیمم بیرون رود و حایض و نفسا در مثل جنب است
در احکام مذکوره اما مشاهد مشرفه اظهر بودن آنهاست بحکم سایر مساجد و
احوط بودن آنهاست بحکم مسجدین در حرمت دخول نیز و مسئلهٔ ششم
حرام است بر جنب گذاردن چیزی در مطلق مساجد چه از لباس و بالاپوش
او باشد یا غیر چه بگذارد در مسجد یا از خارج بیندازد حتی بنا مانند سنگ را
مثلا بسوی مسجد و نوعی تا که حرمت باشد از وضع پس برداشتن بعد از

نفع

وهی لازم است [illegible] مساجد و حرمت دوم چنانکه آینده
و دو بیرون باشد تا اقرا است و قرینه نیست در حرمت وضع مانند آنکه در بیرون مسجد
بگذارد یا بر دیوار و بام آن یا بیندازد در آنجا اگرچه چیزی که باید آن را خارج
از مسجد باشد مطلب دویم در بیان چیزهائی است که مکروه است از برای جنب
و در این نیز چند مسئله است مسئلهٔ اولی مکروه است از برای جنب خواندن
قران غیر از سوره عزائم زیاده از هفت آیه و موکد است کراهت در زیاده بر هفتاد
آیه و بعضی زیاده بر هفتاد بلکه زیاده بر هفت بلکه مطلق قرائت قران را بر جنب
حرام شمرده اند و این ضعیف است بلکه اظهر استحباب است مطلقا لکن بنابر قول
در زیاده بر هفت آیه و همچنین است مرتبهٔ کراهت و نیز مکروه است از برای جنب
مس نمودن حواشی و مواضع قران که خالی از خط است بلکه مس جلد آن
مسئلهٔ دویم مکروه است از برای جنب خضاب کردن چه در موی سر یا ریش
یا در دست و پا چه بحنا و رنگ و وسمه بلکه مکروه است جنب شدن بجماع و نحو
آن در حال خضاب داشتن که جرم حنا و رنگ و وسمه در بدن و مو موجود باشد
و اما در حال باقی بودن خصوص رنگ اینها کراهتی نیست مسئلهٔ سیم
از جمله مکروهات از برای جنب خوابیدن بی وضو است و چیز خوردن و آشامیدن
قبل از مضمضه و استنشاق یا شستن دستها یا وضو گرفتن و آخر اولی است و جماع
کردن و عود بجماع بدون وضو و حاضر شدن نزد محتضر که در شرف وفات است و غسل
دادن مرده و داخل شدن یا او در قبر او و نماز بر او کردن و سجدهٔ شکر و تلاوت کردن
مطلب سیم غسل جنابت را بعضی واجب لنفسه دانسته اند اگرچه از جهة غیر
هم کاهی واجب شود لکن مشهور آن است که مقدمی لغیره است و واجب میشود کاهی بنذر و
و شبه آن و کاهی از جهة وجوب چیزهائی که صحت آنها مشروط بغسل است چون نماز

ردن

ودخول در روزه واجب بلکه بنابر احوط وگاهی واجب میشود در صورت
واجب شدن یکی از امور مذکوره در بحث اول که بر جنب حرام میباشد اگرچه
غسل را شرط صحت نمانند اینم مکروه بوده اراده بجا آوردن آنها را بر جنب
و بقصد امر و ثواب که بگوییم شرط صحت مستحب است پس باید غسل را قبل از امور
مذکوره بجا آورد در همان که باشد بقصد قربت مطلقه کافی است و نیت
وجوب بعد از واجب شدن مشروط بان است چنانچه در صوم پیش از فجر لازم است
از اول فجر تا شب بقصد وجوب میتوان کرد اما بعد از دخول در روزه پس غسل
شرط صحت تمام آن نیست اگر جنابت فراموش شد در شب یا احتلام در روز
باقی بماند روزه نقص ندارد اگرچه مهما امکن در تعجیل غسل اولی است **فصل سیم**
در کیفیت غسل و شرایط صحت آن و بیان مستحبات و مکروهات است پس باید بجا آورد
سه مطلب یاد کنیم **مطلب اول** غسل بر دو قسم میشود اول که احوط و افضل است
ترتیبی است و آن سه شستن است اول شستن سر و گردن و از باب مقدمه چیزی از
بدن را اضافه کند تا یقین به شستن تمام سر و گردن نماید **دویم** شستن تمام
جانب راست با اضافه چیزی از گردن و جانب چپ تا یقین کند به شستن تمام جانب
راست **سیم** شستن جانب چپ بنحو مذکور و میتوان مستغنی شد از شستن
اضافات مذکوره باینکه گردن را بعد از سر از جانب بالا بشوید بقصد زیر نافه
جانب راست و در نیت قرار دهد که تمام جا که در واقع گردن است از شستن سر
کردن محسوب باشد و ما بقی از جانب راست بقصد جانب چپ بشوید بطریق
مذکور لکن در این قسم جانب چپ را از گردن باید مکرر شسته شود جایز است که
فی نفسه مرتبه در آب فرو رود و در هر مرتبه قاصد شستن جانبی از سه طرفین باشد و
نوبت بلکه یک نوبت در آب فرو رفتن هم ممکن است با حرکت در زیر آب و قرار دادن

شسته

در غسل ارتماسی

شستن شدن جانب راست را بعد از سر و گردن [illegible] آن جانب چپ لکن احوط
اول است بنحو آنکه اول سه کف آب بر سر بریزد بقصد غسل آن بعد سر و گردن را
در آب فرو برد از باب تمام شستن آن پس سه کف به جانب راست بقصد شستن
آن بعد تمام جانب راست را در زیر آب کند از باب اتمام شستن جانب راست بعد هم
چنین در جانب چپ و بنحو آنکه غسل منزل لعابی کردن و جانبین و مابین [illegible]
راست و چپ را چون ناف و عورتین هر یک را مکرر بشوید یک نوبت بقصد تتمه
مقدم و یک نوبت بقصد جانب بعد از آن بدانکه شستن هر عضوی لازم است که آب
را به شستن رساند باید پس با یک آب جاری بر بدن شود هر چند بجریان ضعیف باشد
و مجرد تر کردن اعضا یا بعض آن کافی نیست و لازم است که آب را بجمیع اجزاء هر عضوی
برساند مثل بن موها و میان گوش و ناف و چینها که در بدن بهم رسد یا بر سری
بر پوستی متصل شود چون پوست خصیتین و زیر ناخنها اتفاقد که نمایان است
همه را بشوید و شستن خود مو واجب نیست و چرک بودن بدن ضرر ندارد مگر آنکه
زیاد باشد که خارج از متعارف غالب خلق باشد که باید چون موانع دیگر مثل
گل و موم و چرک غالب که نرفته همه را ازاله کرد اما شستن بواطن چون میان بینی و دهن
و چشم و سوراخ گوش پس لازم نیست بلی سوراخی که از جهت حلقه و گوشواره در گوش
میکنند هر قدر از آن که نمایان است باید بشستن و انگشتر و حلقه که در انگشت [illegible]
میکنند حرکت بدهند قسم دویم ارتماسی است و آن شستن تمام بدن است بفرو
رفتن در آب یکدفعه که در آن آب تمام بدن را فرو گرفته باشد و آن هم در غسل ارتماسی
اولی و احوط است لکن اظهر اکتفا به دفعه عرفیه است که بگویند یک دفعه در آب پنهان
شد پس قرار گرفتن پاها بر زمین در حال تخلیل مواضعی که آب به آن نرسیده بعد از قرار
گرفتن تمام بدن در آب ضرر ندارد اما فرو رفتن پا در گل قبل از آن یا قبل از دخول

سر در آب پس مشکل است اکتفا بهمین غسل و ازین مشکلتر که قاصد باشد همه بدن
زیر بودن اعضا یکی بعد از یکی در آب احوط و اظهر عدم اکتفا است ترتیبا و ارتماسا ولی
زیر رفتن در آب متصل باشد در تمام ما بینکه تمام بدن در آب پنهان شود و اینها اکتفا میشود
در ارتماس باینکه بعد از پنهان بودن تمام بدن در آب حرکتی بدهد و حتی انکه اگر سر و گردن
تنها خارج نشده هرچند که خلاف احتیاط است بلکه احتیاط در خارج بودن اکثر بدن است
و اینها کافی است که در زیر باران بند و آب ناودان و آب نهری که از بالا میریزد ایستاده
غسل ارتماسی کند چنانچه جمعی فرموده اند احوط و اظهر کافی نبودن است بلی اگر آب
نهر جاری باشد که در فرو رفتن در ان آب تمام بدن را احاطه کند بیک دفعه عرفیه
اکتفا باین اقوی است بدانکه لوازم و احکام غسل ارتماسی اگرچه در بسیاری موافق
غسل ترتیبی است لکن در پاره اختلاف دارند مثل اشتراط ترتیب اگرچه در اینجا هم
ممکن است بنا بر تدریجی الحصول بودن ارتماسی و مثل فراموش شدن شستن بعضی
از بدن بجهة وجود مانع یا غیر ان که در اینجا حکم میشود ببطلان غسل و اعاده ان
بخلاف غسل ترتیبی که همان موضع را شستن اگر در عضو اخر بود و دیگر چیزی نیست
و اگر در عضو اول یا دوم بود عضو بعد از ان را تا انتها میشوید **مطلب دوم**
در شرایط غسل است و ان چند چیز است اول نیت است بتفصیلی که در وضو گذشت
دوم ازاله نجاست نجاسات است از بدن قبل از غسل حتی در غسل ارتماسی بنا بر
احوط بلکه اقوی و در تطهیر هر عضوی بلکه هر جزئی از ان قبل از شستن ان از برای غسل
کافی است لازم نیست که تمام بدن را قبل از شروع در غسل تطهیر کند اگرچه احوط است
سیم طهارت آب چهارم ممکن مطلق بودن ان پنجم مباح بودن ان و حکم مشتبه بودن
آب بجنس دیگر یا مضاف یا مغصوب یا مشتبه بیکی از اینها مفصلا در وضو گذشت
ششم مباح بودن مکان غسل بلکه ظرفی که در ان میریزد و همچنین ظرفی که آب از ان

برمیدارد

برمیدارد در صورت انحصار هم اشکال ممکن است خود مباشر غسل خود شود پس اگر کرد
اب در دست غیر باشد چه آدمی چه غیر ان و بر بدن او جاری کند کافی نیست
در حال تمکن بلی اگر کند
ظرف و نگاه داشتن مثل بدو است در ان که اب بر بدن جاری شود ضرر ندارد و حرف
ایستادن در زیر باران یا ناودان یا نهر بعنوان هستم اینکه اب حرکت کنند ان معتبر
بقصد کنند در بدن یا عقل یا یکی از قوای او باشند الا صحیح نیست و اگر بعضی
یا جزئی از ان بجهة زخم یا شکسته بودن یا مجروح بودن ان معتبر باشد جبیره کند احکام
ان چون احکام تفصیلی در وضو گذشت نهم شرط است ترتیب در غسل ترتیبی بترتیبی
که در مبحث اول مذکور شد و معتبر ترتیب در اعضاء ثلثه است نه در اجزاء هر یک
باینکه از بالا به پایین شسته شود پس تمام هر عضوی را بهر قسم که بشوید کافی است حتی اگر
ابتدا از پایین به بالا بشوید هرچند که احوط ترک ان است اما موالاة در اعضاء
بلکه در اجزاء هر عضوی پس شرط نیست اگرچه اولی است در پی شستن است خاصه
در اجزاء بلکه کافی است بشوید در روز و شستن و بعض وقت و شوید در روز دیگر مگر در
لکن با مخالفت حکم ببطلان غسل نمیشود و هرگاه دخول وقت واجب در بین غسل بشود
وجوب ان قبل از وقت و بنیت استحباب نمودن در ان یا وجوب ان بجهة اشتغال ذمه
بواجبی که موقوف بر غسل است یا نیت وجوب در مبحث تفصیلی است که در وضو
گذشت بدانکه حکم شک در طهارت با یقین بجنابت یا بعکس یا شک در تقدیم و تاخیر
هر یک بعد از دخول در صلوة یا اطوار و یکون یا قبل از ان بنحوی است که در وضو
مذکور شد اما شک در تمام شستن عضو سابق بنحو صحیح هر عضوی چون که محل
طهارت و اباحه و مطلق بودن آب بعد از داخل شدن در شستن عضو لاحق
مثل وضو نیست که عود به عضو لازم باشد بلکه در اینجا اعتنا به شک میکند

مگر دستی در جزء هر عضوی بعد از داخل شدن در جزء پایین که باید عود کند

مطلب سیم در مستحبات و مکروهات متعلقه بغسل است یکی از آنها

استبرا است از برای کسیکه بانزال منی جنب شده باشد و این استبراء در حال ممکن
از بول کردن ببول کردنست بقدر یکه عرفا صادق آید بر آنکه چند قطره بول از او
بیاید که کافی نیست کفایت میکند از بول کردن اینکه بسبب طول مکث و حرکت
دادن عضو یا با انضمام استبراء از بول بجایی که یقین کند یا ظن متاخم بعلم بهم رساند
که چیزی از اجزاء منی در مجری باقی نمانده که عادة بر حصول فایده استبراء بعید نباشد
که استحباب هم بعمل آمده باشد اما فایده استبراء آنست که اگر بعد از آن بلکه بعد از
استبراء از بول چنانچه گذشت رطوبتی مشتبه الحال از او بیرون آید که احتمال منی بودن
آن بتمامه یا ببعضی از آن باشد بر آن رطوبت نجس است و نه حکم بنقض طهارة او و
اعاده غسل لازم و وضو در حق او میشود و اگر قبل از استبراء بعد از غسل چنین
رطوبتی از او بیرون آید بظاهر شرع حکم بجنابت او و نجس بودن این رطوبت میشود
بهر جا که ملاقات کرده باید بشست و اگر بعد از استبراء ببول قبل از استبراء بول غسل
کرده چنین رطوبتی بیاید پس اگر هیچ احتمال بول بودن آن کلاً یا بعضاً نمیرود چیزی
بر او نیست اگرچه احتمال منی بودن آن کلاً یا بعضاً باشد و اگر احتمال بول بودن هم
دارد اعادهٔ غسل بر او نیست بلی باید آن رطوبت را شسته وضو بگیرد اینها همه در صورت
اشتباه است اما اگر معلوم باشد منی بودن آن یا بول بودن آن کلاً یا بعضاً اگرچه
ممتاز از غیر آن نباشد پس بعد از تطهیر در اول غسل و در ثانی وضو میگیرد اگرچه
هر دو استبراء را بجا آورده باشد چنانچه اگر یقین داشته باشد که هیچ جزئی از آن
منی و بول نیست پس بر او نه شستن آنست و نه تجدید غسل و وضوء اگرچه هیچ
استبراء نکرده باشد و بالجمله استبراء از منی یا بول اگر معلوم شد بول بودن یا منی

بودن

بودن آن حکم آن بجا آورد و این فائده در خصوص استبراء مردانست نه زنان بلکه
در ایشان نه استحباب استبراء چیزی ثابت نیست نه در استبراء از منی در صورت انزال او
ببول کردن و نه در استبراء او ببول بغیر [illegible] لکن چون موافق
اعتبار و ظاهر بعضی از اخبار و کلمات جمله و صریح بعضی از علما ابراهیم نقض غسل ایشان
است در صورت انزال بدون استبرا ببول پس ترک استبراء نه نمایند بلکه مردان نیز ترک
ننمایند چون جمعی قائل بوجوب آن بلکه شرط صحت غسل دانسته اند اما خنثی مشکل
پس البته ترک استبرا نمایند خصوصاً از آلت مردی اگر انزال منی کند با اعتبار آن یا از
هر دو آلت و اگر بدون بول کردن غسل کند پس بلکل مشتبهی بر بعید البته ترک نماید
غسل نکند اما اگر معتاد مردی شود انزال او از غیر آلت مردی پس ظاهر آنست که بجای آن
اینها در صورتی است که جریان بول او از موضع انزال منی او باشد و الا غیر بول استبراء
مجری منی نماید و از جمله مستحبات غسل شستن دستهاست تا نیم دست یا که از مرفق
یک دفعه و افضل سه دفعه است چه آنکه از آب قلیل غسل کند یا در کثیر چه در غسل ترتیبی
و چه در ارتماسی و از جمله آن مضمضه و استنشاق است یک دفعه و سه دفعه افضل است
و از این جمله است مالیدن دست بر بدن در غسل ترتیبی از جهة تمام احتیاط در
رسانیدن آب بتمام بدن و شستن موها خصوصاً موهای کوتاه که از توابع عرف
بدن است و اینکه آب غسل بقدر یک صاع باشد در غسل ترتیبی
و این چهار مد است و گذشت که موالاة در غسل ترتیبی مستحب است و نیز مستحب است
که در اول غسل بسم الله بگوید و در حال غسل این دعا بخواند اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی
واجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و اینکه
هر عضوی را سه نوبت بشوید و اینکه بعد از جنب شدن تعجیل در غسل کند و با جنابت

نخوابد مگر باضطرار بودن یا نسیان و مکروهات غسل اینکه باب گرم شده با فتاب غسل
کند و هم چنین بابی که از جهت ماندن دیار در مکانی متعفن شده باشد و بودن
حیوان غیر ماکول اللحم و غیر آن چنانچه در وضو گذشت و نیز مکروه است که بول را عمداً
عمداً بعد از غسل باحتلال و مقدمات قریبه آن چون نجاستن آب بنشستن و در رملا
مکروهات مسطوره در وضو زیاده بر این است باقی ماند کلام در دو مسئله مسئله
اولی انکه اگر در بین غسل حدث اصغری عارض شود پس اظهر انکه غسل را تمام
کرده وضو بسازد و جایز است که غسل را از سر گرفته وضو بگیرد و احوط اینکه این
غسل را تمام کرده ~~[illegible]~~ ثانیاً اعاده غسل نموده وضو هم بسازد و در هر قسم
بلکه در هر غسلی غیر غسل جنابت یا حیض و نحو آن وضو لازم است و در اغسال غیر
رافعه حدث و غیر مبیحه چون غسل جمعه و زیارت و نحو آن ظاهر آنکه هیچ حاجت
باعاده غسل نباشد و وضو هم از جهت اثر غسل مر دو نیست بلکه از جهت بجا آوردن
چیزهاست که مشروط بطهارت است و این حکم در بدل غسل که تیمم باشد نیز جاری است
پس تیمم دیگر بدل از وضو بجا میاورد و در جائی که طهارت معتبر رفع حدث اکبر بغسل کردن
یا رفع اثر آن بتیمم نمودن باشد چون از جهت دخول در صوم واجب یا لبث در مساجد
هیچ حاجت بوضو و تیمم بدل از وضو نیست مسئله دویم اگر بر مکلف جمع شود
چند غسل اظهر آنستکه جایز است که هر یک را مستقلا بجا آورد چه آنکه یکی را تمام کرده
بعد از آن دیگری را بجا آورد و یا تشریک کند باینکه یک غسل را مثلا بقصد غسل جنابت
و یک عضو بقصد غسل حیض یا جمعه و یک عضو بقصد غسل زیارت بشوید و هم چنین
در جانب راست و چپ تا آنکه غسل تمام شود و اگر بخواهد که بیک غسل از همه اکتفا کند
پس اگر غسل را ضمیمی یا مبیحی چون استحاضه یا قاطع نشدن خون در میان نیست میتواند
که همه را در نظر آورد و تفصیلا یا اجمالا هر چه در ذمه اوست لکن مشهور آن است که این قرار

دهد این غسل از همه کافی است چه در فراغت ذمه و این جمع باشند یا این مسقط
از جمیع باشد پس چنین غسلی کافی است از همه اغسال و بعید نیست که در این صورت
اگر یکی را بتنهائی چون جمعه معین کند باقی هم که کافی از غیر او هم باشد اگرچه سوای ...
اگر غسل رافعی یا مبیحی در میان است چه جنابت و چه غیر آن پس بهر یک از آنها
نیت کند تفصیل جمیع یا اجمال جمیع یا یکی از آن معین عنها را در نظر آورد و در غسل مبیح
کافی است از جمیع لکن با وجود جنابت غسل جنابت را معین کند دیگری نمود نحو اقصد
و با بودن جنابت وضو هم لازم است اگر قصد کند به نیت ... اما است
اتمام غیر نیت بلکه بعید نیست که قصد قربت مطلقه هم کافی باشد در صورت و
جوب هم اما در صورت استحباب جمیع یا وجود مستحب در بین قصد قربت مطلقه کافی و باید

باب چهارم

از طهارت حدثیه در غسل حیض است و در آن مقدمه چند ...
مقدمه خون حیض خونی است که در غالب احوال بر غالب زنان مشتبه نیست مثل سایر
اقسام خون که از ایشان میاید و در غالب خون است که در حال خروج از فرج گرم
و بقوت بیرون میاید و این دو سبب سوزانندگی دارد و بجهت متعفن و بجهت رنگ
از شدت سرخی چون سیاهی مایل است و گاهی سرخ شده بلکه گاهی اشقر گردد بلکه
میانه سرخ و زرد و گاهی زرد است و خون استحاضه در رنگ عکس آن است که غالب
زرد و گاهی اشقر و گاهی سرخ بلکه گاهی سیاه است و هم چنین در سایر صفات بلکه
خون حیض است که سرد و بی قوه دشوار ندک غیر متعفن است و در مقام تمیز و
تخلف بعضی از صفات مذکوره در هر یک از این دو خون که اسباب تمیز را از آنها
خونهای دیگر هم هست چون خون بکارت و خونی که از زخم دیگر بسبب جراحت بارز
و ماده در باطن فرج یا رحم یا خون نفاس که در احکام کلا یا بعضا اختلاف دارند
پس باید که اسباب تمیز بعضی از بعضی مذکور شود تا در مقام اشتباه رجوع باید

کنند **فصل اول** اگر خون مشتبه میان دو نوع باشد حکم آن معلوم است اگر
مشتبه نباشد در دو نوع که در احکام محتاج الیها اختلاف نداشته باشند چون
خون جروح و قروح با خون بکر یا با خون بکارت و چون اشتباه خون حیض بخون نفا
س در غالب حاجت بتمیز نیست و اگر اشتباه میان دو نوع مختلف الحکم باشد چون
اشتباه حیض بخون بکارت یا بخون جراحت دیگر یا بخون قرحه یا اشتباه خون نفاس بیکی
از این خونها یا با خون استحاضه در همه این صور احتیاج بتمیز است و آیا تمیز دادن مادامی که ممکن
است لازم است یا نه صریح حکمی از علما در وجوب آن نیست چنانچه موافق ظاهر جمله اخبار است
در چند مورد بلکه جمعی تمیز دادن را شرط صحت عبادت دانسته اند پس هر گاه کسی نظر
باستصحاب و ثابت نبودن حایض بودن خود و ندیدن خون با احتمال این خونها عبادت
کند پس از آن معلوم شود که خون حیض نبوده بلکه خون بکارت یا جروح یا قروح بوده
بلکه استحاضه بوده فرض بجا آورده و وظیفه آن میفرماید که عبادت او باطل است اعاده و
قضا باید نمود و اظهر در نظر حقیر بطلان این قول و صحت عبادت است مگر آنکه تردید
در نیت داشته باشد که از این راه باطل است اما وجوب تمیز پیش بطلان عبادت اگر چه
دور نیست لکن اقوی خلاف آنست و امر اخبار از باب ارشاد و تعلیم طریق تمیز است
نه وجوب تعبدی با عزی بر هر حال طریق تمیز خون بکارت از حیض است که پنبه یا کهنه
داخل فرج گذاشته اندک زمانی که بر پشت بازی پنبه را بیرون آورده ببیند اگر خون دور
دور پنبه یا کهنه واقع است و وسط آن خالی است خون بکارت است یا احتمال خون جروح
یا قروح اگر در دور فرج از اندرون زخمی باشد بجهت خون حیض نیست و اگر خون تمام
آن را فرو گرفته بظاهر شرع خون حیض است با اجتماع سایر شرایط آن و اگر خون ندادن
باین طریق تمیز دادن مشکل است چون هر خونی که کم باشد اغلب کهنه یا پنبه میمالد
بهتر آنکه در حال این عمل بر پشت بخوابد و پاها را بلند کند تا فارغ شدن از آن

عمل و اگر احتمال خون استحاضه نباشد رجوع بقواعدی که در تمیز خون حیض و استحاضه ذکر
میشود نماید و اگر اشتباه میان خون حیض و خون جروح یا قروح است پس اگر نداند
که جراحت یا قرحه در طرف چپ است چه بداند که در طرف راست است یا نداند که در کدام
موضع است طریق تمیز آن است که بر پشت بخوابد و پاها را بلند کند و انگشت میان خود
یا انگشت دیگر بلکه پنبه یا کهنه در فرج خود داخل کند پس اگر خون از جانب چپ آمده
خون حیض است و اگر از جانب راست آمده خون جروح یا قروح است ولی تمیز در صورت بودن
قرحه یا جراحت در جانب چپ ثمری ندارد و در صورت در اصل وجود قرحه یا جراحت محل
اشکال است البته احتیاط در آن است نماید باینکه عبادت نماید یا بجا آوردن اعمال استحاضه (منه)
یا بقاعده از قواعد دیگر تمیز حیض دهد چنانچه بعد از گذشتن صد روز یا سایر شرایط
حیض بقانون حیض عمل کند و اگر اشتباه میان یکی از این خونها غیر از حیض و نفاس با خون
استحاضه باشد مثل آنکه یقین دارد که نفاس نیست بسبب بعضی از ولادت بعده و حیض نیست
بجهت نبودن شرایط آن مثل فاصله ده روز و خشک شدن یا حیض سابق یا در سن یائس بودن
پس تمیز استحاضه از خون بکارت همان نحو است که مذکور شد اما از خون قرحه و جراحت
تمیزی در شرع مقدس نرسیده اگر بقیمی بتوانند که تمیز دهند مثل صورت بودن
قرحه یا جراحت در اطراف فرج یا بکلفتی آن که از گذاردن پنبه و غیر آن معلوم میشود
بآن عمل کند و اگر معلوم نشود پس اگر اصل جراحت یا قرحه یقینی است اظهر آنست که در حکم
شرع مستحاضه نیست اگر چه احتیاط این است که عمل استحاضه کند و اگر اصل جراحت و قرحه
معلوم الوجود نیست پس احوط بلکه اقوی عمل استحاضه است چون در صورت نبودن جروح و قروح
نفاس موافق ظاهر اخبار اصل بودن استحاضه است و سایر صور اشتباه چون بسیار کم اتفاق
میافتند مثل اکثر از مسائل حیض و استحاضه پس نقل مسائل آن و ذکر احکام آنها مناسب
وضع این مختصر نبود بلکه باعث تشویش اذهان عوام خاصه نسوان میشد لهذا ترک

در حیض

نموده اکتفا باید کرد مسائلی که کثیر الحاجة غالب الوقوع است نموده‌ایم **فصل دوم**
در شرایط حیض و آن چند چیز است **اول** آنکه بالغ باشد زنان بیرون آید پس بالغ
اگر از مرد ببیند هر چند بصفات خون حیض باشد بلکه فرض شود که معتاد الوقت نیز بعد
شود آن حیض نیست بنابر این خونی که از خنثی ملحق بمرد یا خنثی مشکل آید خون
حیض نیست دوم آنکه از موضع طبیعی یا از غیر طبیعی با انسداد طبیعی بیرون آید پس خون
با اعتیاد از مرد و بباید سیم آنکه در اول حیض از باطن خارج شود اگرچه بعد از آن
در اندرون فرج موجود باشد چهارم آنکه سن خون بیننده معلوم باشد که کمتر از نه سال
پس نامعلومیت آن خون حیض نیست اگرچه بصفات حیض باشد بلکه فرض اعتیاد وقت
و عدد در این سن شود بنابر ظواهر اخبار و فتاوی اصحاب اگرچه بر فرض اجتماع صفات
و عدد بی شبهه نیست تردد در وجوب غسل است بچنین خون بعد از بالغ شدن بلکه
صحة غسل قبل از آن و اشکل از این صورت است که چنین خون را قبل از تمام نه سال
بعد از بلوغ با احتلام ببینند اگرچه ندیدم کسی متعرض این شده باشد لکن حکم بحیض
بودن آن بعید نیست و اقوی از این حکم بحیض بودن چنین خون است در حق کسیکه
سن او معلوم نباشد بلکه استاد اعلی الله درجته در صورتیم که صفات حیض در خون
زن مجهولة السن نباشد لکن بیقین برسد که خون حیض است شهادت زنان و نحو
آن حکم ببلوغ این زن و خون حیض بودن این خون بظاهر شرع فرموده و این قوی است
بدانکه در هر فرضی که حکم بحیض بودن خون با معلوم نبودن تمام نه سال نکردیم حکم
باستحاضه بودن آن میکنیم بلوغ در استحاضه شرط نیست اگرچه اکثر تصریح باین نفرموده
اند پس در غیر قبله بعد از بلوغ غسل باید بکند اگر قبل از آن غسل نکرده و اگر کرده
باز احوط اعاده غسل است شرط پنجم آنکه در قرشیه که معلوم از ایشان ملحق سازند
اگرچه عباسی و اموی باشند بلکه غیر سادات چون بنی امیه اگر مشخص شوند و هم چنین

بلغ

[illegible] باشد [illegible]
گذشته و در حوالی ایشان [illegible] که گذشته خون [illegible]
[illegible] اگرچه بصفات حیض [illegible]
[illegible] اخبار [illegible]
که حکم حیض [illegible] بعید نیست [illegible]
اقوی از این صورت [illegible]
و [illegible] که [illegible]
تنها [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] زنان [illegible] تولد [illegible]
اظهر [illegible] بسبب [illegible]
مطلق [illegible] بدانکه [illegible]
حکم باستحاضه [illegible] استحاضه باشد [illegible]
[illegible] بیرون آمدن خون تا آخر قطع شدن [illegible]
[illegible] دو روز [illegible] خون [illegible]
حیض باشد و [illegible] در این [illegible] اول آنکه [illegible] متصل باشد [illegible]
[illegible] سه روز [illegible] ده روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
اکتفا [illegible] چنانچه [illegible] ببیند [illegible]
[illegible]

نظر

نیست یعنی که از ... شب خون ... می‌بیند و مستمر باشد تا غروب روز دهم همه حیض است

مثل آنکه نصف روز ... زیاد شود ... از سه بیش است و احتیاط مراعات سه شب است تا این سه

روز که اگر از صبح خون آمده است روز چهارم را هم داخل کند شرط نقصان این که تمام

خون واقع در طرفین ده روز یا کمتر تا سه روز واقع شود پس هرچه از خون که در زیاده

بر ده واقع شود از حیض نیست لکن در این تفصیلی است که در طی اقسام حائض مذکور

میشود در بیان امور معتبره در دو زمینی است که در سابق مذکور شد و بعد از آنکه

معنی حیض و شروط او را دانستی بدانکه در غالب در خصوص حیض بجهة اختلاف احوال و احکام

آن چنانچه مذکور میشود چند قسمند و ما از جهة سهولت اخذ مسائل از این کتاب

فصل سیم

اقسام غالبه از آنها را در ضمن چهار قسم در فصول که مذکور میشود یاد کنیم

یکی از اقسام حائض ذات العاده است و آن زنی است که بعد از آنکه حیض از برای او عادت

بهم رسیده باشد و عادت حاصل میشود به تکرار حیض آمدن او در دو ماه متوالی به یک نحو

در دو دفعه و از اهل این قسم چهار طایفه‌اند یکی از آنها ذات العاده وقتیه و عددیه است

که در وقت و عدد موافق حیض او مکرر شود مثل اینکه در هر ماهی در اول آن مثلا

یا در وسط آن یا در آخر یا در غیر این ... می‌بیند بعدد موافق که در هر دو سه روز

یا ده روز یا غیر این اتفاق افتاد دوم ذات العاده وقتیه است بدون عددیه که اول زمان

عاده او در هر ماهی موافق است که عینه مثلا در اول ماه خون می‌بیند یا هفته در روز

دهم و خون می‌بیند لکن در عدد روز موافق نمی‌بیند چنانچه در یک ماه سه روز و در ماه دیگر

بیشتر می‌بیند سیم عددیه فقط ذات العاده وقتیه فقط است لکن آخر زمان حیض او همیشه موافق

مدام اول مثلا در هر ماهی روز دهم آن یا الاست لکن در یک ماه از اول آن خون می‌بیند

یکماه در سیم یا ششم آن خون می‌بیند چهارم عکس دوم است که ذات العاده عددیه است

بدون وقتیه که در هر ماه سه روز یا پنج روز یا هفت روز خون می‌بیند لکن یکدفعه

دو دفعه

در احکام حیض

در همه اوقات ماه است یک دفعه در ... و ممکن است توجیه کلام در اینجا

بیان حسن ... عادت ... آنکه معتبر است در همه اقسام ذات العاده چه عددیه و چه وقتیه

عادت و چه در غیر آن که دیگری در این بین فاصله نشود که اگر فاصله شود مثل

عاده است ... که در اول هر ماه خون می‌بیند و در وسط ماه آن

اما فاصله شدن نفاس ضرر ندارد مثل فاصله شدن استحاضه ... آنکه حصول

عاده بعد چه در عادت وقتیه و چه در عددیه و وقتیه بلکه حصول در ...

چنانچه بر ... دم و انقطاع آن میشود از قراری که گذشت هم چنین حصول عادت

هر یک از این سه قسم بتوافق صفات خون در چند روز متوالی در هر ماهی میشود

مثلا زنیکه بیشتر از ده روز خون می‌بیند چه با استمرار خون و چه با انقطاع

اگر در پنج روز اول هر ماهی خون او بصفات حیض باشد و باقی بصفات استحاضه چنین

زنی ذات العاده وقتیه و عددیه است و هم چنین اگر در هر ماهی پنج روز از خون

او بصفات حیض باشد و باقی بصفات استحاضه لکن با اختلاف وقت چنین زنی ذات

العاده عددیه است و اگر در هر ماهی در اول آن خون او بصفات حیض است لکن

در یکماه سه روز و در یکماه پنج روز چنین زنی ذات العاده وقتیه است و ... دیگر

از باب عمل بر روایت چنانچه می‌آید در صورت استمرار خون بصفت زنی اول هر ماهی

حیض خود قرار دهد پس تکرار استعمال باعث ذات العاده بودن او از قرار مذکور

نمیشود بلکه چنین است ... تکلیف او رجوع بعادت اقربا خود است پس ذات العاده بودن

اقربای او باعث ذات العاده بودن او نیست هر چند که تکلیف او رجوع باینها باشد ...

بعد از این مذکور میشود که ... پاکی هر که ... ده روز ... و خونی که هر دو از باب حیض

محسوب باشند این دو خون با آن ... همه حیض واحد متصل محسوب پس هرگاه این

حالت در چند ماه مکرر شود مثلا در هر ماهی در اول آن چهار روز خون می‌بیند

پس یک روز یا بیشتر پاک است پس دو روز خون می‌بیند یا بیشتر تا ده روز دیگر
ضبط می‌شود و در ماه دیگر هم بر همین سیاق طهر اینکه حیض زن ذات العادة است
مثل از اینکه همه را خون می‌بیند و هر یک از سه قسم عادة با اختلال ممکن الحصول است
چنانچه [illegible] ظاهر است **مطلب چهارم** آنچه عادة بسیطه می‌شود گاهی
مرکبه می‌شود چه در وقت و چه در عدد مثلاً اگر زن در دو ماه یا سه ماه در اول
هر ماهی پنج روز خون می‌بیند پس از آن در دو ماه یا سه ماه از اول هر ماهی هفت
روز خون می‌بیند بعد از آن باز در دو ماه یا سه ماه از اول هر ماهی هفت روز
خون می‌بیند و همچنین این ذات العادة وقتیه و عددیه است لکن یک قسم از عادة
که باید همیشه در دو ماه یا سه ماه حیض خود را از قرار پنج روز اول آن قرار دهد و
همچنین به همین سیاق در ماه‌ها تا بعد و این ذات العادة مرکبه [illegible] و همچنین در وقتیه
تنها یا عددیه تنها و تصور این مثال ظاهر است و گاهی می‌شود که ترکیب با اختلاف نحو
باشد چنانچه در زمستان همیشه عادة او پنج روز از اول هر ماهی باشد و در تابستان
در کمتر یا بیشتر بلکه گاهی با اختلاف مکان منزل هم می‌شود مثل ییلاق و قشلاق و نحو
آنچه در وقتیه و عددیه یا وقتیه تنها یا عددیه تنها **مطلب پنجم** مستفاد از ظاهر
کلام اکثر و صریح بعضی اینکه مراد از ماه که به تکرار خون در دو ماه یا بیشتر عادة متحقق
می‌شود داخل آن سیزده روز است پس به تکرار اتفاقاً [illegible] واحد [illegible] عادة حاصل
می‌شود اگرچه در یک ماه هلالی واقع شود مثل اینکه سه روز خون ببیند بعد ده
روز پاک باشد [illegible] سه روز خون ببیند پس ده روز پاک باشد و [illegible] تفصیل
مبنا حصول عادة به عدد [illegible] حیض و حصول آن به وقت داده‌اند و اول را ممکن و ثانی را
غیر ممکن شمرده‌اند اظهر قول دوم است پس در اینجا نیز هر یک از سه قسم ذات العادة
متصور می‌شود بسبب تکرار دیدن خون در دو وقت و دو عدد موافق در یک ماه

مدارک **مطلب ششم** بدانکه در حصول عادة بعدد در هر یک از اقسام مذکوره
توالی دو دور [illegible] تمام معتبر است نه در بعض [illegible] چون [illegible] پس اگر یک دفعه
پنج روز [illegible] ببیند منافی حصول عادة نیست چه زن ذات
العادة عددیه است [illegible] روز [illegible] نیست بلکه [illegible]
[illegible] یا کمتر [illegible] عادة [illegible] نیست چه [illegible]
در اول واقع شود [illegible] در [illegible] عادة وقتیه و عددیه
که ظاهر [illegible] ذات العادة [illegible] اصل حصول
عادة [illegible] پس اگر بعد از حصول عادة و استقرار آن [illegible] اتفاق [illegible]
منافی قرار عادة و احکام آن نخواهد بود **فصل چهارم** در بیان احکام [illegible]
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در [illegible] عادة وقتیه و عددیه است و حکم او این است که بمجرد
دیدن خون در زمان عادة خود خود را حایض داند [illegible] عبادة نماید چه [illegible]
موافق صفات خون حیض کلاً یا بعضاً باشد یا نباشد بلکه اگرچه [illegible]
استحاضه باشد و فرقی نیست که در اول زمان عادة خون ببیند یا در [illegible]
بلکه اگر یک روز یا دو روز قبل از زمان عادة خون ببیند باز ترک عبادة می‌کند
و این [illegible] در یک دفعه یا دو دفعه یا بیشتر با اختلاف عدد ایام [illegible]
استقرار عادة و باعث [illegible] الحکم آن نمی‌شود [illegible] تقدم آن [illegible]
قرار عادة و زمان آن منقلب می‌شود [illegible] مثلاً [illegible] در اول ماه خون [illegible]
[illegible] اگر دو دفعه یا بیشتر دو روز قبل از این خون ببیند ایام عادة [illegible] از ده
روز باشد و اگر ایام عادة [illegible] پس [illegible] که [illegible] زیاده [illegible]
از حیض بدانند پس در صورت استیعاب خون تمام [illegible]
استحاضه [illegible] عبادت ترک کرده [illegible] عادة [illegible]

کرد این صورت دو روز آخر را استحاضه بداند **مطلب دوم** احکامیکه
در ذات العادة وقتیه و عددیه مذکور شد در ذات العادة وقتیه فقط که اول
زمان عادة او مضبوط است نیز جاری است و یکی از احکام هر دو صنف آنستکه
در بین ایام عادة اگر یک روز یا بیشتر خون منقطع شود چه از ظاهر و چه از باطن
باز این بیاض از حیض محسوب است و اما انقطاع از ظاهر فقط با جریان در باطن فرج
پس در هیچ مقام منافی حیض نیست چنانچه گذشت و این دو صنف در حکم آخر خون
مختلف میباشند این حکم صنف اول که ذات العادة وقتیه و عددیه است آنست که اگر
خون او از عادة مضبوط او بگذرد زیادتی را استحاضه داند اگرچه بصفات حیض باشد و خون
ایام عادة بصفات استحاضه باشد لکن بهتر او آنست که از یک روز تا سه روز استظهار نماید
یا بمعنی که تا سه روز بعد از گذشتن ایام عادة خود باز صبر کند و ترک عبادت نماید
در صورتیکه مجموع ایام عادة و ایام استظهار از ده روز زیاده نباشد چنانچه اگر
ایام عادة او نه روز باشد یک روز بیشتر استظهار نیست و در هشت روز دو روز
و در هفت روز سه روز بیشتر نیست و کمتر از سه روز جایز است مثلا کسیکه عادة
او هفت روز یا پنج روز است جایز است که یک روز یا دو روز دیگر استظهار کند
و بعد از ایام استظهار غسل پاکی از حیض میکند و عبادت میکند پس اگر باز خون
میاید عمل استحاضه میکند تا وقتی که خون باشد و با گذشتن ده روز عبادات غیر ایام
عادة خود را قضا میکند چنانچه میاید و این استظهار که مذکور شد در کسیکه عادة
او ده روز است هیچ جایز نیست و اصل استظهار واجب نیست لیکن احوط است حتی
در صورتیکه خون بعد از گذشتن ایام عادة بصفات حیض باشد احوط از این آنستکه
روزهای بر ایام عادة جمع کند میان عمل حیض و استحاضه باینکه ترک عبادت نکند و محرمات
حیض را هم ترک کند و اما صنف دوم که ذات العادة وقتیه فقط است پس در حق او

استظهار دیگر نیست بلکه لازم است که صبر کند بجهة احتمال حیض تا ده روز اگر پیش
از ده روز پاک نشود و تفصیل آن در مضطربه میاید **مطلب سیم** ذات العادة
وقتیه فقط که اول وقت عادة او متحقق و مضبوط است اگر خون او از وقت مضبوط او بگذرد
استظهار میکند چنانچه گذشت چون این صنف با صنف اول که ذات العادة وقتیه و عددیه
است در معلوم بودن اول وقت عادة خود موافقند اختلافی در اول آن دارند لهذا
در این صنف سیم اول زمان عادة و مقدم شدن خون از ایام عادة ممنوع نیست بلکه
حکم این در ابتدا حکم مضطربه است که میاید بلی اگر از زمانی که خون میبیند تا آخر زمان
عادة او که مضبوط است بیش از سه روز نباشد بمجرد دیدن خون باید خود را حایض داند
بلکه اگر بسبب تکرر حیض یا غیر این یقین داشته باشد که حیض او از سه روز زیادتر است
از چهار روز یا آخر زمان معین که او باید خود را حایض داند اگر از چهار بیشتر است از پنج روز کمتر
مطلب چهارم ذات العادة عددیه بنابر اظهر و اشهر ترک عبادة میکند بمجرد
خون دیدن در هر زمانی از ماه که اتفاق افتد خصوص اگر خون بصفات حیض باشد
لکن احتیاط آنست که تا سه روز ترک عبادت نکند بلکه بطریق استحاضه عمل کند تا سه روز
و غیر آن از عبادات اینجا اورده مرحبا ان جانب حیض نیز نموده مکث در مساجد و مس
کتاب الله و نحو آن از اشیاء محرمه بر حایض نماید و در این طایفه تقدم خون بر ایام عادة
منصوص نیست بلی تا آخر آن منصوص است پس استظهار سابق در اینجا نیز جاری نیست بخوبیکه
مذکور شد **فصل پنجم** در جمله دیگر از احکام ذات العادة است و در اینجا
نیز چند مطلب است اول آنکه ذات العادة هر گاه آنچه عادة او ده روز باشد
یا کمتر همین که قطع شود خون او در سر روز دهم از ابتدای حیض او یا پیش از این مدت را
حیض داند و هر چه روزه که در این مدت گرفته باید قضا کند اگرچه خون او مطلقا یا
در بعد از زمان عادة او اصلا هیچ بصفات حیض نباشد بلکه چنین است اگر در یک روز

یا دو روز

پاک و رود و دو بین ایام عادة او یا در بین ایام زائده بر ایام عادة او و یا مابین ایام عادة
و ایام زائده خون از ظاهر و باطن قطع شود که تمام این ایام حیض او خواهد بود **مطلب ۲**
اگر در بین این ده روز حتی در ایام عادة خون از ظاهر قطع شود و احتمال بدهد که از باطن
قطع نشده به همین قدر نباید خود را پاک بداند و جائز نیست بجا آوردن عبادت
بلکه استبراء نماید بان طریق که پنبه را کمتر داخل فرج خود کند و قدری
صبر کند پس بیرون آورد اگر خون آلوده است هر چند بقدر … پاک نباشد …
در … اگر … آلوده نیست پاک است غسل حیض میکند پس اگر باز خون بیاید
و پیش از روز یازدهم از اول خون حیض او منقطع شود باز … در روز
یازده غسل … از حیض کند اگر بعد از استبراء روزه گرفته قضا نماید بهتر آنکه در حال
استبراء راست بایستد و شکم خود را به دیواری یا … بچسباند و یکی از پاها را
بلند نگاه دارد تا درست مشخص شود که خون از رحم منقطع شده یا نه و اگر پیش از استبراء
مذکوره غسل کند با اعتقاد قطع شدن خون در باطن باطل … اگر استبراء یا با جهل
بمسئله یا عدم … پس از آن معلوم شود که خون در باطن بوده غسل باطل است
و اگر معلوم شود که … طاهر بوده صحت غسل است و هرگاه … از استبراء چون کوری
یا عدم تمکن از رجوع به پنبه یا عدم وثوق به پنبه که ظن هم حاصل شود یا تاریکی و ممکن نبود
از روشنائی … نکرده غسل نموده عبادت کند … بنا بر احوط … که حرام است
بر حائض تا یقین بقطع خون از باطن نماید یا آنکه … در تمام عادة ایام او … یا بگذرد
از اول حیض او ده روز … عادة غسل نموده اگر در این … روزه گرفته قضا آن نماید
مطلب سیم اگر خون از ده روز تجاوز کند … ذات العادة وقتیه و عددیه باشد …
ایام عادة … خود را حیض قرار دهد باقی را استحاضه محسوب بدارد پس قضا میکند
عبادات را که در ایام استظهار … بعد از انقضاء ایام عادة ترک کرده و هم چنین آن
عباد

دارد

ذات العادة وقتیه فقط که … از ایام عادة او معلوم است … که خون … در
ایام عادة موافق باشد با خون ایام عادة در صفات … حتی اگر خون ایام عادة به صفات
استحاضه و خون بعد از آن به صفات حیض باشد …
هر دو خون به صفات حیض باشند اگر فاصله ما بین دو خون بقدر اقل طهر که ده روز
شده باشد … این فاصله … باشد تا خون که به صفات استحاضه
روان باشد پس میتوان گفت که هر یک از این دو خون حیض مستقل قرار دهد …
هر دو صورت احتیاط … این است که تا سر … از خون دوم ترک عبادت …
این آنکه در تمام خون دوم که به صفات حیض است جمع کند ما بین عمل حیض و استحاضه که
با وظیفه استحاضه عبادت کند و اجتناب از محرمات حیض نماید پس اگر مکرر اتفاق
از برای زن اتفاق افتد با موافقت وقت و عدد در هر ماهی یا موافقت … پس
این زن در هر ماه هلالی صاحب عادة میشود یکی از سابق … یکی هم از
تکرار صفات خون حاصل شده چه این عادة … با عادة سابقه موافق باشد
عدد ایام … بلکه بعد از … هر دو عادة … از خون عادة ثانی
فرق ندارد در **مسئله** … ذات العادة وقتیه فقط که زمان اول زمان عادة او
مضبوط است … ده روز تمام ده روز را از حیض قرار میدهد …
در تمام آن … چه بصفت حیض یا صفت استحاضه باشد …
عمل استحاضه میکند و بعید نیست که حکم دو خون که هر دو بصفت حیض باشند …
خصوص … بصفت حیض باشد یا فاصله شدن ده روز …
… که بصفت استحاضه است در این … فاصله … چنان باشد …
العادة وقتیه و عددیه … که هر یک از این دو خون … حیض مستقل
داند بلکه میشود که تکرار و موافقت در چند ماهی این زن صاحب عادة باشد

دارد

بنحوی که گذشت مسئلهٔ سیم ذات العادة عددیه فقط با گذشتن خون و آن
ده روز همان عدد مضبوط را از اول خون دیدن حیض قرار میدهد و در زاید
عمل استحاضه میکند بنحوی که در ذات العادة وقتیه و عددیه گذشت و هم چنانکه اگر
فاصله شود میان دو خون ده روز یا زیادتر یا کمتر میان خونی که بصفت استحاضه
باشد که هر دو را حیض محسوب میدارد اگر سایر شرایط حیض در هر یک موجود باشد
لکن در اینجا این حکم در صورتی است که هر دو خون بصفات حیض باشند یا هر دو بصفات استحاضه
باشند بشرط خالی بودن فاصلهٔ زمان طهر ده روز یا بیشتر از مطلق خون مع ذلک
احتیاط در اینحال آنکه در خون دوم ترک نکند عمل حیض و استحاضه هر دو را و اگر
یکی از این دو خون بصفات حیض و دیگری بصفات استحاضه باشد همان خون بصفت
حیض را حیض و دیگری را که بصفات استحاضه است استحاضه قرار دهد و اگر احتیاط نماید در این
خون که بصفت استحاضه است بجمع کردن اعمال حیض و استحاضه بهتر است پس اگر خون اول
بصفت حیض بوده و خون دوم بصفت استحاضه اشکالی نیست و اگر عکس بوده و این زن
در خون اول که بصفت استحاضه بوده قرار حیض داده بود باید خون دوم را حیض قرار
دهد بعد از پاکی از خون دوم نماز و روزه که در زمان خون اول ترک کرده قضا
نماید و اگر عدد خونی که بصفت حیض است کمتر از عدد مضبوط ایام عادة این زن باشد پس
بقید اکمال آن عدد از خون متصل بآن که موافق با عدد ایام او شود همه را حیض قرار
دهد باز اگر خون باقی است استحاضه نماید و اشکال در صورتی است که یکی از دو خون
بصفت حیض لکن کمتر از عدد ایام او و متصل بخون دیگر هم نباشد و دیگری بصفت
استحاضه لکن موافق عدد ایام او باشد پس در این صورت حکم بترجیح مشکل است و حکم
بحیضیت هر دو هم بعید است پس بعید نیست که این بنده مخیر دانم در اینکه هر یک از دو
خون را که بخواهد حیض قرار دهد احتیاط در این است که در هر دو خون جمع کنند بین

اعمال

اعمال استحاضه و حیض چنانچه مفصلاً مذکور شد فصل ششم یکی از اقسام حایض
مبتدئه است و مراد بمبتدئه زنی است که از برای او هیچ عادتی برقرار نشده یا بجهة آنکه
اول خون حیض دیدن اوست یا آنکه اگر چه مکرر حیض دیده لکن بسبب اختلاف خونها
او در وقت و عدد هیچیک از اقسام عادة از برای او حاصل نشده و این اشهر است از آنکه
مبتدئه مختص باشد بزنی که اول حیض دیدن اوست و آن زنی که مکرر حیض دیده لکن
عادتی از برای او برقرار نشده داخل در اقسام مضطربه باشد بهر حال احکام مبتدئه بود
چند مسئله مذکور میشود مسئلهٔ اولی حکم مبتدئه در اول دیدن خون آنستکه تا
سه روز احتیاط نموده جمع کند میان اعمال حیض و استحاضه و بعد از آنکه در عرض این سه روز
خون آمد بعنوان استمرار اگر چه با صفات نباشد این نوع باشد خود را حایض بداند و بوظیفه
حیض عمل نماید اگر چه بعید نیست که بگوئیم از اول میتواند اقتصار بر وظیفه حیض
نماید خصوص اگر خون بصفات حیض باشد پس اگر قبل از تمام شدن ده روز یا سر ده
روز خون بکلی قطع شود تمام این مدت را از حیض بداند چه خون در همه مدت مستمر
باشد یا بعد از سه روز قطع شده باز در بین ده روز عود کند و چه تمام خون بصفت
حیض باشد یا استحاضه یا مختلف بلی اگر قبل از اتمام عشره قطع شود باید استبراء نماید
پس از آن غسل کند و کیفیت استبراء در ذات العادة گذشت مسئلهٔ دوم اگر خون
مبتدئه از ده روز بگذرد پس ممکن نیست که همه حیض باشد و همه هم استحاضه نیست باید
در تعیین حیض ~~ده روز بگذرد پس ممکن نیست که همه حیض باشد و همه هم استحاضه نیست~~
~~...~~ رجوع نماید بتمیز و ملاحظه صفات متقدمه در حیض و
استحاضه پس هر چه از این خون که مجموع آن در زیاده از ده روز واقع شده بصفات
حیض است حیض قرار میدهد و غیر آن را استحاضه بداند چه خون جامع صفات حیض
از اول این مجموع باشد یا از آخر آن یا از وسط آن لکن در این حکم معتبر است که خون

جامع

جامع صفات حیض بیش از سه روز متوالی مستمر نباشد پس اگر بعضی این ایام یا این
خون باشد دون سایر ایام همان حیض است و اگر چنین حول نباشد اگر در هر یک از
این سه روز صفت حیض در خون یافت شود باز کافیست در حکم بحیض آن اگر چه صفت
مذکوره در همه سه روز مستمر نباشد بلکه همین اصل خون مستمر باشد و در بیان حیض
گذشت که از برای صفات حیض شدت و ضعف است پس اگر بعضی از خون تا استمرار در
سه روز صاحب صفت شدیده باشد یا صاحب صفت ضعیفه مثل آنکه اول اسود
دوم احمر یا اول احمر دوم اشقر دوم اصفر حیض همان صاحب صفت شدیده است و
میشود که خون در بعضی از روزها بصفت [illegible] شده و در بعضی بصفت شدیده و در باقی
صفات استحاضه باشد مثل در سه روز سیاه و در سه روز سرخ بعد از آن تا آخر زرد
اشقر یا زرد باشد در این صورت شش روز اول حیض باقی استحاضه است بلکه میشود
در دو روز سیاه و در دو روز سرخ و در باقی همه زرد حیض او چهار روز اول است و
هکذا و شرط دیگر آنکه خونی که بصفات حیض است بیشتر از ده روز نباشد که اگر
بیشتر باشد حکم بحیضیت جمیع و حیضیت ده روز از آن هم نمیشود و از اینجا معلوم شد
شرط سیم و آن این است که تمام خون بصفت حیض بلکه تمام آن بصفت استحاضه نباشد
بلکه مختلف باشد در صفات تا آنکه بسبب اختلاف صفات بتوانیم بگوئیم خون صاحب
صفت حیض [illegible] و خون صاحب صفت استحاضه استحاضه است این مسئله [illegible] در صورتی که خون
[illegible] بیشتر از ده روز اگر صفات حیض در چند روز اول که خون یافت شود در
همین ایام عمل حیض کرده و تا آخر هم خلاف آن ظاهر نشود کلامی نیست چنانچه اگر در
اوایل علامات استحاضه بوده و بعد بصفات حیض شده از همین قرار هم عمل کرده باشد
کلامی نیست و اگر [illegible] عمل کرده ظاهر شود مثل آنکه در سه روز اول یا چهار
روز یا پنج روز مثلا خون سرخ بوده و [illegible] عمل حیض در این چند روز نموده

بعد از آن تا چند روز خون سیاه و [illegible] میشود که این خون حیض است
نه اول پس در این ایام ترک عبادت نموده بعد از پاکی عبادات ترک شده چند روز اول
را قضا میکند و بنا میشود که بسبب تمیز صفات در چهار روز یا پنج روز که
خون می دیده در همه ترک عبادت کرده غیر از سه روز آخر همه را باید قضا کند مسئله
چهارم در صورتیکه بسبب موجود نشدن شرائط اعتبار صفات نتوان تمیز خون
داد پس یا [illegible] در تمیز حیض خود از استحاضه رجوع کند بزنان از خویشاوندان خود
چه از جانب پدر و مادر باشند چون خواهران [illegible] و یا از جانب پدر تنها چون
عمه ها و از جانب مادر تنها چون خاله پس اگر ایشان ذات العاده باشند بهر قدر از ایام
عادت که باشد باید همان عادت ایشان را در وقت و عدد با امکان و الا در عدد اعتبار
حیض قرار دهد و اگر همه متفق نباشند در ذات العاده بودن رجوع بذات العاده از
ایشان مینماید و اگر متفق باشند در ذات العاده بودن لکن در مقدار عادت بحسب
وقت و عدد یا هر دو مختلف باشند پس رجوع میکند بغالب از ایشان اگر غلبه [illegible] باشد
نه آنکه یک نفر یا دو نفر در جانبی زیاده باشند که کافی نیست و فرقی نیست که این زنان
[illegible] باشند یا مرده و اگر احوال عادت ایشان بدست آید و هم چنین فرقی نیست
ما بین زنانی که [illegible] شهر باشند یا [illegible] باشند و با اختلاف بلد ایشان
[illegible] باشد [illegible] و [illegible] فرقی نیست [illegible] ایشان
[illegible] ایشان با انتساب صحیح شرعی باشد یا [illegible] است چه از جانب [illegible]
و چه از جانب ایشان [illegible] مسئله پنجم [illegible] علما رضی الله عنهم
[illegible] اند که مرتبه سیم [illegible] رجوع مبتدئه در معرفت حیض خود از استحاضه
رجوع بزنان هم سن او [illegible] از [illegible] غیر ایشان [illegible] عمل میکند
[illegible] عادت [illegible] ایشان یا غالب ایشان [illegible] و [illegible] بلد مبتدئه

وایشان نموده اند این حکم محل اشکال است بلی اگر باعث قوت مظنه و اطمینان شود
بعید نیست که صحیح باشد لکن مع ذلک احتیاط جمع کردن میانه وظیفه حیض و استحاضه را
در موافق ایام عادت ایشان ترک نباید اگر بتوانند موافق ایام عادت ایشان در بطن روایات
که میاید عمل کنند و اگر نمیتوانند مقدم این است که مطابق ایام عادت زنان هم سن یا یکی از
روایات که مذکور میشود حیض خود قرار دهد مسئله ششم باید دانست که مبتدئه را
لازم است که ترتیب مراتب مذکوره از رجوع بتمیز و رجوع بزنان خویشان و رجوع
بغیر ایشان از هم سن خود از زنان بنابر قول جمع مذکور بلکه در رجوع بروایات که مرتبه
اخیره است ترتیب مذکور عمل نماید پس با تمکن از مرتبه سابقه رجوع بمرتبه لاحقه ننموده اند
کوو بلکه ظاهر اکثر اصحاب اشتراط صحت اعمال او است از وظایف حیض و استحاضه برجوع
مذکور بترتیب مسطور پس اگر رجوع نکرده یا مطلقا ترتیب ننموده اعمال او صحیح نیست اگرچه
بعد معلوم شود که همان خون را که حیض قرار داده حیض بوده خون را که استحاضه قرار داده
استحاضه بوده اگرچه این بنابر مختار که صحت عبادت جاهل است در صورت مطابقه با واقع
تمام نیست پس اگر بعد از رجوع چند روزی را حیض خود قرار داده و بعد از استحاضه
بعد از ملاحظه تکلیف خود در مراتب رجوع مشخص شد که در واقع هم همان حکم بوده که
عمل کرده و بعد خاطره اش تکلیف و تربیت داشته عمل او صحیح است بلی اگر فلان ان ظاهر شود
بلکه مجهول الحال بماند اظهر و اقوی تکلیف بتدارک ما فات نماید و عبادات که ترک کرده.
قضا کند اما اگر فلان واقع شد صحیح بدانند هم چنین طهارت و بعنوان مسئله هفتم
بدانکه بعد از وجوب رجوع مبتدئه بزنان خویشان یا غیر ایشان و رجوع نمودن او بعید
نیست که بر آن زنان هم واجب باشد که بیان تفصیل احوال خود را از وقت عادت و عدد ایام
یا اعلام لکن اعتبار قول ایشان بدون حصول اطمینان از برای مبتدئه بلکه با عدم حصول
مظنه نیز محل اشکال است و با اطمینان سؤال از همه لازم نیست بلکه بدون سؤال هم

همین

همین قدر که اطمینان بهم رسید که عادت ایشان در فلان قرار است کافی است باید
دانست که رجوع باینها در تحصیل معرفت بعادت ایشان است نه عمل ایشان از اسباب تمیز
مثل عمل کردن ایشان بتمیز یا بزنان هم سن خود یا اختلاف ایشان با مبتدئه در سن بلکه
رجوع ایشان بخویشان خود که عرفا از خویشان مبتدئه محسوب نباشند چون اقارب
مادری خواهران عمه و خاله زادها مبتدئه که بسببیت از امور مذکوره باعث جواز رجوع
مبتدئه باینها نیست مسئله هشتم در صورتیکه خون مبتدئه از ده روز تجاوز
اگر بیاید و بکند در حال بعد از عجز از رجوع بخویشان یا اختلاف عادات غالب ایشان با عدم
وجود عادت از برای اینها لازم است که عمل کند بیکی از روایات که در مضطربه اشاره
شد و اشهر و اقوی تعیین روایت هفت است که در هر ماهی که خون را از ده روز بکند
و صفات در رجوع صحیح ممکن نشود هفت روز را از ایام خون خود را حیض قرار دهد و در باقی
عمل استحاضه نماید و در وضع هفت روز در اول بتا خون بلکه احوط آنست که اگر بتواند
اختیار کند عدد دیگر را که موافق عدد عادت هم سنهای او است بجهت خروج از شبهه خلاف جماعت
منفرد شود یا نقد در این مرحله احوط اختیار سه روز است در هر ماهی با التزام احتیاط
یا اینکه جمع کند بعد از گذشتن سه روز تا تمام هفت روز بلکه تا تمام ده روز و در همین
سه روز نیز بلکه تا آخر خون میان وظیفه حیض و استحاضه و غسل انقطاع حیض نماید
بعد از سه روز در آخر هر روزی یا هر زمان که حالت خون تغییر بیابد که باعث احتمال
قطع حیض محتمل باشد و هر زمان که تمیزی از برای او بهم رسد رجوع بتمیز نماید بلکه هر
زمانی که از برای خویشان او عادتی بر قرار شود رجوع بعادت خود میکند و هم چنین گردد
ماهی که تا از ده روز خون ببیند یا بر سر ده روز قطع شود حیض او همین است مگر اینکه
با فاصله نشدن ده روز پاک اگر خون ببیند خون دوم را استحاضه داند یا از ده
هر ماهی که از ده روز تجاوز کند باید عمل بروایات نماید فصل هفتم در مضطربه

و آن زنی است که اول ذات العاده بوده به هر قسم از اقسام او بعد از آن پس بسببی از اسباب
چون فاصله شده میان عمل و عنوان عادة مضبوطه محفوظه خود را فراموش کرده که بسبب
و ابه الا اصح ان وقت و عدد را او در نظر ندارد چنانچه وقت او در تمام ماه کم باشد و عدد
او هم از مرتبه شهود اعتماد داشته باشد و از اقسام مضطربه را او حکم او سب زن که بسبب
اختلاف خون او در نقد و مراتب عدد و مخلوط شدن حیض او با استحاضه عادة
مضبوطه او در هر قسم عادت که داشته خلل راه یافته که از دست او رفته باشد که
عادة او بر قرار است فراموش نکرده پس بنابر این که این قسم را هم از مضطربه شمرده میشود
که از دست رفتن عادة با اختلاف و اختلاط در فراموش کردن با هم باشد مثل اینکه ذات
العاده وقتیه و عددیه بوده حال از وقت بالمره فراموش کرده و عدد او با اختلاط از دست
رفته و مجمع کلام در این مقام بدینکه دو مطلب است مطلب اول که بدانکه حکم ناسیة العادة
که در فصل بعد می‌آید چون با حکم مضطربه در بسیاری مختلف است و اقسام این دو نیز با هم
متقاربند و متشابه‌اند لازم آمد که اولا اقسام هر دو را بیان کرده اشاره به تمیز آنها
از دیگری نمائیم و منشأ اقسام عارض شدن اختلاط و نسیان است بر ضبط عادة پس می‌گوییم
که اقسام متصوره مختلفه در حکم دو غالبیت و در دو قسم منقسم میشود اول آنکه ذات العاده
وقتیه تنها که ضبط اول حیض کرده بود آن وقت مختلط شده دوم ذات العاده وقتیه
تنها که آخر آن مضبوط بوده حال مخلوط شده سوم عددیه تنها عدد آن مخلوط شده چهارم
ذات العاده وقتیه و عددیه بعد از ضبط هر کدام مختلط شده هر این چهار قسم از مضطربه است
پنجم ذات العاده وقتیه و عددیه بوده وقت آن بالمره مختلط شده که هیچ در وقت سابق
خون نمی‌بیند لکن عدد آن مضبوط و بر قرار است و مثل او ... که گاهی اول حیض او
روز اول یا دوم از وقت سابق او است و گاهی آخر حیض او بکرات یا دو روز از آخر وقت
سابق او است ششم عکس این که عدد او مختلط لکن وقت او همان وقت سابق است لکن گاهی

و بیاد

و بیاد میرفته گاهی کمتر بشود از آنچه بود از قبل یا از بعد و این دو قسم اخیر از
اختلاط اگرچه از ذات العاده وقتیه و عددیه خارج است لکن اول این دو باز از ذات العاده
عددیه تنها و دوم از ذات العاده وقتیه تنها می‌باشد این شش قسم از اقسام مختلطه
تنها بوده و اما اقسام عروض نسیان تنها یا با اختلاط پس چهار است اول آنکه ذات العاده
وقتیه و عددیه وقت آن مختلط شده و از عدد او بالمره فراموش کرده دوم همین
فرض لکن عدد آن فی الجمله فراموش شده سوم از مضطربه و قسم چهارم از اقسام ناسیه
که میآید و اقسام عروض نسیان تنها اول ذات العاده وقتیه تنها که
اول وقت را بالمره فراموش کرده دوم همین لکن فی الجمله فراموش کرده که بعض
ایام عادة را در نظر دارد اما اول یا آخر یا وسط عادة بودن را نمیداند سوم ذات العاده
وقتیه تنها که آخر را بالمره فراموش کرده چهارم همین لکن فی الجمله فراموش
کرده پنجم ذات العاده عددیه تنها بالمره عدد را فراموش کرده ششم همین لکن فی الجمله فراموش
کرده و اول و دوم و پنجم از مضطربه است و سوم و چهارم و ششم از ناسیه است هفتم ذات
العاده وقتیه و عددیه بوده از هر دو بالمره فراموش کرده هشتم همین و وقتیه و عددیه
از عدد بالمره و از وقت فی الجمله فراموش کرده مثل اینکه اول یا آخر یا وسط
عدد که غیر اول و آخر است نهم همین لکن از عدد هم فی الجمله فراموش کرده دهم همین لکن از
وقت بالمره فراموش کرده عدد تماما مضبوط است یازدهم تمام عدد مضبوط از وقت فی
الجمله فراموش شده دوازدهم از عدد فی الجمله و از وقت بالمره فراموش کرده هفتم از
مضطربه باقی از ناسیه است از این اقسام از مضطربه و دوازدهم از ذات العاده و سیزدهم
از ناسیه است مطلب دوم حکم مضطربه آنست که در اول دیدن خون عمل استحاضه
کند بلکه احوط جمع میان استحاضه و حیض است تا سه روز مگر آنکه خون او به صفات حیض
باشد که میتواند ... حیض کند لکن احتیاط با جمع است پس از سه روز

با بودن خون عمل حیض کند و با قطع شدن قبل از تمام ده روز یا بر سر ده روز
همه را حیض داند و با قطع شدن در کمتر از ده روز استبرا میکند بنحوی که گذشت
و اگر پس از ده روز باز خون ببیند عمل استحاضه میکند مگر آنکه خون لاحق بصفات
حیض باشد بخلاف خون سابق که در این صورت خون لاحق را حیض قرار میدهد
و عبادات فوت شده در زمان خون سابق را قضا میکند مگر در صورتیکه
ما بین دو خون ده روز بی خون یا با خون بصفات استحاضه ده روز یا بیشتر
از آن فاصله شده باشد که در این صورت هر دو طرف را دو حیض قرار دهد بشرط
آنکه خون در هر دو طرف بصفات حیض و در وسط بصفات استحاضه باشد بالجمله
در فرض انقطاع قبل از ده روز یا بر سر ده روز باز عود کردن خون بعد از آن
و در صورت اتصال خون و استمرار آن بعد از ده روز باید متحیره رجوع کند به
صفات و تمیز دهد حیض را از استحاضه پس با امکان تمیز هر خون که بصفات
حیض است حیض و غیر آن را استحاضه قرار میدهد و با عدم امکان آن در اینجا
رجوع بزنان خویشان و غیر ایشان نمیکند مگر آنکه افاده اطمینان تام در تشخیص
حیض بنماید که بعید نیست عمل بان و با عدم حصول اطمینان یا عدم امکان رجوع بایشان
بلکه با اطمینان هم بنابر احوط باید رجوع کند بروایات چنانچه در مبتدئه مسطور
شد که احوط روایت هفت است و سایر احتیاطات که مذکور شد در اینجا نیز جاری
پس در هر ماهی که خون از ده روز میگذرد باید چنین کند و هر زمان که در بین
ده روز یا بر سر ده روز قطع شود همه را حیض قرار دهد و هکذا فصل هشتم
در ناسیه است و مراد بناسیه زنی است که ذات العاده بوده مثل قسم از اقسام
چهارگانه سابقه لکن در ذات العاده وقتیه و عددیه یکی از وقت و عدد را
حفظ دارد و دیگری را یا اصلا یا فی الجمله فراموش کرده یا هر دو را فی الجمله فراموش کرده

و در عددیه فقط دیگر همان وقت یا عدد که معتاده او شده بود از آن بالجمله فراموش کرده
مثلا اول عادت او شش اول ماه بوده حال همین قدر میداند که در اول ماه حایض
بوده لکن نمیداند که اول ماه اول عادت او بوده یا وسط عادت یا آخر یا اول آن بود
یا در میان اول و وسط یا اول و آخر یا وسط و آخر بوده و در قسم ثانی وقتیه تنها
که آخر عادت او مضبوط بوده که مثلا پنجم ماه بوده حال همین قدر میداند که پنج روز
از یوم حیض او بوده و بطریق مذکور باز شک دارد و در ذات العاده عددیه تنها
همین قدر میداند که عادت بیش از سه روز یا چهار روز یا از پنج یا از شش یا هفت
یا هشت بوده لکن نمیداند که چند روز کمتر بوده و همچنین در ذات العاده وقتیه
و عددیه و توضیح مقام این که چند مطلب است مطلب اول ناسیه مذکوره از جهتی
حکم ذات العاده را دارد و از جهتی حکم مضطربه را پس از آن جهت که هر وقت از ماه را
نظر دارد که حایض بوده حال باید دید خون در آن باید خود را در آن وقت حایض بداند
چه خون بصفات حیض باشد یا نباشد و همچنین هر قدر را از عدد عادت خود را در
نظر دارد باید خود را بقدر این عدد از ایام خون حایض بداند نه کمتر اما بحکم مضطربه
بودن او پس از این جهت است که در صورت ضبط وقت نه عدد باید عدد ایام حیض خود را
در زمانی قرار دهد که خون بصفت حیض باشد و با اتصال زمان محفوظ یا بودن
تمیز رجوع کند بروایات که اظهر و احوط هفت است و در صورت ضبط عدد نه وقت
در وضع عدد محفوظ خود باید مطابق کند با صفات حیض با امکان و الا در هر جا
از ماه که خواهد لکن اگر عدد محفوظ او بیش از هفت روز است نمیتواند رجوع
بروایت کند بنابر مختار که روایت هفت است بلی اگر کمتر است باز اگر آن عدد محفوظ
کمتر از هفت است که میداند به هفت نمیرسد نمیتواند رجوع بروایت هفت کند
و همچنین اگر اجمالا بداند که بیش از هفت یا کمتر از هفت است بلی با احتمال هفت

[illegible]

بودن فرا اندا بر صفت دهد چون مضطربه نیز اینکه اعتماد بر اول نماید که سه روز است
یا اعتماد اکثر کند که ده روز است چنانچه هر یک را جمعی نموده اند و احتیاط
سابق در مبتدئه نیز همان قسم در اینجا نیز جاری است مطلب دویم ناسیه العاده
اگر خون در تمام ماه یا در غالب آن مستمر باشد بلکه در هر ماهی چند روزی خون
به بیند پس اگر خون او شامل وقتی است که فی الجمله محفوظ او است باید آن خون
واقع در اطراف وقت محفوظ را هم علاوه بر خون واقع در خود وقت مذکور ان
حیض داند مثلا میداند که دویم ماه عادهٔ او بوده و نمیداند چند روز بوده و حال هم در
همان دویم خون دیده باید از سه روز و زیاده یقین حیض داند و در زیاده که
احتمال یقین بر زیاده بر سه روز هم هست آن را هم از حیض داند و در زیاده بر آن اگر
دیده رسد رجوع بصفات میکند و الا بروایات عمل کند و اگر یقین بزیاد بودن از
صرنیست در باقی رجوع بصفات پس از آن بروایات عمل میکند و هم چنین اگر بداند
که دهم ماه مثلا آخر عادهٔ او بوده و خون هم از اول ماه آمده و روز دهم یا در روز قبل
از آن را یقین از حیض داند و اگر زیاده هم یقین دارد زیاد هم از حیض یقینی
داند و اگر یقین ندارد در زائد رجوع بصفات آن رجوع بروایت میکند و اگر
خون در وقت محفوظ هیچ نیست یا هنوز نیامده و یا آمده قطع شده پس اگر بقدر ده روز
که اقل طهر است فاصل میان خون و وقت محفوظ او شده چنانچه پونزدهم ماه اول
وقت محفوظ او است و حال در اول ماه خون دیده پس ممکن است که این خون هم خون
حیض باشد ناسیه در اینجا احتیاط نموده نمیتواند بنا بر حیضیت خود گذارد و داخل
با رجوع است مگر آنکه خون بصفات حیض باشد که دیگر احتیاطی نیست پس اگر بقدر
فصل ده روز پاکی در پونزدهم باز خون دید بجز دیدن آن خود را حایض میداند
ناسیه در یقین و بعد هم از فرایدی که اشاره شد و اگر در پانزدهم خون ندید حیض

او

او همان خون اول است و اگر زمان محفوظ او گذشت و خون ندید و بعد خون دید
پس ناسیه در اینجا احتیاط نموده نمیتواند بوظیفهٔ حیض عمل کند خصوص اگر به صفات
حیض باشد و اگر محفوظ او همان عدد است معتبرا با علم استمرار خون پس هر خونی که
موافق عدد او است در علم از حیض قرار میدهد مثلا اگر از اخبار ... گردد خون
موافق در عدد که هر یک مطابق عدد محفوظ او است به بیند پس اگر در یکی صفات
حیض موجود است دون دیگری حیض همان صاحبه صفت است و اگر هر دو با صفت
یا هر دو بی صفت میباشند در وضع حیض خود در هر یکی خون مختار است اگر خود خون
اول است بعد از احتیاط ناسیه در غیر صفت حیض که در جامع بصفت و غیر حیض و
مبتدئه مطلب سیم اگر خون در تمام ماه یا در غالب آن مستمر باشد بنحوی که وقت
محفوظ ناسیه را هم گرفته پس یقین است که این خون مستمر بعضی از آن خون حیض و بعضی
خون استحاضه است اجمالا که مفصل طریق عمل و قرار حیض و استحاضه این است که خون
ناسیه یا عدد است معتبرا مثل پنج روز یا صفت روز یا عدد است و فی الجمله که از پنج مثلا
کمتر نبوده و از هفت مثلا بیشتر نبوده یا یکی از دو یا ده و نقیضه مذکوره و امید آنکه یا آنکه
محفوظ او همان وقت است بتعیین یا جانبکه اول ماه مثلا آخر عادهٔ او بوده و اول را نمی
داند یا وقت است فی الجمله که میداند سیم ماه را مثلا در عادهٔ بوده اما نمیداند که چند
آن بوده یا اجمالا میداند که اول آن نبوده احتمال وسطه آخر میدهد یا بعکس و مثل
که محفوظ او هم وقت و هم عدد باشد مثلا عدد را معتبرا یا فی الجمله میداند وقت را
هم معین از اول یا وسط یا آخر یا فی الجمله میداند پس در اینجا چند مسئله مذکور میشود
مسئلهٔ اولی محفوظ ناسیه همان عدد است معتبرا پس اگر در اول خون دیگر خون او
بصفت حیض است هم از حیض قرار میدهد و صبر میکند تا تمام عدد خود چنانچه در
ظرف تمام عدد بصفت باقی مانده شبهه نیست و هم چنین اگر در زیاده بر عدد خود باز

خامس
... مستمر الدم ...

صفت حیض و خون موجود است مع ذلک زائد را از استحاضه میداند و اگر از اول
بصفت حیض نیست پس اگر میداند تا آخر بصفت حیض نخواهد بود مخیر است که عدد خود را
در اول یا در وسط یا در آخر آن قرار دهد اولی و احوط آنکه از اول قرار دهد و بعد از
تمام شدن غسل پاکی از حیض کرده عمل استحاضه کند و اگر نمیداند که تا آخر خون بصفت
حیض خواهد شد یا نه پس با احتمال عدم استمرار ناسیه و احتیاط کرده جمع کند بین
عمل حیض و استحاضه تا ده روز قرار بر حیض بودن دهد تا تمام عدد پس غسل پاکی
از حیض کرده در ما بقی عمل استحاضه نماید پس اگر بعد از این هیچ خون بصفت حیض نشد
از همان قراری که داده بود معمول دارد و اگر بعد خون بصفت حیض شد از قرار سابق
دست بر داشته حیض را در خون جامع الصفة قرار دهد و عباداتی را که ترک نموده در قرار
سابق را قضا کند مسئله ثانیه محفوظ ناسیه همان عدد است فی الجمله مثلا همین
قدر میداند که عدد ایام عادة او کمتر از پنج روز نبوده بیشتر نمیداند یا از جانب زیاده
میداند که از هفت روز بیشتر نبوده کمتر نمیداند یا همین قدر میداند که در میان پنج
و هفت روز است یا پنج و شش روز است و هکذا پس این همان قرار دهد که در مسئله اولی عمل
میکند لکن نهایت تصرف کردن در قدر محفوظ این عدد چون پنج روز در مثال اول اگر خون
از صفت حیض بیرون رفت در صورة صفت داشتن از اول قضا میکند در حیض خون
بر همان عدد مثل پنج روز و در این مثال اگر یا زیاده با صفت است صبر کند تا هفت روز
و هم چنین است اگر ابتدا صفت یا مختلف بود پس غسل پاکی از حیض نموده عمل استحاضه
میکند پس در صورة نبودن صفت اگر بعد خون بصفت حیض شد عدد خود را تا تمام هفت
روز در این خون قرار دهد میدهد عباداتی که ترک کرده سابق را قضا کند بلکه بعید
نیست که چنین باشد در صورتیکه صفت حیض در کمتر از عدد محفوظ او بوده در سابق
و حال در تمام عدد محفوظ او هست که باز همان را حیض و عبادات را ترک کرده در ادا

قضا

قضا کند مسئله ثالثة محفوظ ناسیه خصوص وقت است از اول آن پس اگر دو تا سه
روز بعد را یقین میداند که حیض است چه خون بصفت حیض باشد یا نباشد و دو روز
اگر بصفت حیض باشد یا نباشد و در زیاده اگر بصفت حیض است باز باید حیض قرار دهد
تا هر چند روز که باشد مگر آنکه وجود صفت بیش از ده روز بکشد
بصفت نکرده غسل پاکی از حیض کرده عمل استحاضه میکند در زیاده بر ده روز و اگر صفت
پیش از تمام ده روز منتفی شود بعد از آن را عمل استحاضه میکند و اگر هیچ صفت نبود
یا بیش از روز بوده و یک روز نبوده پس صبر میکند تا هفت روز یا ده روز مدد را عمل
میکند مسئله رابعه اگر محفوظ ناسیه خصوص وقت است لکن از آخر آن پس دو روز قبل
از آخر روز را با آخر روز یقین حیض میداند و در زیاده بر آن بنحو مذکور عمل میکند لکن
از جانب قبل از روزهای محفوظ مثلا اگر هفت روز قبل از سه روز یقینی الحیض از آخر
خون را بصفت حیض می بیند همه را چهار روز و دیگر این سه روز یقینی قبل ملحق کرده
که تمام ده روز است از حیض داند و هم چنین در کمتر از هفت روز و اگر هیچ بصفت حیض
ندید پس چهار روز دیگر آن سه روز یقینی از قبل ملحق کرده حیض داند که تمام هفت
روز بشود و در این دو صورت که محفوظ او اول عادة یا آخر آن است که در یقینی شکوک
آن گفتیم تا ده روز حیض محسوب کند در وقتی است که علم نداشته باشد که عادة او به
نمیرسیده و الا هر قدر که با صفات است حیض قرار دهد مسئله خامسه اگر محفوظ
ناسیه خصوص وقت است لکن اول بودن یا آخر بودن یا وسط بودن آن را نمیداند پس آنها
روز را یقین از حیض دانسته اگر صفت حیض در خون قبل از آن روز موجود نباشد از آن
اضافه نکند و از بعد پس اگر بقدر ده روز میشود و علم بکمتر بودن عادة خود از ده روز
ندارد ده روز با صفت را حیض قرار دهد و اگر علم دارد که کمتر بوده همان را حیض قرار دهد
و اگر در خون قبل هیچ صفت حیض نیست پس از اول خون تا روز یقینی الحیض خود

خود عمل استحاضه کند و از روز ... و بعد از آن قرار حیض دهد خصوص اگر خون بصفت
حیض باشد لکن بنا بر اینست که با احتمال اول روز یقینی بنای حیض بودن گذارد
اگر حیض خود را مقدم و متصل بروز یقینی قرار داد به وجود صفت حیض و پس از آن
روز خون بصفت حیض شد بعد را حیض قرار داده عبادات از آنچه شد سابق را قضا
کند و اگر هیچ بصفت نباشد شش روز دیگر قبل از آن روز یا بعد از آن یا قدری پیش
و بعضی را بعد قرار دهد که مجموع آن هفت روز بشود این مسئله خلاصه ...
مسئله سادسه اگر محفوظ ناسیه خصوص وقت است لکن او وسط عادة پس از روز
و یک روز قبل و یک روز بعد از آن یقینی از حیض است اگر چه خون بصفت حیض
نباشد و اگر قبل از این روز روز در طرفین هفت روز یا اکثر خون بصفت حیض باشد
که با این سه روز از ده روز زیاد نشود همه را حیض داند و اگر هیچ بصفت حیض نباشد
و بعد از این سه روز تا هفت روز دیگر یا اکثر بصفت حیض باشد خون بعد را حیض
داند و الا چهار روز دیگر از هر یک از دو طرف این سه روز که بخواهد اضافه کرده همه
هفت روز را از حیض داند و جایز است که دو روز از این چهار را قبل از این سه روز
متیقن و دو روز را بعد از آن قرار دهد بلکه میتواند که این یک روز را قبل از سه روز مذکور
و سه روز هم بعد از آن قرار دهد و اگر میداند که این یک روز وسط حقیقی عادة او بوده
پس متعین است که سه روز قبل و سه روز بعد با یک روز وسط که یقینی است حیض
قرار دهد و وجود صفات در یک طرف بخصوص کافی نیست بلی در صورة وجود صفات
در دو روز قبل از یک روز وسط و دو روز بعد از آن اقتصار بر حیض بودن در خصوص
همین پنج روز میکند نه زیاده بلکه سه روز در صورة اختصاص صفت به سه روز مگر
مگر آنکه علم اجمالی داشته که عادة او بیش از سه بود بلکه بیش از پنج بلکه بیش از هفت
که در این صور باید زیاده را عدد حیض قرار دهد اگر چه صفات اختصاص بکمتر از آن

داشته

داشته باشد مسئله سابعه کاهی میشود که وسط محفوظ بیش از یک روز بلکه بیش
از دو روز باشد چه زوج و چه فرد با این سبب هم مشخص میشود که عدد ایام ...
زوج است یا فرد چنانچه اگر بداند عدد فرد وسط حقیقی بوده پس عدد حیض فرد
بوده و اگر وسط حقیقی زوج بوده لا محاله عدد حیض او هم زوج است و کاهی معلوم
شدن عدد وسط بملاحظه امر خارج میشود مثل اینکه عادة او در خصوص سه روز
اول ماه گم شده و عدد آن هم هفت روز بوده یا علم دارد که از هفت روز بیشتر نبوده
پس یقینی است که روز چهارم ماه و پنجم و ششم و هفتم از حیض است و اضافه سه روز
از یکی از دو طرف رجوع بصفات میکند با امکان و الا مخیر است که از هر جانب که بخواهد
اضافه کند و اگر میداند که عدد عادة هشت روز بوده یا کمتر از هشت نبوده و در
ده اول ماه گم شده پس سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم این شش روز یقینی از حیض
و در دو روز دیگر چنان است که گذشت مسئله ثامنه حکم صورتی که محفوظ ناسیه
هم وقت باشد و هم عدد فی الجمله یا عدد فی الجمله و وقت معینا که از کدام طرف است یا
یا وقت فی الجمله و عدد معینا از مسائل مذکوره معلوم میشود چه معلوم باشد که این
محفوظ اول عادة او بوده یا آخر آن یا وسط حقیقی یا فی الجمله یا مردد میان جمیع یا
بعضی از احتمالات مذکوره پس نسبت بمضبوط بودن وقت از قرار گذشته عمل میکند که
از روز را یقینی حیض دانسته و در اضافه روز دیگر از قبل یا بعد یا از طرفین یا
طرفین موافق همان قسم مطابق خود از مسائل سابقه معمول میدارد و نسبت بمعین بودن
عدد از عدد معین تجاوز نمیکند و در معلوم بودن عدد فی الجمله مثل سابق رجوع
پس از آن بروایت هفت یا عدم قطع بزیاده یا نقیصه عمل میکند و صور دیگر نیز
که از فروع صور مسطوره است و حکم آنها نیز از آنچه مذکور شد معلوم میشود مطلب
چهارم اگر ... کرده که عادة خود را مطلقا یا فی الجمله فراموش کرده چه از مضطربه باشد

باناسیة العادة بعادة فراموش شده خود چه وقتیه و عددیه که هر دو را
ملتفت شده یا یکی را فراموش کرده بود ملتفت گردید شد یا ملتفت یکی شده دون
دیگری یا عادة وقتیه از اول تنها یا وقتیه از آخر تنها یا عددیه تنها که بعد از
فراموشی ملتفت گردید شده در هر حال ملتفت شدن او چند صورت است یکی آنکه
پیش از دیدن خون یا در اول دیدن خون که هنوز وقت عمل به وظیفه حیض یا
استحاضه نشده ملتفت شده حکم این صورت واضح است که بعد از آن که موافق
عادة یاد آمده عمل میکند صورت دوم آنکه در زمان عمل یا بعد از آن ملتفت
شده لکن بر خلاف حکم عادة یاد آمده عمل نکرده بلکه موافق حکم آن عمل کرده و
مطابق حکم مضطربه و ناسیه هم بوده مثل اینکه در پنج روز اول ماه خون با
صفت حیض بوده او هم ترک عبادة کرده در بین آن یا در آخر ملتفت شده که عادة
عددیه تنها داشته و پنج روز هم بوده یا وقتیه و عددیه بوده و همین پنج روز
بوده یا آنکه در اول ماه خون به صفت حیض نبوده و او هم عمل استحاضه کرده در
وسط آن به صفت حیض بوده به قدر هفت روز و او هم از جهت وجود صفت حیض در آن
هفت روز یا از جهت رجوع روایات در این هفت روز به وظیفه حیض عمل کرده معلوم
شد که همین هفت روز عادة او همان وقت بوده یا از اشکالی نیست صورت سیم
آنکه در زمان عمل یا بعد از آن معلوم شود که موافق عادة یاد آمده عمل شده
لکن مخالف وظیفه مضطربه و ناسیه عمل کرده از باب جهل به مسئله یا فراموشی حکم
مسئله یا سبب دیگر به نحوی که در حال عمل استحاضه ترک بکند در صحت عمل تأمل داشتیم در
این صورت هم بنا بر اصح آنچه کرده صحیح است صورت چهارم آنکه در زمان عمل یا بعد
از آن معلوم شود که عمل موافق وظیفه مضطربه یا ناسیه بوده لکن مخالف حکم عادة
اتفاقا افتاده این بر سه قسم است یکی آنکه زمان عادة گذشته مثل اینکه در اول
ما

ماه
بوده حالا در وسط یا آخر ماه است در این صورت اظهر صحت نماز و صحت قضا نماز را
که در غیر زمان عادة ترک کرده و لازم نیست روزه را که از روی وظیفه ناسیه
که عمل کرده قضا میکند قسم دوم آنکه در بین عمل معلوم شود که چند روز
از زمان عادة باقی است که در نصف آن عمل استحاضه کرده به موافق حکم مضطربه
یا ناسیه پس اگر بقیه سه روز یا بیشتر از عادة باقی است و میان این با آن زمان که
قبل از این عمل حیض کرده فاصله ده روز یا بیشتر شده اظهر آنکه عمل سابق را صحیح
داند و در این چند روز هم عمل حیض نماید چون گذشت که دو حیض در یک ماه میشود
و اگر بقیه کمتر از سه روز نماند یا فاصله ده روز نشده عمل حیض در این وقت عادة
مشکل است احوط جمع میان عمل حیض و استحاضه است البته غسل پاکی از حیض را
بعد از گذشتن این چند روز از زمان عادة ترک نکند و عمل سابق را نیز
صحیح داند و احتیاط در قضای نماز ترک شده در زمان حیض سابق است اما روزه
پس آنچه را که در حیض نگرفته و آنچه را که در نصف از زمان عادة گرفته قضا نماید گذشته
قسم سیم آنکه زمان عادة یاد آمده تمام آن باقی است پس یا ملتفت میشود اینکه یا
در این زمان عادة به وظیفه حیض عمل کند نسبت به عمل سابق پس اگر فاصله ده روز
یا بیشتر میان دو حیض شده ندارد عمل سابق ضرری نیست و اگر فاصله ده روز نشده
احوط آنکه نیتم اظهر ندارد عمل سابق است پس نماز و روزه فوت شده را هم قضا
کند صورت پنجم آنکه عملی که کرده مخالف حکم عادة یاد آمده و حکم مضطربه و ناسیه هر دو
بوده پس چه در زمان عمل به وظیفه مضطربه و ناسیه باید باشد مثل اول یا وسط یا آخر
ماه در صورت استمرار خون یا باقی نباشد بعد از ملتفت عادة شدن در دو قسم
و گذشتن زمان آن دیگری نتواند به حکم مضطربه یا ناسیه عمل کند بلکه عددیه
تنها میتواند از فراد عادة عددیه در بقیه ماه عمل کند لکن از حیض ما خارج است

واما در قضاء عباداتی که از او فوت شده پس عدد هر وظیفه که کمتر است یقینا
باید قضا نماید مثل اینکه وظیفه او رجوع بصفات بوده و صفت در ده روز یا نه
روز موجود بوده و عدد ایام عادت او هفت روز بوده یا اینکه وظیفه او رجوع
بروایات بوده و عادت او پنج روز یا سه روز بوده پس هفت در مثال اول و سه یا پنج
در مثال دوم باید قضا شود و همچنین در عکس این که عدد عادت بیشتر از وظیفه
مضطربه و ناسیه بوده اگر چه ظاهر در مورد اختلاف قضاء ایام موافق وظیفه مضطربه
و ناسیه است لکن احوط قضاء عدد اکثر از این دو است تتمیم زنی که خون بیند
اگر ترک کند عمل حیض و استحاضه را از باب جهل یا تقصیر پس حکم ذات العاده معلوم است
و همچنین مبتدئه و مضطربه و ناسیه چه با استمرار خون یا عدم استمرار در صورتیکه
تمیز در خون موجود و معلوم و همچنین عادت خویشان مشخص باشد پس اگر در ده
عمل حیض کرده حتی زمان استحاضه باید قضا کند روزه ایام حیض را و حکم معصیه
در سایر تکالیف چون مکث در مساجد و بخوان نیز معلوم است و اگر تکلیف او
رجوع بروایات بوده و نکرده پس با تعیین روایت هفت چنانچه اظهر است نداند
همان هفت روز را میکند و بنابر تخییر میان این دو روایت سه روز از ماهی و ده روز
از ماه دیگر با عنوان ظاهرا ضمان ندارد اقل ایام از روایات کافی باشد بلکه کشفا
باقل ایام حیض هم که سه روز است ممکن است لکن احوط اکثر است هذا تکرش شوهر میتواند
اجبار کند زن خود را باختیار زمانی بجهت استمتاع از او در زمان دیگر بلکه بعید
نیست که اجبار کند او را بر قرار دادن حیض خود را در آخر ماه بجهت تقدیم استمتاع
و با اختیار نکردن زن مرد تعیین کند احوط تعیین حاکم است فصل نهم
در احکام حایض است و بیان آن در ضمن چند مسئله است مسئله اولی
حرام است بر حایض چه در حال استمرار خون و چه بعد از انقطاع آن قبل از

غسل حیض از تلاوت هر چیزی که جواز آن مشروط بطهارت از حدث است مثل جنب قبل
بجا آوردن نماز و روزه و مس کتابت قرآن و اسماء الله و اسماء شریفه انبیاء و ائمه
علیهم السلام و خواندن سوره‌های سجده واجبه حتی غیر آیه سجده را بلکه بسم الله را بقصد آن
لکن سجده کردن در صورت استماع آیه سجده را بلکه بمجرد شنیدن آن بنابر اولی یا
در صورت خواندن سجده سوره از روی غفلت یا جهل بحکم حرمت یا مکره و سجده
بلکه از روی معصیت یا سجده کردن در خواندن و شنیدن یکی از آیات سجدات
مستحبه و سجده شکر حرام نیست و نیز حرام است بر او مکث در مساجد گذاردن چیزی
در آنها و عبور کردن در مسجد الحرام و مسجد رسول الله و همچنین است مکث در مشاهد
مشرفه ائمه علیهم السلام اما عبور کردن حایض از مساجد و مشاهد مشرفه پس در صورت نجس
آنها با علم بآن بلکه با ظن قوی بنابر احوط حرام است با عدم تنجیس حرام نیست و تفصیل
این احکام در احکام جنب مذکور شد مسئله دوم حرام است بر مرد وطی با حایض
در قبل او بلکه حرام است بر حایض تمکین از آن مادام که از حیض پاک نشده چه خون بیاید
در ظاهر مجاری باشد یا در باطن بلکه در زمانیکه محکوم بحیض است چون زمان بین
کمتر از ده روز در عرض دو خون حیض نیز حیض است بلی جایز است وطی بعد از پاک شدن
از خون اگر چه غسل نکرده باشد هر چند که مکروه بلکه احوط ترک است و اما آن نهادن
زمان حیض نیست اگر چه احوط الحاق آن بزمان حیض است و نیز حرام نیست وطی
در دبر زن حایض مطلقا و در صورت آمدن حیض او در بر اشکال است خصوص
با انسداد حیض او در قبل احوط ترک است اگر چه اقوی جواز است و اگر خون از منفذ دیگر
بیاید احوط ترک دخول در این منفذ و دخول در قبل است اگر چه جواز بعید نیست
و حرام دخول است که موجب غسل میشود در کمتر از آن اگر چه احوط ترک است و
دخول است و جایز است سایر استمتاعات از حایض در هر حال بلی مکروه است

مابین ناف و زانو بلکه بعضی حرام دانسته‌اند مسئله سیم مشهور متقدمین
از اصحاب واجب دانسته‌اند بر مردی که وطی کند زن حایض را قبل از پاک شدن
از خون دو قبل او که کفاره بدهد و کفاره در اول حیض یکدینار است که یکمثقال
طلای مسکوک باشد و در وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار و اظهر نزد
اکثر ایشان کفایت قیمت آن است از پول دیگر و اول و وسط و آخر گاهی در حال حیض
معلوم است در زنان معتاده و مبتدئه و عددیه باید دید تنها و هم چنین زنی که عمل
بروایات میکند و گاهی بعد از پاکی حیض معلوم میشود و بر هر حال ثلث اول آن از
اول و ثلث وسط از وسط و ثلث آخر از آخر است و فرقی نیست مابین زن دائمه یا
منقطعه اما کفاره وطی کنیز حایض چه وطی مولای او باشد یا شوهر او یا کسیکه
تحلیل یافته پس از سه مد از گندم یا جو دانسته‌اند که به سه مسکین بدهد اگر
چه کنیز مدبره باشد یا ام ولد مولی یا مکاتبه مشروطه یا مطلقه که هیچ ادا مال
الکتابه نکرده باشد بلکه چنین است اگر بعضی از او آزاد باشد اینها همه در صورتی است
که با حلال خود وطی کند اما وطی غیر حلال هر چند اگر چه بجواز شبهه باشد پس
کفاره نیست اگر چه حکم حرمت در صورت زنا شدید تر است و بعضی جهل بموضوع
و اگر این زن حایض است یا زن غیر حایض او بلکه بعضی جهل بحکم تکلیفی که حرمت است
از عدم سقوط کفاره است شبهه عدم نیست بر هر حال ثبوت کفاره در خصوص
مردانست نه در زن نه در خنثی مشکل اگر چه او وطی کند و چون مختار استحباب
کفاره است طالبان وجوب آن به همین قدر از مسائل آن اکتفا کردیم مسئله چهارم
جمیع نیست طلاق دادن زن حایض بعد از دخول شوهر و قبل یا در بر از زن
در صورتیکه از شوهر خود حامله نشده باشد و شوهر او غایب نباشد چه
آنکه در حال طلاق معلوم باشد که حایض است یا بعد معلوم شود که حایض بوده

چنانچه

چنانچه اگر با اعتقاد عدم حیض زن را طلاق بگوید بعد معلوم شود که حایض
بوده طلاق او [illegible] غیر مدخول بها و غایب از شوهر و حامله در هر حال
طلاق او صحیح است اگر چه حایض باشد و اگر در اصل معرفت خون حیض یا در حالت
اشتباه باشد در صورت اختلاف صفات اختلاف شود میان زن و شوهر ظاهر آنست که
هر یک بتکلیف خود عمل میکند اما در صورتیکه مدار حیض بر اخبار زن است چون
در عمل بروایات و تعیین زمان آن پس از احکام منعقد شده در زمان ثلث که زن در ایام حیض
خود را دوران داده و بر مرد لازم است که متابعت او کند چنانچه لازم است بر مرد قبول قول
زن در حایض بودن اگر متهم بکذب او نباشد بلکه با ظن بکذب نیز بنا بر اقوی قبول
اخبار از حال خود نماید مسئله پنجم واجب است بر حایض غسل حیض آنگاه بعد
از پاک شدن از خون حیض اولا ازاله نجاست از ظاهر فرج خود و غیر آن از بدن نماید در
صورت وجوب نماز یا طواف و بعد از آن غسل حیض نماید با وجوب هر چیز که صحت آن
مشروط بطهارت است چون نماز و روزه و طواف یا جواز آن مشروط بطهارت است چون
مس کلام الله و اسماء الله و لبث در مساجد و خواندن آیات سجده و کیفیت این
غسل در هر چیز مثل غسل جنابت است مگر آنکه در اینجا وضو هم لازم است لکن مراد از
رفع حدث حیض یا شرط بودن در صحت غسل بلکه از جهت رفع حدث اصغر که در حال
حیض یا قبل از آن یا بعد از آن عارض شده پس بغسل تنها مکث در مساجد میتواند
کرد و روزه گرفت لکن نماز و طواف نمیتواند کرد و تقدیم وضو و تاخیر آن از غسل
هر دو صحیح است لکن احوط تقدیم است و در صورت عدم تمکن از وضو و غسل هر دو
دو تیمم میکند با تقدیم تیمم بدل از وضو و با تعذر احدهما یک تیمم بدل از آنکه
متعذر باشد و با [illegible] محتاج الیه در وضو و غسل و تیمم از نفقه است که بر شوهر است
مسئله ششم واجب است بر حایض که بعد از پاکی قضا کند روزه هر چند

روزی که از ماه رمضان او فوت شده بسبب عروض حیض بلکه بعید نیست که
هر روزه معین چون روزه نذر معین و نحو آن چنین باشد پس ذات العادة قضا
میکند عدد ایام خود را بلکه گاهی لازم میشود که زیاده بران قضا کند مثل آنکه یک
روز قبل از ایام عادت بقدر نیم ساعت تقریبا خون ببیند بلکه گاهی میشود که
باید دو روز را قضا کند و در کسیکه حیض او بحسب عادت یا صفت یا عمل بروایات در
ذات کاهی یازده روز باید قضا کند چنانچه تقدیر آن در دو سابق ... شود
تا آخر ده روز اما نمازهائیکه بسبب حیض فوت شد پس هر نمازی که بحسب اصل شرع
صاحب وقت است چون نماز یومیه چه واجبه چه مستحبه چه نوافل مرتبه یا غیر آن و چون
نماز کسوف و خسوف قضا آن لازم نیست بلکه بدعت است مگر آن نمازیرا که در اول
وقت آن بقدر ادا ایتان آن با شرایط که مختص بنوده از وضو یا غسل یا تطهیر بدن یا معرفت
قبله و غیر ذلک و بحسب حال مکلف از حاضر بودن و مسافر بودن و صحیح یا مریض بودن
و ابدال آب یا فاقد آن یا معذور از استعمال آن بودن و غیر ذلک ملاحظه زمان بجا
آوردن نماز با شرایط میشود پس از برای مسافر زمان دو رکعت و از برای فاقد آب
زمان تیمم کافی است در تعلق وجوب ادا است چنانچه اگر جمیع شرایط را پیش از دخول
وقت بجا آورده از وقت همان زمان بجا آوردن نماز تنها کافی است و در مواضع
تخییر میان قصر و اتمام همان زمان قصر کافی در وجوب ادا و قضا است یا اگر
اداء بلکه اگر زن بداند که بزودی حایض میشود و همان زمان بجا آوردن نماز
بقدر اقل واجب یا آلوده خواهد بود بلکه زمان غسل یا وضو را ندارد لکن زمان
تیمم را دارد بعید نیست که ادا را بهمین نحو لازم دانیم و بالزام آن قضا آن لازم
باشد بلی اگر نمیدانست و بعد از حایض شدن معلوم شد که زمان غسل را نداشت
و زمان تیمم را داشت قضا لازم نیست و اگر بعد از پاک شدن از حیض ... درک

کند

از نماز آخر وقت بقدر غسل یا تیمم و بجا آوردن یک رکعت از نماز را درک ...
نماز ... آن نیز لازم است بلکه یا درک زمانیکه یک رکعت از آخر وقت اگر ... ببیند
که بقدر نصف آن زمان یکند ... واجب است که فورا شروع در نماز کند و نیت ادا
و قضا ننماید بلکه با خروج تمام وقت یا بعید نیست که تا زمان ... رکعت دیگر باقی
باز شروع در نماز خود واجب باشد اما نمازی که صاحب وقت نیست چون نماز زلزله
و نماز طواف و نمازی که باستیجار یا نذر یا عهد یا یمین بر او واجب شده اگر چه زمانی
را معین کرده باشد پس ایتان بانها بعد از پاکی از حیض لازم است بلکه در بعض صور
فوت شده قضا نمیتوان است ... ما دام که خون حیض قطع نشده وضو و غسل که
رافع حدث باشند از حایض صحیح نیست و هم چنین تیمم بدل از وضو و غسل اما غسلها
چون اغسال مندوبه مثل غسل احرام و غسل جمعه و توبه و نحو اینها از او صحیح است پس
اگر پیش از حیض جنب شده یا در بین آن میتواند غسل جنابت کند پیش از پاک شدن
از حیض و بعد از پاک شدن هم همان غسل جنابت کافی از غسل حیض است چنانچه
در تداخل اغسال اشاره شد پس در اینجا حاجت بوضو نیست و اگر آب ندارد که غسل
او وضو میکند و در غسل نمیتواند وضو بگیرد بلکه همان تیمم بدل از غسل جنابت
میکند و احتمال دارد که تیمم بدل از غسل حیض نیز لازم باشد و اگر حایض جنب
نباشد و لیکن همان بقدر وضو دارد نه غسل یا نمیتواند وضو بگیرد نیز اگر حدث
حیض باقی است اگر چه تیمم بدل غسل را مقدم بدارد پس در اینصورت مثل صورت
نداشتن آب اصلا باید دو تیمم کند یکی بدل از غسل و یکی بدل از وضو ...
که وضو را لازم دانیم اگر چه تیمم بدل غسل را موخر بدارد و لهذا در صورت وجود آب
بقدر وضو و غسل وضو را مقدم داشته اند اما انکه حدث حیض ...
احوط جمع میان وضو و تیمم است از برای حدث اصغر و بعضی تیمم است از برای حدث

حیض

حیض و اگر آب بقدر غسل داشته باشد نه وضو در اینجا نیز شبهه اول اقوی است پس
از آن تیمم بدل از وضو و اگر اول مستحاضه بوده متصل بآن حایض شده غسل پاکی
از استحاضه نمیتواند نمود و در عکس غسل پاکی از حیض کند چنانچه گذشت و اگر بعد از
نفاس غسل نکرده تا حایض شود یا بعد از حیض غسل نکرده تا نفاس شود چه فصل ده
روز طهر را در میان حیض و نفاس لازم دانیم چنانچه اظهر است بالا از هم یک غسل از حدث سابق
و از حدث لاحق قطع نشده نمیتواند بجا آورد و حکم تداخل اغسال در غسل جنابت
گذشت **فصل دهم** در احکام مستحبه و مکروهه متعلقه بحایض است چه در زمان
استمرار خون و چه بعد از قطع آن از جمله آنستکه مستحب است که بعد از پاک شدن بمنع سرایت خون
باید تا دم بماند و وضو بگیرد در وقت هر نمازی و در مصلای خود غیر مسجد بنشیند
بمقدار نماز کردن خود تا ملاحظه حال خود در وقت نماز و شکر کند در قرائت و
قیام وقت و در وقت مرض و در این مدت مشغول بذکر خدا باشد از تسبیح و تحمید
و تکبیر و تهلیل و غیر آن و اگر نتواند بنشیند بایستد و اگر نتواند بخواند بر پهلو
و الا بر پشت و بعید نیست استحباب این صورت و ذکر در وقت هر نماز واجبی چون
نماز آیات و نوافل موقته چه مرتبه و چه غیر آن هر نمازی که تدارک آن بعد از حیض
نمیکنند و در بعض از اخبار وارد است که قرآن بخواند هر چند که ظاهر قرآن در غیر
این وقت از برای حایض مکروه است یعنی کم ثواب است و بهتر آنکه از کار و امتثال بیگانه
چون قرائت در نماز و امثال آن بجا آورد و با داشتن آب باید بود غسل دعا
استعمال آن بدل وضو تیمم کند سایر نوافل وضو و اما غسل این وضو دانسته باشد
اعاده و منع نماید و با اشتباه در قبله یا عدم تمکن از استقبال این چه با بت
که خواهد بنشیند اولی تقدیم سایر جهات است بر استدبار قبله بهتر آنکه جمیع منافیات
نماز این تکلم و غیره را بجا آورد در حالت که مذکور شد در زمان نماز ترک نماید

داد

جایز و از جمله آنستکه مکروه است که خضاب کند بحنا یا وسمه چه در مو یا دست یا پا
و نحو مراد با حواله او استثناء از او و ناف نان نوی او و هم چنین مکروه است
کراهت شدید است و اینکه بعد از پاکی از حیض و قبل از غسل کردن دخول
در او نماید و اینکه عبور از مساجد نماید و قرآن بخواند غیر سورهای سجده و
اجیه بیشتر از هفت آیه و قرآن را بر ادوش و حواشی و بین سطور آن نماید بلکه
احوط ترک است **باب پنجم** در غسل استحاضه است و در آن یک مقدمه و چند
فصل است **مقدمه** خون استحاضه در غالب کاهی بعکس حیض میباشد که
اسود است و غالبا خالی از سوزش و تند است و غالبا رقیق است و در حیض
اشاره شد که از رگی بیرون میاید که او عاذل میناند بلکه در غالب شروط و
آثار نیز بر خلاف حیض است مثل اینکه از برای آن در جانب قلت و در جانب کثرت
حدی نیست پس از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر میشود و شرط نیست که فاصله
میان دو استحاضه یا یک حیض و استحاضه از ده روز کمتر نباشد و پیش از بلوغ
نیز میشود و علامت بلوغ هم نیست چنانچه بعد از سن یأس هم میاید و هم چنین
در احکام مخالف حیض است چنانچه صحیح ترک عبادات بر استحاضه نیست و چیزهائی که
بر حایض حرام است اکثر انها بر مستحاضه حرام نیست بلی در جمله از احکام موافقند مثل
مقدار نزح از آب چاه بسبب بعض هر یک از این دو خون و در آن عدم عفو از قلیل
آن و مثل اینکه هر دو حدث موجب وضو و غسل و ناقض طهارت اند بتفصیلی که بعد از این
کوه میشود **فصل اول** باید دانست که چنانچه خون حیض یا معلوم بودن
عدد و فروح و خروج اصل است که زن بنا بر آن میگذارد هم چنین خون
استحاضه یا نبودن خون حیض و نفاس اصل است که بنا بر آن میشود یا معلوم بودن
اینکه نفاس و حیض نیست و سبب بودن از جروح یا قروح هم ظاهر نیست باید آن

بجا

بنا را بر استحاضه بودن خون گذارد و چنانچه استحاضه با بودن مذکوره اصل است
اما اصل قلیله بودن خون است و با قطع به نبودن قلیله متوسطه اصل است بالنسبه
لکن اختبار و ملاحظه لازم است پس از عجز از تمیز بقواعد شرعیه و عجز از آن بنا را بظاهر
شرع بر قلیله بودن میگذارد نه آنکه بدون ملاحظه چنین کند و نیز باید دانست
که حکم استحاضه بسبب عدد ایام و شدت رنگ و خفت آن و اختلاف مراتب صفات متعدد
مختلف نمی شود بلکه اختلاف اقسام آن بسبب زیادی خون و کمی آن است پس اگر مانند دو
پنبه یا لکه را اگر فرو نرفته قلیله است و اگر فرو رفته لکن از جانب دیگر بیرون نیامده
و اگر از جانب دیگر هم بیرون آمده کثیره است و در مقدار پنبه یا لکه که بخود بر میدارد
ملاحظه طریقه معموله مبتلایان غالب زنان مینماید و بمقدار صبر کردن غالب زنان در فهمیدن
نفوذ خون در پنبه عمل مینماید و ملاحظه معرفه خون که قلیله است یا متوسطه یا کثیره
لازم است پس اولا باید بداند که خون از کدام حد شاید که بوده و حکم آن عمل کند
بلکه بعد از تشخیص و احتمال منقلب شدن از مرتبه به مرتبه دیگر و بهتر آنستکه در اوقات
نماز ها ملاحظه کند که خون در چه مرتبه است و موافق حکم آن عمل کند و احوط آنکه
هر زمان که احتمال رجوع در متوسطه یا کثیره بودن خون برود با تمیز ندادن هم موافق
مرتبه محتمله عمل نماید پس با احتمال کثیره سه غسل را ترک نکند یا با احتمال متوسطه شدن
یک غسل را بلکه اگر اول کثیره بوده حال احتمال متوسطه شدن میرود یک غسل دیگر از جهت
بر و دفع حدث کثیره اتیان نماید لکن غسل در صورت انقلاب کثیره یا متوسطه بقلیله نیز
احوط است و اگر از باب جهل بمسئله یا غفلت از آن تمیز خون نداده عمل استحاضه نمود
پس اگر مخالفت واقع شده مثل آنکه بر وظیفه مرتبه پست عمل نموده مثل اینکه کثیره بوده
و او عمل متوسطه نموده یا متوسطه بوده و او عمل قلیله کرده اعاده و قضا عبادت نماید
و اگر بر وظیفه اعلی عمل نموده مثل اینکه قلیله بوده و او عمل متوسطه یا کثیره و یا متوسطه بوده

او

او عمل کثیره نموده مثل اینکه قلیله بوده و او عمل متوسطه یا کثیره بوده و او عمل کثیره
نموده صحیح است و هم چنین صحیح است اگر عمل او مطابق واقع شده باشد و الی عمد یا
و متمکن از دو شناختن نبودن یا علت دیگر نتواند تمیز مراتب خون دهد پس احوط
آنکه بقسمی عمل کند که یقین بیاید اعمال او را یا صحت نماز نماید پس با احتمال
کثیره سه غسل و با احتمال متوسط یک غسل بجا آورد و اکتفا کردن در عمل بمقدار
متیقن از تکلیف مثل اکتفا بر وظیفه قلیله با احتمال مراتب دیگر چنانچه بعضی
گفته اند ضعیف است فصـــل دویم لازم است در هر یک از اقسام استحاضه
اینکه هر زمان که مستحاضه میخواهد نماز کند چه نماز واجبی یا مستحبی یومیه یا
غیر یومیه اینکه پنبه را که بخود برداشته و لکه اگر آن گذارده بلکه هر چه را که
پوشیده اگر بخون استحاضه نجس شده باشد بهر قدر که باشد حتی بمقدار سر سوزن
و اگر چه او حتی با یقین کند که بمقدار فراغ از نماز خون بظاهر بیرون نخواهد رسید
جایز است که بگذارد پنبه را در فرج که نماز کند بلکه اقوی در نظر آنست که
اگر پنبه را بکلی در باطن فرج داخل کرده که چیزی از آن در ظاهر نمایان نیست تغییر و
تبدیل یا تطهیر آن لازم نباشد چنانکه در استحاضه قلیله نیز بنا بر اقوی مستفاد
و لهذا در اینجا اشاره به تغییر پنبه نیست و گذشت در احکام نجاسات که ما تر
نجاسات در خصوص ظاهر است و از جمله واجبات آنکه هر قدر از ظاهر فرج که نجس شده
آنرا تطهیر کند یا بالمره از باطن مرئیات المقعد تا یقین بتطهیر تمام ظاهر حاصل شود که مراد
بظاهر فرج مقداری است که دیده شود در هر حالی از احوال چه نشستن یا خوابیدن
یا غیر آن و از جمله واجبات اینکه هر وقت که بخواهد نماز از دو وضو بگیرد بقصد اباحه نماز
مثل تیمم و در صورتیکه خون جاری بظاهر فرج نیست لازم نیست که مقدمات
نماز و نماز را پی در پی بجا آورد چنانچه میباید در صورت جریان و استمرار خون

ان در ظاهر واجب است بلکه اولی واحوط اند سابق معدمات نماز را بعد از وضو
بلکه بعد از تطهیر بدن و تبدیل پنبه و کهنه همه را بجا آورده شروع در اعمال مذکوره
نماید و همه را بر عقب یکدیگر بجا آورد و هرگاه از نماز فارغ شد از جهة نماز بعد
ان باز لازم است تجدید اعمال مذکوره اگرچه نماز دوم از جهة احتیاط باشد در ان
جماعت همان اعاده نماز اول باشد اما از جهة توابع نماز اول چون اجزاء فراموش
شده در نماز که قضا باید کرد و سجدهٔ سهو بلکه نماز احتیاط که از توابع اول است
در نماز بجا میآورد اگرچه اظهر انست بدون فاصله با نماز بجا آورد در پس اظهر انست که حاجت بتجدید
وضو و سایر اعمال سابقه نیست بلی با فاصله زیاد تجدید انها لازم است **فصل**
سیم بدانکه انچه مذکور شد جاری است در جمیع اقسام استحاضه و همین قدر کافی است
در استحاضهٔ قلیله اما در متوسطه پس زیاد میکند بر انچه مذکور شد یک غسل از برای
صبح چه قبل از وضو یا بعد از ان و دیگر غسلی نیست و از برای استحاضه کثیره سه غسل
لازم است یکی از برای نماز صبح و یکی از برای ظهر و عصر که جمع میکند این دو نماز را
باین معنی که بعد از فراغ از ظهر متصل بان بعد از تغییر پنبه و کهنه با تطهیر ان نموده وضو میگیرد
بلا فاصله نماز عصر را بجا میآورد و یک غسل دیگر از برای نماز مغرب و عشا که جمع میان انها
و یک غسل دیگر [illegible] میکند بنحوی که مذکور شد در ظهر و عصر مستحب است که جمع میان دو نماز
چنان قرار دهد که نماز متقدم در اخر وقت فضیلت ان و نماز متاخر در اول وقت
فضیلت ان واقع شود و جایز نیست از برای مستحاضه کثیره که جمع کند ما بین زیاده از
دو نماز ادائی اما جمع میان دو نماز اداء با چند نماز قضا هرچه باشد ضرری ندارد و همچنین
جمع میان نماز واجب و مستحب هرچه باشد عیبی ندارد و چونکه مستحاضه همه اعمال
مذکوره را بجا بیاورد در حکم طاهر است مادام که خون از او بیرون نیاید و اگر
بیرون نیاید بغیر پنبه و کهنه با تطهیر ان و تطهیر بدن و وضو از جهة هر نمازی با یکدیگر

کند

کند بلکه احوط انکه بگوئیم اقوی لزوم تکرار غسل است از برای ظهر و عصر و مغرب
و عشا بنفسی که در اداء میکرد بلی با انتفاء امدن خون در ظاهر حاجت باید را است
جمع میان دو نماز که مذکور شد از باب رخصت و سهولت است نه شرطیت پس
جایز است که هر نمازی را بانفراد بجا آورد چنانچه اگر اتفاق بیفتد که نتواند نماز عصر را
متصل بنماز ظهر و نماز عشا را متصل بمغرب بجا آورد چنانچه اگر اتفاق بیفتد که
نماز [illegible] که تجدید غسل از جهة نماز متاخر نماید و ایا جایز است که در صورت
استمرار خون بیک غسل که نماز ظهر و عصر را با هم بجا میاورد در میان نافله عصر را میان دو
نماز و همچنین نافله مغرب را میان ان و نماز عشا بجا آورد در ثانی اگرچه معتبر روایتی
که در جمع میان نافله و فریضه تجویز وارد شده جواز ان است لکن احوط بلکه اقوی
ان است که فاصله دادن میان دو نماز بنوافل مذکوره جایز نیست بعبارة اخری
که از برای ظهر تا مغرب کرده و پس از ان نافلهها را بجا آورده بهمان غسل نمیتواند نماز
عصر و عشا را بجا بیاورد بلکه بعد از بجا آوردن نوافل باید از برای عصر و عشا تجدید
غسل کند بلکه از برای فریضه صبح هم بعد از بجا آوردن نافله آن باید از برای صبح
تجدید غسل کند بلی در صورت قطع خون از ظاهر فرج و انحصار استمرار خون در
باطن فرج همه اینها جایز است با فاصله زیاد **فصل چهارم** چنانچه شرطیت در
لزوم تطهیر ظاهر فرج و تبدیل پنبه و کهنه بنحو شد با تطهیر ان امد خون در خصوص
اوقات نماز بلکه هر زمان که امده باشد چه در وقت عبادت و چه قبل از ان لازم است
تبدیل و تطهیر همچنین شرط نیست در وجوب وضو در همهٔ اقسام استحاضه و وجوب
غسل در غیر قلیله اینکه خون در اوقات عبادت بیاید پس اگر بعد از طلوع افتاب
خون استحاضه کثیره بیاید و قطع شود واجب است که از برای نماز ظهر غسل کند پس اگر
انقطاع مذکور انقطاع برئی و از باطن است غسل مذکور غسل رافع حدث اکبر است

اگرچه باز خون استحاضه قلیله در ظاهر هم جاری و مستمر باشد و اگر انقطاع از خصوص
ظاهر است با وجود خون کثیره در باطن پس اظهر چنانچه مرا باید بانی بودن حدث اکبر است
و غسل که کرده همان مبیح عبادت است نه رافع حدث و از برای نماز مغرب و عشا تجدید
غسل لازم است و اگر انقطاع باطنی بعد از تمام شدن نماز با وضو و غسل مبیح واقع
شود اعاده نماز مذکور لازم نیست لکن در متوسطه و کثیره غسل رافع حدث از
برای نماز دیگر لازم است و اگر در بین نماز حاصل شود پس اگر وقت وسعت بجا آوردن
وضو و غسل رافع حدث و نماز کردن بعد از آن داشته باشد نماز او باطل میشود بلکه
با اکمال نماز را تمام میکنند و از برای نماز دیگر غسل رافع حدث میکنند با احتمال
اینکه اگر وسعت تیمم و در رکعت نماز را دارد بگوئیم که قطع نماز کرده و با تیمم نماز کند
و اگر وقت وسعت وضو و غسل و نماز را دارد البته قطع نماز کرده با وضو و غسل
بقصد رفع حدث نماز کند و اگر استحاضه قلیله باشد وضو بقصد رفع حدث
کرده نماز کند و اگر پیش از نماز یا در بین وضو یا غسل قطع شده آن وضو و غسل
باطل نباید اعاده آن نماید بقصد رفع حدث و ایضا باید دانست که چنانچه خون
استحاضه کثیره بعد از فراغ از نماز ظهر یا نماز مغرب بیاید از جهه نماز عصر غسل
لازم است و همچنین از جهه نماز عشاء همچنین اگر خون استحاضه متوسطه بعد از
نماز فجر بیاید باز یک غسل از برای همه نمازهای آن روز و شب لازم است نمیشود
که رفع از حدث اکبر را بغسل نمود و نتوان گفت که این خون نسبت بنماز صبح
حدث اکبر و نسبت به سایر نمازها حدث اصغر است و لهذا اگر خون استحاضه
متوسطه بعد از صبح بیاید و در نماز ظهر از باطن منقطع شود از جهه رفع این حدث
غسل لازم است بلی شارع مقدس از جهه سهولت قرار داده رفع اثر این خون را از همه نمازها
بیک غسل داده که قبل از نماز صبح بجا بیاورد تا همه نمازهای آن روز و شب با غسل

واقع

واقع شود اگرچه خون مستمر باشد چنانچه رفع اثر خون استحاضه کثیره را در ظهر و عصر
بیک غسل و در مغرب و عشا بیک غسل مقرر نموده فصل پنجم اگر خون
استحاضه از قسمی مبتدل و منتقل بقسم دیگر شود اگرچه بسبب [illegible] از اول
از ظاهر و باطن و اما قسم دیگر باشد پس انتقال و تبدل مذکور یا از مرتبه اضعف
بمرتبه اقوی است چون تبدل قلیله بمتوسطه یا کثیره و متوسطه بکثیره و یا بعکس است
چون تبدل کثیره بمتوسطه یا قلیله و متوسطه بقلیله [illegible] اگر قلیله بمتوسطه اگر
قبل از فجر است بشود از جهه نماز صبح غسل لازم است علاوه بر وضو و سایر اعمال
استحاضه و اگر بعد از فجر است چه قبل از نماز ظهر یا بعد از آن باید بنا بر اقوی غسل
لازم است و در تبدل قلیله بکثیره اگر قبل از نماز صبح است سه غسل لازم میشود و اگر بعد
آن و قبل از ظهر است دو غسل و اگر بعد از نماز عصر است یک غسل [illegible]
در همه این صور استحاضه کثیره برقرار باشد و اگر ثانیا باز منقلب بقلیله شود که در ظاهر
و باطن متوسطه یا کثیره قطع شود پس یک غسل از جهه [illegible] انقطاع و رفع حدث اکبر
لازم میشود و در تبدل متوسطه یا کثیره [illegible] بکثیره پس اگر قبل از نماز صبح است
نسبت بنماز صبح حکم آن یکی است و نسبت بنماز ظهر و عصر باید غسل دیگر بکند و هم
چنین از برای مغرب و عشا مادام که حالت استحاضه کثیره برقرار است و اما لازم است که
غسل انقطاع و رفع حدث اکبر استحاضه متوسطه چنانچه اظهر عدم لزوم آن بلکه عدم
آن است بلی در عکس این که کثیره بمتوسطه مبدل گشود بعید نیست لزوم غسل انقطاع
و رفع حدث اقوی چنانچه در تبدل هر یک از کثیره یا متوسطه بقلیله که حدث اصغر است
شبهه در لزوم غسل انقطاع و رفع حدث اکبر نیست و اگر انقلاب مذکور در حال
نماز یا در حال اشتغال بوضو یا غسل واقع شود پس در انقلاب اضعف با قوی
در همه جا نماز باطل و اعاده و وضو لازم است و با عدم تمکن استیناف [illegible] هرچند که [illegible]

وضو وقت باشد تیمم میکند بدل از غسل بهر انکه وضو را هم کرده نماز کند بلی
اگر انقلاب متوسطه بکثیره در حال نماز صبح باشد وضو و غسل از جهة نماز صبح باشد
صحیح دانیم لکن اظهر لزوم اعاده انماست و در انقلاب اقوی بضعف پس در انقلاب
کثیره با متوسطه قلیله وضو و غسل و نماز بکم است هر دانیم زده غسل انقطاع
و رفع حدث نماید پس از ان وضو کرفته نماز کند چه انقلاب مذکور قبل از نماز
صبح باشد یا بعد از ان و در انقلاب کثیره بمتوسطه کذشت که غسل انقطاع کثیره را
با غسل وظیفه متوسطه تداخل نماید **فصل ششم** بدانکه مستفاد از اخبار و کلمات
اکثر علما ابرار انکه حدث استحاضه از جهة استمرار این حالت بعد از خارج شدن
خون در اول امر با وجود ان در باطن اگرچه کافی از جهة ضعف ان با وجود مانع از
خروج در ظاهر از نظام منقطع شود مثل حدث حیض است چنانچه کذشت نه مثل
سایر احداث از بول و غیر ان و لهذا باکذاردن پنبه در داخل فرج خصوص در قلیله
وضو غیر رافع حدث و در هر نمازی باید مکرر شود اگرچه در این پنبه هیچ خون
بیرون نیاید مع ذلک حالت خروج خون را اشتغال بحالت استمرار و دوام که والله
و لهذا فرموده اند که استحاضه را زمانی هست که خون از نظام منقطعات و وسعت
وقت طهارت و عبادات دارد و باید فراز عبادت را در ان زمان بجا اورد مکر انکه
مستلزم عسر و حرج بلکه دانیم چنانچه کذشت که باید مقدمات نماز را با نماز
متصل بسکند بکر بجا اورد و فاصله زیاد ننماید حتی انکه منع از فصل میانه انها بود
مهمه چون نافله عصر و مغرب نموده هم در صلوه نیست که خون در ظاهر استمرار داشته باشد
اما با استمرار در باطن بدون خروج در ظاهر پس تعجیل و اتصال مذکور لازم نیست بلکه
میشود که در اول وقت مقدمات نماز را بجا اورده با اتصال نماز را در اخر وقت
بجا اورد زیرا که بعض استباحه حاصله بوضو و غسل بخصوص بیرون امدن خون است

مدوجودان در باطن تا اثر وجودان در باطن همان سبب بقا مسکر و رفع شدن ان
بوضو و غسل را از ین جهة که مادام خروج خون قبلا از استمرار ان ناشی در باطن
لازم را نسته اند که با امکان و عدم ضرر نماید تحفظ نماید مستحاضه بکذاردن پنبه
و کهنه و محکم بستن و همچنین که در حال وضو و غسل و نماز و ما بین انها جز بی از خون
بیرون نیاید **فصل هفتم** بدانکه استحاضه قلیله از اقسام حدث اصغر است و لهذا
نیست بر مستحاضه یا بر استحاضه مکر هر چیزی که بر محدث بحدث اصغر حرام است از نماز
و طواف چه واجب از این دو چیز یا مستحب اینها و هم چنین مس کتابت قران و بعد از اکثر
اعمال لازمه در این استحاضه بجا اورد جایز است از برای وی هر یک از امور مذکوره مادام
که نقض استباحه حاصله از وضو بخروج خون از او نشده باشد مکر در صورتیکه خون
و دوام استمرار ان در ظاهر در هر زمانی بحوری که زمانی بیاید از برای او نباشد که
اینصورت چنانچه نماز و طواف جایز است مس قران هم جایز است بلکه بغیر پنبه و کهنه
و تطهیر فرج را هیچ مدخلیتی در جواز مس قران نباشد تا نسبت امور که حرمت انها
همان اختصاص بمحدث بحدث اکبر دارد از قبیل قرائت سور عزائم و در مساجد و قرائت عزائم و بخواندن
پس هم از برای مستحاضه قلیله جایز است اگرچه هیچیک از وظایف او را حتی وضو را
بعمل نیاورده باشد اما استحاضه متوسطه و کثیره پس از جمله حدث اکبر است لکن در
اینکه چه چیز بر این مستحاضه حرام است قبل از اتیان باعمال و اغسال مقرره در انها
خلاف شده بلی اشکالی نیست در این که مسلم است همان نماز و طواف و مس کتابت قران که
بر محدث بحدث اصغر نیز حرام بوده و صوم واجب است و هر یک از امور مذکوره بعد از
بجا اوردن جمیع اعمال استحاضه مذکوره جایز و صحیح است و در وقت همان اتیان باعمال
نماز پس کم غسل صبح و ظهرین کافی نیست نه غسل مغرب و عشاء و در مس قران همان
غسل و وضو کافی است بشرط بقاء استباحه و عدم نقض ان بخروج خون چنانچه کذشت

اما سایر اعمال الحائض مثل در موضع خون و مکث در مساجد و عبور از مسجد
اعظمین و وضع چیزی در آنها بلکه دخول در خانه کعبه معظمه و قرائت سور عزائم و مساجد
واجبه و مکث در مشاهد مشرفه اگر چه در دو باب خلاف است لکن اقوی جواز همه اینها
با کراهت اگر چه همه از اعمال و وظائف استحاضه را بجا نیاورده باشد و با امکان ترک
احتیاط نماید باب ششم در غسل نفاس است و در آن یک مقدمه و چند فصل است
مقدمه اولا باید خود که مطهر بوده عمل نماید پس نفاس عبارت است از خون
خونی که زن در ابتدا از خروج ولد یا در اثنا آن یا بعد از آن می بیند خواه آنکه طفل
تمام باشد بحسب خلقت اعضا و جوارح و زمان حمل یا ناقص باشد حتی آنکه جزئی
از آن بیرون آمده باشد چه متصل و چه منفصل و نه متولد شده باشد یا مرده در غیر علی
متولد شده باشد یا سقط شده بلکه مضغه که مثل گوشت جاییده است نیز بحکم ولد است
و در علقه که پاره خون بسته است اگر چه بشهادت قوابل یا اعتراف علم حاصل شود که
مبدء نشو آدمی است خلاف و اشکال است اقوی آنست که با صدق ولادت بحکم ولد است
والا فلا اگر چه احوط جمع میان اعمال الطهارة و نفاس است و در صورت شک در حصول
ولد و ولادت بسبب شک در تمیز آنچه ساقط شده یا جهت مانعی از دیدن آن و تمیز و جهت
ذلک لازم نیست تفحص و جستجو از معلوم کردن حال آن بلکه بنا را بر اصل طهارت و عدم
ولاده میگذارد چنانچه با یقین بخروج ولد و شک در خروج خون لازم نیست که تفحص
نماید تا علم بخروج خون بهم رساند و احکام نفاس جاری کند بلی با علم بخروج خون
با صدق ولد و ولادة اگر شک بهم رسد که خون خارج شده خون نفاس است یا غیر آن
بنا را بر نفاس بودن میگذارد چه آنکه پیش از این هیچ خونی نبوده یا خونی از جراحت
یا از حیض یا استحاضه یا غیر اینها بوده و حال شک کند که این خون همان خون سابق است
تا خون سابق قطع شده این خون نفاس است یا این خون از هر دو خون است در جمیع

صور

صورتی که گفته شد بنا را بر نفاس بودن خون میگذارد یا ولد پس از آن میگذارد
حتی صورتیکه در حال ولادة بلکه چند روزی بعد از آن ببیند [illegible] خون
خارج خون جراحت یا استحاضه است و بعد از آن شک کند که آیا خون نفاس
یا مرکب از آن و خون دیگر است باز بنا را بر نفاس بودن آن خون میگذارد
معلوم شد که خون نفاس با ولادة اصل است نسبت بجمیع خونها حتی خون حیض
که نسبت بسایر خونها اصل بوده فصل اول بدانکه هر خونیکه قبل از
خروج جزئی از ولد ببیند خون نفاس نیست اگر چه با ولد یا بعد از آن دیگر هیچ
خون نبیند پس اگر خون قبل از ولادت را بسبب وجود صفة حیض یا بودن زمان
آن خون همان زمان عادة متصفه بخون حیض است بوظیفه حیض عمل میکرد
و بودن فاصله ده روز از ولادة مخلوط شد آن خون عمل سابق بجا خود است بلی
اگر با ولادة خون دیده خون دوم نفاس است و عمل سابق را باید تدارک کند
پس قضا میکند نماز و روزه ترک کرده را بجهة آنکه فاصله ده روز در میان حیض
و نفاس هم معتبر است و در این فرض مخلوط شده اگر بعد از تمامی ایام نفاس
ده روز فاصله نشده خون ببیند باید عمل استحاضه کند اگر چه بصفت حیض
باشد بلکه در ایام عادة باشد و اگر فاصله ده روز بعمل آمده و سایر شرایط
حیض هم در خون دوم موجود است این را حیض داند و در حیض گذشت که
ده روز اقل طهر شرط نیست که همه پاک [illegible] و خالی از خون باشد پس
اگر بعضی آلوده با خون باشد و مستمر بماند تا سه روز و زیاده بر ده روز تا زیاد
از آن همان زیاده را حیض داند خصوص اگر بصفت حیض یا در ایام عادة باشد
و اینهم باید دانست که از برای نفاس در جانب قلت حدی نیست اگر چه در لحظه
قطره خون ببیند و در جانب کثرت خلاف است اشهر و اقوی آنست که از ده روز

خون

باشد نمیشود و مبدا ده روز از تمام تولد یک ولد است اگرچه یک قطعه متصله
از او بیاید هرچند که از اول تولد ولد تا خروج تمام ان یک روز یا بیشتر بشود
پس با این ملاحظه تمام نفاس گاهی یازده یا دوازده روز نمیشود و اینکه گفتیم در
نفاس یک ولد است اما اگر دو ولد باشند یکی متولد شود اما خون ده روز
هم خون بیاید و پس از ان ولد دیگر متولد شود تا خون ده روز دیگر این بیست
روز همه نفاس است لکن دو نفاس است بلکه گاهی سی روز هم میشود و همچنین است
اگر ولد یک قطعه یا سه قطعه منفصله در اوقات متفرقه بیاید با استمرار خون تا ان
اول ان تا گذشتن تمام ده روز از امدن قطعه اخیره از اینجا معلوم شد که فاصله
اقل طهر در میان دو نفاس شرط نیست بلکه گاهی میشود که بعضی از یکی دو نفاس
با بعضی از نفاس دیگر تداخل کنند مثل اینکه بعد از تولد یک ولد یا یک قطعه
و گذشتن پنج روز از ان تولد ولد دیگر یا قطعه دیگر متولد شود و تا ده روز
از تولد دوم خون بیاید که در پنج روز وسطی نفاس تداخل کرده اند و نیز بدانکه
شرط نیست در ایام نفاس که خون در همه ان ایام بلکه در هر انی از ان موجود باشد
بلکه میشود که لحظه از اول ان و لحظه از اخر ان با خون و باقی بیاض [illegible] باشد
مثلا کسیکه نفاس او ده روز است همینکه لحظه اول خون ببیند و لحظه دیگر
در اخر ده روز بعد از وضع ولد تمام این ده روز ایام نفاس او است و همچنین
در ذات العاده در حیض که در دو طرف عدد ایام عادة خود خون ببیند که همه
عدد نفاس او است **فصل دوم** بدانکه استقرار عادة در نفاس از برای
نفاس دیگر ثمری ندارد که بتوان در عدد ایام نفاس بعد رجوع باین عادة نمود
چنانچه قرار در عادة حیض بحسب وقت فقط که هیچ مثلا اول ماه خون میدید
ثمری در رجوع در نفاس رجوع نمیشود بعادة خود با اقران در سن که در نفاس

بادر

بادر حیض داشته باشند و همچنین است رجوع بعادة حیض اگرچه در غالب ان
نفاسها خون نفاس بصفت حیض باشد که هیچیک از اینها را اعتباری نیست بلکه
هر خونی که با ولد یا بعد از ان در ظرف ده روز از وضع ولد بیاید بهر رنگ و هر
صفتی که باشد خون نفاس است پس اگر بر سر ده روز منقطع شود تمام ده روز نفاس
و اگر از ده روز بگذرد پس [illegible] زنی که از برای او هیچ عادتی در حیض متحقق
نشده یا بهم رسیده بعد از ان بسبب اختلاف و اختلال مضطربه شده یا فراموش کرده
ان عادة که داشته یا عادة او در خصوص وقت بوده نه عدد در همه اینها ده روز را که
ابتدا ان خروج تمام ولد است نه خروج اول جزو ان نفاس قرار میدهد و در بقیه
عمل استحاضه میکند تا ده روز دیگر بگذرد و بعد از این ده روز اگر خون ببیند
و شروط حیض در ان موجود است از حیض داند اینها در غیر ذات العاده است
اما اگر زن ذات العاده در حیض باشد بحسب عدد و وقت یا عدد تنها و خون بعد از
تولد از ده روز بگذرد پس باید رجوع کند در عدد نفاس خود بعدد ایام حیض
و در ما بقی اگر بعد یک یا دو روز بیشتر باین میماند تا ده روز مستحب است که استظهار
کند بجوری که در حیض گذشت و اگر نماند استظهار واجب نیست در زائد بر ایام عادة
خود عمل استحاضه کند تا ده روز دیگر و اگر باز خون باقی است و شرایط حیض موجود است
عمل بنابر حیضیت میکند و چون جمعی اکثر نفاس را هیجده روز دانسته اند پس
احوط انکه بعد از انقضاء هیجده روز دیگر نیز غسل پاکی از نفاس نماید و هم
چنین بعد از بیست و یک روز اگر حکم بحیض نشود بتوضیح گذشته انکه ظرف زمان نفاس
بعد از خروج تمام ولد است تا ده روز پس اگر در این مدت هیچ خون نه بیند نفاس
نیست هرچند که بعد از ده روز خون ببیند و اگر در [illegible] از این مدت خون ببیند
چه از اول یا وسط یا اخر نفاس همان لحظه است غسل نفاس کرده عبادة میکند و اگر

فصل سوم

دربا

بعد از وضع

در این ده روز دیده نظر از آن خون ببیند و لحظه‌ای از زمانی که میان این دو لحظه
نفاس است پس اگر بعد از ده روز خون قطع شود چه آنکه لحظه دوم در سر ده روز
باشد یا پیش بود تا ده روز از اول لحظه اولی از خون نفاس است تا آخر ده روز
و اگر از ده بگذرد در غیر ذات العاده در عدد همین است که مذکور شد و ذات العادة
همان عدد عادة خود را از اول زمان خون دیدن نه از اول وضع حمل تا آخر
عدد عادة خود را که مجموع آن از جمله ده روز ظرف زمان نفاس خارج نباشد
نفاس میگذارد و ما بقی را پس میشود که عدد عادة او پیش از تمام شدن این ده
روز تمام شود مثل اینکه عادة او پنج روز بوده و در روز اول بعد از وضع ولد هم خون دید
پس نفاس او [illegible] این ده روز است و میشود که بعد از تمام شدن مثل اینکه عادة
او هفت روز بوده و در روز چهارم از ولادت خون ببیند و همیشه دیده ده روز
پیش از تمام شدن عدد عادة او منقضی شود مثل اینکه عدد عادة او پنج روز
یا هفت روز بوده لکن خون ندیده مگر در اول هشتم از ده روز بعد از ولادت
پس ابتدای نفاس او همان سر روز است نه آنکه عدد خود را اگر پنج یا هفت باشد
از ایام بعد از این ده روز تمام کند هر چند که احوط تمام عادة عدد عادة است
از ما بعد از ده روز لکن بطریق جمع کردن میان عمل نفاس و استحاضه هم چنین
احتیاط در جمع [illegible] اگر هیچ خون نبیند در ظرف ده روز تا بعد از ولادة
و بعد از آن موافق ایام عادة خون ببیند **فصل چهارم** در احکام نفاس است
و آن موافق احکام حیض است در واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات و غیر ذلک
پس ترک میکند عبادات را از نماز و روزه و قضا میکند بعد از قطع نفاس و غسل
آن روزه را اگر [illegible] و حرام است ایستادن در مساجد و دخول مسجد الحرام و مسجد النبی
و قرائت سور عزائم و مس کتابت اسماء الله و قرآن و حرام است جماع او و بر شوهر [illegible]

در روز

و وضع خون بعد از ایام نفاس مکروه است [illegible] انقطاع نفاس و غسل از غسل
و حیض است منع بردن از ما بین ناف و زانو [illegible] مکروه است خضاب کردن
و مستحب است خواندن قرآن و غیر آن از دعاها بلکه مستحب است که در وقت نماز
وضو بسازد و در مصلی خود بنشیند به قدر نماز خود مشغول ذکر الهی باشد و هیچ
نیست طلاق دادن او در ایام زمان نفاس [illegible] و احکام مخالف است [illegible]
حیض و نفاس یکی آنکه خون نفاس کمتر از سه روز میشود بلکه یک لحظه میشود چنانچه
اشاره شد بخلاف حیض دیگر آنکه میان دو حیض فاصله ده روز طهر لازم است
بخلاف دو نفاس و دیگر آنکه حایض رجوع به عادة خود در حیض به عادة [illegible]
خود میکند و در نفاس هیچ رجوع به عادة خود در نفاس بلکه رجوع به عادة خود
نیست بلکه رجوع به عادة خود در عدد ایام حیض میکند و همین قدر از مسائل
اکتفا نمودیم **باب هفتم** در غسل مس میت است و در آن دو فصل است فصل اول
در سبب آن است [illegible] که واجب است غسل بر هر مکلفی که مس کند [illegible]
از بدن ایشان [illegible]
بحکم یا موضوع [illegible] از بدن مرده پیش از تمام شدن غسل
آن [illegible] شرعی [illegible] باشد [illegible] کافر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
غسل است [illegible] اعضا [illegible] بالاتصال
[illegible]
با استخوان باشد [illegible]

حتی اگر غسل میت دهم چنین در استخوان خالی از گوشت چه از مرده منفصل شده
باشد یا از زنده مگر عیب میت اگرچه هنوز سال بر او نگذشته باشد چنانچه مثل
سرد شدن تمام اعضای میت و بعد از تمام شدن هر سه غسل آن بر وجه صحیح شرعی
عضو میت و یا آدمی است غسل مس ملاقات میتی که از جهت نبودن مثل او در مرد
[illegible] مسلم [illegible] غسل مس [illegible] باشد بنا بر محل اشکال است احوط آن است که بگوییم اقوی
[illegible] است در صورتی که مباشرت غسل خود کافر باشد اما در صورتی که
جهت بودن مماثل یکی از محارم میت چون پدر و برادر و مادر و خواهر و غیر اینها
او را غسل بدهند [illegible] عدم وجوب غسل بسبب ملاقات آن میت و همچنین در
صورتی که از جهت نبودن [illegible] کافر یا یکی از اینها او را با آب قراح غسل بدهند
اقوی لزوم غسل است در صورتی که بسبب نبودن آب یا خوف [illegible] از اعضا
میت بدل از اغسال ثلثه او را تیمم بدهند چنانچه [illegible] وجوب غسل میت اگر از
جهت بودن مماثل هر چند کافر [illegible] او را بی غسل [illegible] مگر آنچه مذکور شد
در ملاقات میتی است که غسل دادن آن یا ممکن از آن لازم بوده مثل واجب است غسل
در ملاقات بدن شهیدی که در معرکه قتال جان داده [illegible]
[illegible] از جهت جاری کردن [illegible] غسل کرده باشد بلکه چنین است سقط
که چهار ماه بر او نگذشته باشد که [illegible] غسل مس واجب نیست فصل بدانکه
بدانکه یکی از احکام مس میت نجس شدن موضع ملاقات از اعضاء [illegible] است چون
یکی از نجاسات میته [illegible] صاحب نفس سائله است چنانچه گذشت و [illegible] خلاف است که
[illegible] که ملاقات [illegible] واقع شود [illegible] اگرچه [illegible] است لکن [illegible]
ملاقی است اگرچه بدون رطوبت ملاقات شود و این حکم [illegible] مختص بمیتی است که
غسل دادن [illegible] شهید [illegible] و همچنین [illegible] در صورتی است که تمام اعضا

میت

میت سرد شدن باشد و اغسال ثلثه او تمام نشده باشد [illegible] بعد از
تمام شدن اغسال پاک شد این حکم [illegible] مکلف [illegible] در مس و [illegible]
[illegible] ثبوت غسل بدون وجوب آن [illegible]
ملاقات در اعمال باید بعد از [illegible] غسل مس میت هر چه [illegible] اگر در حال
[illegible] غسل کند صحیح [illegible] است و یکی از احکام مس [illegible] طهارت [illegible]
بودن شخص مس کننده است لکن [illegible] وجوب غسل [illegible] از لوازم حدث اکبر
در اینجا جاری نیست پس [illegible] غسل [illegible] در مساجد و قرائت سور عزائم
[illegible] و غیر آن [illegible] حرام است [illegible]
[illegible] غسل جنابت [illegible] لازم است [illegible]
آنچه بعد از آن [illegible] غسل مس میت [illegible] لازم است [illegible]
دادن میت [illegible] غسل [illegible] غسل دادن هر میت
مسلمی بعد از سرد شدن تمام اعضا او [illegible] واجب [illegible] مکلفی
[illegible] غسل دادن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واجب [illegible] شرعی [illegible]
[illegible] غسل دادن [illegible]
[illegible]
[illegible] غسل [illegible]
[illegible] فصل [illegible] بدانکه [illegible]
[illegible] غسل [illegible] غسل دادن [illegible]

او غسل بدهد با اجتماع شرایط و نا منع او بلکه دادن او در صورت امکان مستحب است
و امتناع نکردن او از غسل دادن و اذن دادن غیر غسل دادن غیر ماذون صحیح نیست و فی
المسئله اقوال دیگر است ولی با امکان و عدم امتناع او شرط صحت عمل دیگران است نه شرط وجوب
پس منافات با واجب مطلق بودن غسل بر همه مکلفین ندارد و مراد از اولویت با استحباب
یا تخصیص دادن وجوب بخصوص ولی چنانچه جمعی توهم کرده اند ضعیف است و مشهور
نزد اصحاب رضوان الله علیهم آنست که مراد باولویت اولویت میراث است و اهل میراث
نزد او نیز در طبقات و درجات مترتب اند اگر چه با امکان جمع اولی است چنانچه با تعدد مقدم
است کسی که در مرتبه متقدمه است مقدم است بر کسی که در مرتبه بعد از او است پس
پدر یا پسر میت مقدم بر برادر و جد و عم و خال او است و همچنین با آنکه با تعدد در یک
مرتبه آنکه سهم او بیشتر است مقدم است چون برادر پدری و مادری با پدری تنها
بر برادر مادری لکن پدر و [illegible] مقدم بر پسر ها است اند و با بودن [illegible]
نسب ولاء عتق مقدم بر ضامن جریره و او مقدم بر حاکم شرع که نایب امام علیه السلام است
و با بودن ضامن جریره حاکم شرع و با نبودن حاکم و وکیل او هر که از عدول مسلمین صلاح
او است چنانچه با صغیر یا مجنون بودن ولی و نبودن بالغ و عاقل در مرتبه او [illegible]
و [illegible] مقدم است [illegible] بودن ایشان [illegible] حاکم شرع است [illegible] بالغ عاقل
مرتبه [illegible] احوط آنکه با اذن ولی شرعی صغیر و مجنون او نیز اذن بهم رسد [illegible]
[illegible] اگر بگوییم [illegible] از اذن جمیع است [illegible]
و بعضا [illegible] باشند مثل پسر میت و دختر [illegible] مذکور مقدم است
[illegible] اگر چه [illegible] باشند چون [illegible] ایشان [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] مذکور باشد [illegible] پدر ایشان اما اگر [illegible] باشند [illegible] مقدم است [illegible]
مذکور است [illegible] بودن [illegible] غسل

دادن و چون

دادن و چون مادر نه مقدم است بر غیر از آنکه احوط در صورت [illegible] اذن ولی
امانت [illegible] غسل میت دادن و [illegible] حکم مذکور
[illegible] تقدیم اهل میراث در غیر مرد و زن [illegible]
[illegible] مقدم [illegible] باشند پس مرد [illegible] از کسی
[illegible] پدر و پسر [illegible] اولی بشوهر خود است از دیگران [illegible]
[illegible] وضعی دادن و مقطعه [illegible] غیر [illegible] کرد در حال
[illegible] ایشان [illegible] باشد با آنکه علاقه زوجیه [illegible]
[illegible] در علاقه زوجیه باشد [illegible]
زوجیه که با وقوع وفات در این دو حال اولویت [illegible]
[illegible] در حال غسل دادن [illegible] که غسل در حال [illegible]
[illegible] زوجیه و علاقه [illegible] واقع شود بلکه [illegible] با شوهر [illegible]
اند این بابعد وقوع [illegible] بعید است [illegible] اولویت آن
از دیگران نیست اگر چه غلام [illegible] باشد [illegible] غلام
اولی [illegible] باشد و همچنین کلامی [illegible] اولویت [illegible] شرط [illegible]
غیر [illegible] علاقه زوجیه او [illegible] در صورتی است که [illegible] آزاد [illegible] باشد
[illegible] آزادی او اگر چه بعض آن باشد اشکالیست احوط مراعات اذن [illegible]
بودن کنیز با آقای خود مثل زن با شوهر خود در حالی [illegible] اشکال [illegible]
[illegible] در این صورت مراعات اذن کنیز است [illegible]
غسل دادن مرد زن خود را یا آقا کنیز خود را بالعکس [illegible] اگر چه [illegible]
احوط است چنانچه در جمیع موارد اختلاف [illegible] مراعات احتیاط [illegible]
[illegible] که [illegible] اذن جمیع [illegible]

بلکه دن متوی دشاهد حال هم کافی است دوم چنین این اولویت اختصاص بغسل دادن
ندارد بلکه جاری هست در جمیع امور متعلقه از کفن و دفن و توابع اما فصل
چهارم معتبر است در غسل میت که موافق باشد با میت در ذکورت و انوثیت پس باید
مرد را مرد غسل دهد و زن را زن اگر چه اجانب باشند و این حکم چند مورد مستثنا
شده است یکی آنکه چنانچه شوهر زن را و زن شوهر را بیرون و آنکه بکیر و بالعکس چنانچه از قاعده
اولویت بیرون است چنانچه گذشت اشتراط مماثلت غاسل با میت نیز خارج است
دویم مطلق محرم است که جایز است هر یک محرم خود را غسل دهد و بالعکس و مراد به محرم
کسی است که نتواند او را نکاح کند مطلقا در زمان حیوت بسبب نسب یا رضاع یا
مصاهره و تفصیل آن مناسب وضع رساله نیست و کلامی که در این مسئله هست در
موضع است اول آنکه جوان غسل بدهد که در صورتی است که مماثل میت
بتواند غسل صحیح بدهد نباشد یا مطلق است که با وجود بودن مماثل میتواند محرم
خود را غسل بدهد و بالعکس مختار و مشهور قول اول است دویم آنکه آیا معتبر است که بعد
در غسل جامه بر تمام بدن او کشیده باشند تا آنکه بدن در زیر جامه به بعضی که از
زیر جامه بعد جای خود بیرون باشد و آنکه زیر جامه را بدهد در زیر جامه بر هم بزنند و خادی کند یا
آنکه جایز است که با ستر عورتین تنها او را غسل دهد اظهر و احوط قول اول است بلکه
قول ثانی نادر است لکن بعید نیست که بگوئیم که اما ستر تمام و اجبار هاء ستر عورتین
در ستر تمام بدن چگونه میشود که در وقت نظر بغیر عورتین محارم جایز باشد و بدن
مرده را تا کار باشد مع ذلک متر است که بازاء ستر و نظر کردن غسل باطل باشد بلکه
معصیت کرده و غسل صحیح است و همچنین است در نظر با میل بر عورت میت که بهر شبهه حرام است
مستثنی چیزی مشکل است که او را بجای محارم او نتواند غسل دهند چه مرد و چه زن
چه خنثی مشکل و یکی دیگر محارم او باشد و غسل او را بجا بیاورد باید از زیر جامه ساتر تمام بدن

باشد

باشد تا بودن محرم غسل ساقط است اگر چه احتمال لزوم عمل بغیر محرم دور نیست
سیم زنی چهارم صورتی است که میت اولاد یا دختر یا پسر باشد که در اینجا
شرط نیست پس مرد دختر سه ساله را میتواند غسل بدهد و زن پسر سه ساله را اگر چه
محرمیت میان ایشان نباشد و اگر چه از آن بیشتر نمیشود که بستر ساتر عورتین نمیشود
لازم نیست بلکه بعید نیست که تا پنج ساله نیز مستثنی باشد مگر خود تفسیر نیست که و هم
جا که شرط مماثلت در غسل ساقط است با تعذر غسل و لزوم تیمم در تیمم نیز ساقط است
خصوص بعد از عدم لزوم ستر بدن میت و در بعضی از غسل بیدار و خصوص در سنت و
در بعض در جامه و در آخر جوه مفصل پیچیده باید مسلم و مسلم غسل بدهد که زنده بشر
مماثلت میان میت و غسل دهنده در باب بحالی در دنو نیست و تفصیل در این باب که
اشکالی نیست در صورتی که میت و غاسل هر دو شیعه باشند و کلامی نیست و موضوع
که هر دو مخالف بعض شیعه باشند چنانچه بودن هر دو مخالف بحث ما نیست تا و موضوع
اختلاف بینهما پس اگر میت شیعه و غاسل سنی باشد اظهر آنکه غسل او سنی
تکلیف از ساقط است و فرق نکرده اند میان آنکه مطرب و مذهب شان غسل
با مذهب ما یا اینکه مقام تقیه باشد با آنکه غسل او در شیعه بکی است با آنکه غسل شیعه
خصوص با امکان غسل دادن شیعه در غیر حالت تقیه و غسل دادن سنی بر مذهب حق
و اگر عکس باشد که میت سنی و غاسل شیعه پس اگر غسل دادن را بشان بر مذهب او ادریس
چنانچه جمعی تصریح به آن فرموده اند و حالی از قوه نیست غسل دادن کسی که بخود بداند
ما ایم چون کنار و وجوب دادن سکون در مقام تقیه و اگر کار هر دو ایم بیان اظهر نیست که در غیر
حالت تقیه بطریق خود مان غسلش دهند بطریق ایشان و در حالت تقیه موافق مذهب
ایشان غسل بدهد صحیح و مجزی است و اگر میت شیعه و غاسل کافر باشد پس اگر کافر
غیر اهل کتاب باشد ظاهر کلامی در بطلان غسل نیست و اگر از اهل کتاب باشد چه

ده

بلکه دعوی [illegible] شاهد حال هم کذا [illegible] هم چنین ابن او لویت اختصاص غسل دادن
عار [illegible] بلکه جایز نیست در جمیع [illegible] در مسئله کفن و نماز و دفن و توابع آنها فصل
چهارم معتبر است در غسل [illegible] که موافق باشد با میت در ذکورت و انوثیت پس باید
مرد را مرد غسل دهد [illegible] زن را زن اگرچه اجانب باشند و از این حکم چند مورد مستثنا
شده است یکی آنچه گذشت [illegible] اولویت زوج [illegible] و آنها نیز [illegible] بالعکس چنانچه از قاعده
اولویت میراث [illegible] چون شد اتفاقا علی اشتراط مماثلت غاسل با میت نیز خارج است
[illegible] مطلقه [illegible] که جایز است مرد محرم خود را غسل دهد و بالعکس [illegible]
[illegible] که نتواند او را نکاح کند [illegible]
[illegible] و تفصیل آن مناسب [illegible] رساله نیست و کلامی که در این مسئله هست
در موضع است اول آنکه [illegible] غسل دادن [illegible] که مماثلت
[illegible] غسل صحیح [illegible] باشد [illegible] مطلق است [illegible]
خود را غسل [illegible] بالعکس [illegible] قول اول است [illegible] معتبر است [illegible]
[illegible] غسل [illegible] تمام بدن [illegible] جامه [illegible]
[illegible] جامه [illegible]
اگر جایز است [illegible] غسل [illegible] قول اول است بلکه
قول [illegible] است لکن بعید نیست [illegible] ستر عورت
[illegible] تمام بدن [illegible] محارم جایز باشد
[illegible] با وجود [illegible] است که [illegible] غسل باطل باشد
[illegible] غسل صحیح است و همچنین است [illegible] میت [illegible] شبهه
[illegible] مشکل است [illegible] محارم [illegible] غسل دهند [illegible]
[illegible] مشکل [illegible] محارم [illegible] غسل [illegible] جامه [illegible]

باشد

باشد داماد بودن محرم غسل [illegible] اگرچه احتمال [illegible]
او بعید نیست چهارم صورتی است که میت او [illegible] سال بیشتر نداشته باشد [illegible]
شرط نیست پس مرد [illegible] دختر سه ساله را می‌تواند غسل دهد [illegible]
[illegible] میان ایشان باشد و اگرچه [illegible] ستر [illegible] عورت [illegible]
[illegible] بعید نیست [illegible]
[illegible] شرط مماثلت در غسل [illegible] غسل [illegible]
خصوص [illegible] عدم لزوم ستر بدن میت [illegible] خصوص [illegible]
[illegible] غسل [illegible]
مماثلت [illegible] میت [illegible] غسل [illegible]
[illegible] صورتی که میت و غاسل [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] اگر میت شیعه و غاسل سنی باشد [illegible] غسل [illegible]
تکلیف [illegible] است [illegible]
با [illegible] مقام تقیه باشد [illegible] غسل [illegible] شیعه [illegible]
خصوص با امکان غسل دادن شیعه [illegible] حال تقیه [illegible] غسل [illegible]
و اگر ممکن باشد که میت سنی و غاسل شیعه [illegible] غسل [illegible] شیعه [illegible]
چنانچه [illegible] غسل [illegible]
[illegible] مقام تقیه [illegible]
حالت تقیه [illegible] غسل [illegible]
ایشان غسل [illegible] صحیح [illegible] و اگر میت شیعه و غاسل کافر باشد [illegible]
غیر اهل کتاب باشد [illegible] غسل [illegible] اگر از اهل کتاب باشد [illegible]

[illegible]

و نصارى و مجوس اگرچه در وجوب خصوص حرمت است پس اگر شیعه مایل میت در دو کرد
داخل شده به عموم میت بامت شود مجوز بیشتر علماء ما صحت غسل است لکن اگر بعد
بکردن میت را و طوبیت بکرده باشد دا بر بنابر قول طهارت اهل کتاب وجهی دارد لکن
علماء بنا بنجاست معروف است که مجمع علیه نزد متاخرین است پس وجه دیگر ندارد پس
لازم است که معتقد باشد که عموم عدم ملاقات مثل اینکه ظرف پاکی آب بریزد و جوی
پاکی بیت را بکر داند و بیشتر دم سر بکند که کار و مثل آن باشد با اجتناب تحقیق اعتبار تکن
از غسل دادن بال با محرم اعاده غسل لازم نیست و در غیر این صورت اعتبار نکرد
از و مسقط دست اعاده غسل لازم است فصل ششم اولادی که محکوم به اسلام
در احکام غسل و نماز و کفن و دفن ملحق به پدران و مادران خود در تفصیل در
باب نجاسات گذشت و در این جهت فرقی میان ولد حلال و ولد زنا نیست اگرچه
ولد زنا را ملحق بفرموده اند و لقیط دار الاسلام چه او را در حال حیوة باو بنمایند
حال عدت ملحق باهل اسلام است و در این باب فرقی میان صغیر و کبیر نیست پس اگر میت
بلاد اسلام میبینیم هرچند که در دیگری و دانسته نباشیم باید بحکم اسلام دانیم و
فرقی میان شیعه و سنی که غسل دادن بنا بر الازم نداریم و این مرده را دو زنا
تحقیق شبها ساسیم پس در الحاق آن بشیعه تامل است دلیل بر الحاق به شیعه نیم
حصول در عمل که همه اهاستی باشند لکن احوط اعاده غسل و سایر احکام
سنت طریقه شیعه اما سایر هم درمیان سنی و شیعه پس کلامی در اجراء احکام مسلمین
بر لقیط مر بوده غسل و غیر نیست اما لقیط دار الکفر که در ولایت مختصه باشد
باشد چه در حال حیات یا بعد از وفات پس یا بودن مسلمی در آن ولایت که ممکن
باشد الحاق به لقیط باشد کلامی در الحاق او بکفار و سقوط احکام غسل و دفن او از او
نیست یا بودن چنین مسلمی هم حکم بالحاق او بمسلمین و لزوم غسل و دفن او مر بوده اند
و این اگرچه احوط است لکن دلیل واضحی ندارد و از جمله توابع و ملحقات اسیر صغیر است

لهو دلالة

كه در احكام در بوده بحكم اقا و صاحب خود متعرف نشده و لوست اگرچه منقول غیر
وثوقی بغلام و کنیز کبیر مدار در حکم ایمان و اسلام و کفر که چنین بی عبارت است بر
خود ایشان است هر مذهبی که از ایشان ظاهر شود باید معمول داشت و مستضعف
شیعه که شیخ تمام عقاید خود نکرده با آنکه همه ائمه علیهم السلام را نشناخته اند مگر غیر از
امام دانسته باشد پس تاملی در الحاق آن بشیعه نیست اما مستضعف سنی که از منه مجریه
تبه از باب ضعف عقل و جهالت با ائمه علیهم السلام دوست داشته و دانا علماء البیتی
تبری نداشته و غیر این که در طریقه و سلوک مانند ایشان بوده مگر آنکه علماء ارجح
بوده الحاق این مستضعف بشیعه تامل است الحاق بشیعه در احکام تجهیز بوده
صعب نیست با اینکه احوط است و بنا بر عدم فرق میان شیعه و سنی کلامی نیست
فصل هفتم اما الامتیاز مثل که مستثنی ذکر بحکم تجهیز و تکفین او واجب نیست مسلم
کافر از رب بهادرین داشته پس جمیع فرق کفار که منتسب باسلام نیستند خارج اند و اما
منتسبین باسلام که محکوم بکفر اند چون خوارج که بر طریقه خوارج هر واسطه و دشمنی با حضرت
امیر علیه السلام میکنند و شام یا تجسّم اند و بنجود ذوالنعمانیه الله مرحین دیگر چون
نواصب که ظاهرا دعداوت با یکی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین میکنند
رون غلاة که حضرت امیر علیه السلام یا احدی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
را علاء داشته و همچنین کسانی که انکار یکی از ضروریات دین اسلام چون دعوت
ددور و زکوة و حج و غیر ذلک نمایند یا تاویل کنند که آنها را باز میبرد مرکز
جماعتی مسلمین که منحصر در آن تاویل باشند مگر آنکه هر دو را تاویل باشد نماز ظاهر
باطل که عین ایمان است و در این قسم از کفار داخلند جمله از صوفیه و غیرهم و حکام که
اهل خارج او وضع رسالت است محل تجهیز و تکفین همچنین از این کفار لازم نیست بلکه
حرام است اما سنی و اهل خلاف پس در شرط مماثلت میان میت و غاسل است مشکل
مشهور علماء ما بر وجوب غسل دادن ایشان رفته اند و اگرچه احوط است لکن عدم وجوب

اما نزد

آن فرقه خوارج مسلم‌اند که بکفر و عداوت ایشان [illegible] چنانچه بعضی گمان کرده‌اند

فصل ششم از مسلمین [illegible] ایشان بعد وجوب غسل [illegible] بلکه [illegible] بعضی چنین کس

مستثنی است اول شهید است که در جنگی که امام فرموده باشد امام علیه السلام یا نایب خاص و یا

معین آن در کشته شده باشد که او را با جامه‌های خونین خود بدون غسل و کفن همان

نماز کرده دفن میکنند بلی اگر او را برهنه کرده باشند باید کفن کرد و بعد کسی که در زمان

غیبت امام علیه السلام در مقام دفع کفار که هجوم بر مسلمین کرده و غلبه ایشان [illegible]

[illegible] شدن اسلام یا [illegible] کلمه ایشان باشد کشته شده باشد خلاف است مشهور [illegible]

و تکفین او [illegible] لازم دانسته‌اند اگرچه احوط است لکن اقوی خلاف آنست خصوصا [illegible]

[illegible] عام با انکار [illegible] امام علیه السلام [illegible] چنانچه ظاهر است

[illegible] شهید [illegible] مرد و زن و بزرگ و کوچک و عاقل و دیوانه بلکه کشته

شده [illegible]

[illegible] کشته شده باشد نیز بحکم شهید [illegible]

سبیل الله کشته شده [illegible] شهید است [illegible] که باجابت بوده غسل را لازم

دانسته‌اند و اشهر و اقوی خلاف آنست اما کسانی که در اخبار اطلاق شهید بر ایشان شده

او را [illegible] شهید [illegible] کسی که [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] خواب [illegible] اهل و عیال خود کشته شود [illegible]

[illegible] غسل [illegible] واجب [illegible] پس همه ایشان را غسل و کفن لازم

[illegible] شهید [illegible] دوم کسی است که بسبب [illegible]

[illegible] که لازم القتل شده باشد [illegible]

[illegible] کشته شود [illegible] غسل اموات [illegible] غسل ذکر کرده باشد [illegible]

پوشیده و حنوط استعمال کرده باشد که بعد از آن [illegible]

[illegible] کشته شده [illegible]

بجا آورد سوم جنین اگر [illegible] که هیچ چیز [illegible]

دیگری

دیگری که سبب [illegible] کشته شود [illegible]

[illegible] کشته شود [illegible] دیگری که [illegible]

لکن بواسطه [illegible] دست و پای [illegible] کشته شود [illegible]

مثل رجم و قصاص شدن [illegible] احوط بلکه اقوی خلاف آنست [illegible]

مکان وجوب [illegible] مال مسلمین [illegible]

و تیمم [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible] امکان [illegible]

[illegible] تیمم [illegible]

[illegible] تیمم [illegible]

تیمم [illegible] غسل علی الاطلاق [illegible]

[illegible] که [illegible]

شدن [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] خارج است [illegible]

[illegible] بدون غسل و کفن دفن میکنند [illegible]

داده و کفن کرده دفن [illegible]

در ظاهر با اسلام [illegible] غسل [illegible] شهید و مقتول

[illegible] قصاص [illegible] چنین [illegible]

لازم نباشد چون طفل [illegible] شش سال [illegible]

[illegible] غسل [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] کفن او لازم باشد [illegible] معلوم باشد که غسل [illegible]

علما رضوان الله علیهم آنست که اگر نصف بالای میت باشد که سینه در آنست و جمیع اعضا
قطع شده و موجود نباشد غسل و کفن و حنوط بر مواضع موجوده از آن و نماز مثل تمام میت لازم
است و هم چنین است اگر جانوری تمام گوشت او را خورده باشد و استخوانها مانده که گوشت از آن
لکن تمام استخوانهای او باقیست که باز مثل تمام میت است و سفید بیفتد که تمام استخوان بعضی
بالای بدن که استخوان سینه در آن باشد باز مثل تمام میت دانیم و هم چنین در استخوان سینه
تنها اگر قطعه مذکوره با این نحو که مذکور شد باشد پس اگر استخوان مذکور هست چون در
وی لازم است که از اعمال یاد شده کفن و حنوط مذکور کند دیگر نماز و دفن در همه اینها
مشترکست که مثل این غسل غسل مس میت لازم است و اگر قطعه مذکوره همان گوشت است
فقط آن را مثل سقطها نیست و در پارچه پیچیده دفن کنند و در آن معتبر است در پارچه
بلکه پارچه سقط که از چهار ماه کمتر باشد که کفن کردن آن جایز باشد با شرط ثبت پس هر چند
کار هر چه باشد که چه دلیل واجبی بر شرط بیست لکن به احتیاط باید کرد آنچه مذکور شد
در قطعه‌ای است از میت است تا قطعه جدا شده از بدن میت این که همین حالاست التحصر
میر ظاهر که دو وجود آن میرزا جدا شده از میت باشد و اگر بدن باشد باز
واجب است که مذکور شد اگر چه جمعی خلاف این هم نموده‌اند بلکه همان اکتفا به دفن
آن بعد از پیچیدن در پارچه نموده‌اند چون سقط اگر سند ایشان در مخالفت در مسئله
اصالت لزوم دفن و در پارچه پیچیدن نیز خلاف اصالت است فضل آدم در کیفیت غسل
میت بدانکه باید دانست که خود مباشره این غسل اجر عظیم است چنانچه وارد است که
کسی که مومنی را غسل دهد بیرون میرود از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده
و خداوند در عوض او میکرد میشوم که گناهان او را چون روزی که از مادر متولد شده
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که کسی که مومنی را غسل دهد و ادای امانت نماید او را
از آتش جهنم خلاص کند راوی پرسید که چگونه ادای امانت کند فرمود باید
عورت او را بپوشاند و آنچه ببیند از آن بکسی نگوید دیگر آنکه باید دانست که قبل از غسل میت
میت اگر نجاستی بر بدن داشته باشد باید اول ازاله نجاست از بدن میت نمود و در تمام سه غسل

بس

بست که کافی باشد از برای هر عضوی مثل دست و رو و ما بین آن عضو که از آن
ازاله نجاست در تمام بدن باید نمود از شروع در این معلوم شد که باید در مخرج مدفوع بر
نجاست بکر نباشد اگر چه اما به سبب مباشرت است که باید نمود باز هم
تمام شدن اعمال میت ببیند از نجاست و انگشت را مالش باید داد میشود دندان بکوبد
میت را باید سه دفعه غسل داد غسل اول سدر دوم با کافور سیم با آب خالص
هر یک از این اعمال همچنین کند که اول آنست که سر و گردن بشوید بعد طرف راست پس طرف چپ
باب خالص غسل داده شد و باید که در اول سدر و کافور بر آب داخل شود باز باشد
در آنکه نحوی مثل آب مضاف نشود که غسل با آن صحیح نیست و باید که سدر و کافور
بیشتر باشد که آب را مروج نماید و غسل شود و هم چنین که زیاد از آنکه کم شود مانع باشد
هر دو باید بر میت ظاهر نشود در آب غسل سیم که بر او بیاید در آن و خوشبو کند و
نباید که دو ملحق شد در بیست کفن و دفن که در بعضی اوقات مشروع است و مستحب است
نشستن و کیفیت این غسل در ترتیب اعضاء و عدم لزوم ترتیب در اجزای هر عضو مثل غسل
جنابت است و در اخبار ما تصریح بآنست که این غسل مثل غسل جنابت است و در آن
مستفاد میشود که غسل دادن میت را بطریق ارتماسی در سه حوض که در یکی سدر
بقدر کافی و در یکی کافور و در دیگری آب خالص باشد جایز است چنانچه بعضی تصریح نموده‌اند
لکن احتیاط در التزام به غسل ترتیبی است و معتبر است که غسل دهنده در هر یک از سه
غسل نیت کند در صورتی که غسل دهنده متعدد باشد تا آنکه نیت کنند یا احتیاط هر یک
مثل دادن عضو هر یک نیت غسل آن عضو کند که گویا از این قسم است بلکه
هر کس مباشر تمام بدن غسل شود و اگر یکی آب بریزد و دیگری بشوید باید هر دو نیت
کند و بعضی گفته‌اند غاسل باید پس او نیت کند و دیگری نیت را میگیرد و احوط آنکه هر دو
نیت کنند و غسل با سدر و کافور هر سه را یکی نیت کند با آنکه هر دو باشد
که بعد از سه غسل باید نشود بلکه بعد از غسل با آب خالص بهتر باشد با آنکه
آب کمتر از سه غسل است در سدر و کافور یا یکی از این دو یافت نشود باید بشوید

دهد

و [illegible] کافور [illegible] غسل [illegible] تیمم [illegible] آب [illegible]

بدل غسل [illegible] کافور [illegible] لازم است که [illegible] تیمم

[illegible] بدل از غسل با آب سدر [illegible] بدل غسل با آب کافور

[illegible] بدل از غسل [illegible] تیمم چنانچه جمعی [illegible]

[illegible] تیمم [illegible] بدل غسل [illegible]

[illegible] تیمم [illegible] دست [illegible]

مسح [illegible] تیمم [illegible]

صورت [illegible] غسل [illegible] کافور [illegible] تیمم [illegible] بدل غسل

آب سدر [illegible] کافور [illegible] آب خالص [illegible] امکان [illegible]

[illegible] تیمم بدل غسل با آب کافور [illegible]

تیمم بدل غسل با آب خالص [illegible] غسل با امکان [illegible]

تیمم [illegible] غسل با آب کافور [illegible] تیمم دیگر [illegible] بدل غسل

آب خالص [illegible] امکان [illegible] غسل [illegible] کافور [illegible]

یک تیمم بدل آب خالص [illegible] امکان [illegible] غسل با امکان [illegible]

تنها [illegible] غسل با آب خالص [illegible]

[illegible] عوض غسل [illegible] آب خالص [illegible] چنانچه ظاهر

[illegible] امکان [illegible] غسل [illegible] امکان [illegible] غسل آب [illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible] حال باقی [illegible]

[illegible] تمام اعمال [illegible] غسل [illegible]

[illegible]

[illegible] ترتیب در اصل [illegible]

[illegible] غسل [illegible] تیمم [illegible]

كه غسل

كه غسل با آب [illegible] غسل با آب کافور [illegible]

لزوم [illegible] ترتیب [illegible] غسل [illegible]

[illegible]

[illegible] لزوم [illegible] ممکن [illegible]

لزوم غسل [illegible]

[illegible] لزوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تیمم [illegible]

[illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible]

[illegible] چوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible]

وحکم آنست که هر عضوی از اعضاء ثلثه از وی جدا شده باشد سر او را بشویند و اینکه بظرف تر کیک
آنست بپیچند که کفن قطع کنند و شستن آن عضو تمام شود بعد از آن بدستور بپوشند
او را و با دو برابر بپوشند بلکه تا کافور در غسل دوم بیندازند از نصف و منضم کنند
مکروه است که میت را بنشانند و ناخن و موی او بگیرند و سر او را شانه کنند بلکه شانه کنند و اگر موی
در بغل بگیرند در کفن گذارند و نزد او ناخن را با او دفن کنند و نیز مکروه است غسل دادن میت را
بآبی که با آتش گرم شده باشد مگر در وقت سرما و مستحب است که در وقت غسل دادن بگوید
اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن قد اخرجت روحه منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک و اینکه
مکرر بگوید عفوک عفوک و اگر بعد از تمام اعسال نجاستی از میت خارج شود حلت با عاده
غسل نیست بلکه ازاله نجاست از بدن میت و کفن او و مثل آن لازم است و اگر غاسل
بعد از آن کفن کند مستحب است که اول غسل مس میت کند یا وضو بسازد پس از آن کفن کند
باب هفتم در اغسال مستحبه بدان که در آن چند فصل است فصل اول در بیان اعسال مستحبه
بدانکه علماء رضوان الله علیهم که تعداد آنها را در بیست و هشت یا کمتر یا بیشتر نموده اند
از جهت اختلاف در آنها است بلکه از باب ادخال بعضی با غیر است و از جمله اغسال مستحبه
میتوان شمرد جمیع اغسال واجبه را در وقتی که سبب تعلق آنها محقق نشده باشد و هنوز
وجوب آنها محقق نشده باشد چنانچه جنب شده باشد در وقتی که واجب مشروط بطهارت
از حدث اکبر باشد و همچنین غیر جنابت از حیض و استحاضه و نفاس و مس میت و سبب استحباب
اغسال مذکوره با وجود ارتفاع حدث غیر مستحب است بجا آوردن آنها از جهت امر مستحبی که مشروط
باشد کمال آن بطهارت از حدث اکبر مثل تلاوت قرآن و نحو آن و اغسال دیگر که اشاره باستحباب
آنها نموده اند چهار نوع است یکی آنکه استحباب آن از جهت شرافت زمانست و نوع دیگر
که استحباب آن از جهت شرف مکانست سیم آنکه استحباب آن از جهت کمال عمل و فعلی است که فعل
آن بجا می آید چهارم جهت تخفیف نقصان عمل باشد مثل آنکه غاسل میت بجا آورد
که دفع نقص آن موقوف بغسل مس میت است چهارم آنکه از باب جبر آن عمل و رجحان
است که مانند سنت باشد و آنکه از هر نوعی یاد و فضیلت ذکر کنیم اغسال مستحبه در جهت زمانست

بسیار

بیانست از آنجمله غسل جمعه است و رکیک بیاید دانست که شرعی که بر آن
شده اند دو قسم است آن روز جمعه است از روز جمعه تا زوال که نماز جمعه است
تا بناست و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و هرچه نزدیک بظهر باشد افضل است
هرگاه ظهر شود قصد اداء قضا نکند اگر چه موقت است بعد گذشته باشد و اگر روز جمعه
زوال غسل نمود بعد با احتیاط اولی نیت قربت بنماید و اگر در روز جمعه
تقدیم آن در روز پنجشنبه اگر خوف نبودن آب باشد با نیت قربت در روز جمعه
چنانچه اگر خوف بودن غسل در روز جمعه جایز است بعد از آن شنبه در روز
تقدیم آن در روز پنجشنبه جایز است بلکه تقدیم در پنجشنبه بهتر است که بقضا نزد شنبه
در روز جمعه با یک غسل کند در بعضی که در روز جمعه تر کرده قضا آن در شنبه
روز شنبه مستحبست بخلاف آنکه در روز جمعه ترک کرده که قضا آن در پنجشنبه
فقط آن در شنبه مساویست مثل باد دو روز مرتبه قضا آن در روز شنبه و تقدیم آن
شنبه افضل احتیاط تقدیم بر پنجشنبه است و از آنجمله غسل روز عید فطر است
وقت آن بعد از طلوع صبح است تا زوال عید و بعد مستحب است که بعد از غسل دوم
دعا را بخواند و از آنجمله غسل روز عرفه و شبهای مبارک ماه مبارک رمضان
اول شب شانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم و در این شب دو غسل
یکی در اول شب و دیگری در آخر آن و بیست و هفتم و بیست و نهم و شب
عید فطر و روز عید و غسل شب بیست و یکم و غسل روز بیست و سیم و دوازدهم
و روز مبعث و غسل و او در جمیع روزها و شبها که غسل
آن شب غسل است بنا بر این که مغرب و عشا که تمام شود و چهار رکعت
شود و غسل دو شبهای قدر بعد از صبح آن را قضا کند و از آنجمله غسل شب عید فطر
است که بعد از غروب متصل با آن غسل کند و از آنجمله غسل عید قربان و عید
و بعد از آن در بیست و هفتم ماه رجب که روز مبعث است و عید غدیر
غسل روز مباهله و او است که غسل بکند بنا بر این که نماز کند و غسل

دمز

دهم اینکه بعد از جهاد در آن غسل کند و اگر باشد خود آب از چاه بکشد و غسل کند در موضع مشرف
و در حال غسل بگوید اللهم … اللهم اذهب عنی الدنس و
دعوا الارض که … و غسل روز … و غسل روز
عرفه است و غسل عید غدیر که روز هیجدهم ذیحجه است و غسل روز … ربیع الاول
که روز مولود پیغمبر است … و غسل روز … که روز بیست و هفتم رجب است
غسل اول و وسط و آخر رجب است … و غسل شب نیمه شعبان بلکه احتیاط
غسل روز نیمه … که … دارد … چنانچه … گفته‌اند و از آنجمله غسل روز
نوروز است فصل سیم در غسلهای مستحب از جهت مکانها از آنجمله است غسل داخل
شدن در حرم مکه معظمه و غسل داخل شدن در حرم مدینه منوره و … در هر یک از این دو
حرم … مبسوط نموده‌اند و از آنجمله است غسل دخول مکه معظمه و غسل دخول
مسجد الحرام و غسل دخول … کعبه … باحرام داخل شود یا بی احرام و غسل دخول مدینه منوره و
غسل دخول مسجد پیغمبر و غسل داخل شدن در یکی از مشاهد مشرفه ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین بلکه بعضی … استحباب غسل از جهت داخل شدن در مشاهد یکی از انبیا
و اوصیا ایشان سلام الله علیهم اجمعین بلکه بعضی از برای دخول هر مکان شریفی غسل را مستحب
دانسته‌اند … اغسال که از برای زیارات ایشان صلوات الله علیهم
وارد است … داخل … مستحب است … از برای …
… غسل … از این … ناصل …
… فصل چهارم در اغسال مستحبه از جهت … افعال …
از آنجمله است غسل زیارت حضرت رسول و حضرت فاطمه زهرا و هر یک از ائمه طاهرین صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین بلکه هر یک از معصومین از انبیا و اوصیا سلام الله علیهم و از آن
جمله است غسل احرام عمره و احرام حج و غسل طواف … عمره و … حج و … طواف نساء
و غسل از برای وقوف در عرفات و وقوف … مشعر و غسل از برای رمی جمرات … قربانی
که … از آنجمله است غسل استخاره و غسل طلب حاجت و غسل نماز حاجت

و نماز استخاره

و نماز استخاره و غسل از برای … و غسل استسقا … و غسل از برای
تربت سید الشهدا … و غسل … و غسل از جهت … سید
سید الشهدا … و غسل از جهت عمل استفتاح و … و غسل توبه …
… از … بلکه از برای …
… و غسل … و غسل … که …
… که … غسل کردن …
کند … غسل داده باشد … مستحب است غسل کردن …
داده باشند بلکه … غسل … مولود …
… و فصل پنجم از جمله اغسال مستحبه …
… غسل … که …
…
آن که حکم باستحباب غسل … کرده و از جمله …
… که تمام …
… بعضی قائل بوجوب غسل مذکور شده‌اند …
… لکن چون …
… غسل توبه است …
… اغسال مستحبه …
… غسل …
…
فصل ششم …
… غسل …
رمضان … غسل …
…

…

[illegible] در حوالی [illegible] و اول آمده و اما اگر عمل در آن منافی احترام آن باشد چنانچه
در بعضی از این مواضع [illegible] که مستلزم غسل از جهت دخول در مکان متبرک شود در مکان
معظم و آن باید که پیش از غسل دخول حرام [illegible] بعد از غسل دخول کرده در مکه غسل دخول
مسجد الحرام و در مسجد الحرام پس دخول بیت [illegible] و جایز است که با قصد [illegible]
یک غسل از جهت همه کفایت کند و هم چنین در دخول مدینه و مدینه و مسجد الرسول و در
مکانها اگر کسی بیرون آید و داخل شود [illegible] که همان غسل اول کافی باشد
چون [illegible] بعد از [illegible] اگر [illegible] باشد غسل [illegible]
[illegible] که عمل است باید پیش از [illegible]
[illegible] بعد از آن باید که [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] حدث [illegible] مستلزم [illegible] صغر [illegible] حدث
[illegible] باید رفع حدث خود وضو یا غسل بجا آورد [illegible] حدث
[illegible] که غسل از جهت [illegible] است مطلوب باشد یا از برای [illegible]
[illegible] غسل از برای رفع حدث [illegible] غسل مستحب [illegible] بوده باشد [illegible] حاجت
[illegible] نیست بلکه [illegible] غسل مستحب [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] که با غسل [illegible] چون غسل از جهت [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] غسل [illegible] و قبل از [illegible]
[illegible] غسل کرده باید بجا آورد [illegible] که برای کمال آن غسل [illegible]
[illegible] حدث اکبر باید اعاده غسل نماید چون [illegible] که با غسل است
[illegible] چنانچه در غسل حرام [illegible] بعد از غسل [illegible]
[illegible] باید غسل را اعاده کند [illegible] غسل [illegible] تمام روز [illegible]
[illegible] در [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] که [illegible] حادث [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد که [illegible]

دخول در مسجد غسل نداشتن باشد [illegible] و ظاهر است که [illegible] غسل
بعد از حدث [illegible] در [illegible] حدث [illegible]
[illegible] غسل [illegible]
[illegible] غسل [illegible] غسل [illegible]
[illegible] اغسال [illegible] هست [illegible] باشد که [illegible] اعاده [illegible]

باب دهم از ابواب [illegible] در [illegible] تیمم [illegible]

و چند فصل است [illegible] در باب [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] وضو و غسل [illegible] که [illegible]
داشتن آن بلکه [illegible] آن [illegible] تیمم [illegible] و از جهت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] طهور [illegible]
که وضو و غسل [illegible] تیمم [illegible]
و غسل [illegible] رفع حدث [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] رفع حدث [illegible]
[illegible] وضو و غسل و تیمم [illegible] وضو و غسل [illegible]
[illegible] باشد تیمم [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] مسجد [illegible]
تیمم [illegible] که [illegible] غسل [illegible] تیمم [illegible] غسل [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] که غسل [illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] وضو [illegible] وضو یا غسل [illegible]
عدم تمکن [illegible] چند مطلب [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] وضو یا غسل [illegible]
[illegible] نیست بلکه باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

کم بود بدن یکسان اگر چه ضعیف [illegible] شد ناداده که [illegible] بهای آن و در حال [illegible] ادا

[illegible] و منت با آنچه در صرف حال او باشد اگر چه ضعیف [illegible]

که [illegible] در حال [illegible] در صرف مال [illegible] و اجلاف

[illegible] خارج [illegible] بهای [illegible] لازم [illegible] چنانچه [illegible] آب [illegible]

[illegible] اگر چه شخص مالک صد هزار تومان باشد [illegible] تومان اگر چه مالک هزار تومان

باشد بلکه [illegible] مخالف [illegible] در این باب بودن [illegible]

[illegible] لازم [illegible] تیمم به هر حال [illegible] بیان [illegible] آن

[illegible] آب [illegible] آلات تحصیل آب [illegible] بودن آن چون تحصیل

دلو و ریسمان از جهت کشیدن آب از چاه [illegible] از جهت [illegible]

چنان که [illegible] آب [illegible] و همچنین است اجیر کردن شخصی را از جهت [illegible] آب

یا کشیدن [illegible] چاه [illegible] و امثال اینها مجملاً تحصیل آب [illegible] مقدور لازم است که

[illegible] چاه [illegible] در چاه [illegible] بیرون [illegible]

انتها این مطلب در تیمم یکی از اقسام یافتن آب آنست که به جهت ناخوشی [illegible]

[illegible] هر چند که [illegible]

[illegible] با واسطه خوف [illegible] و جان یا مال

[illegible] باشد [illegible] اگر خوف [illegible] فاصله [illegible] باشد [illegible]

بالجمله این مطلب [illegible] از اقسام نیافتن آب [illegible] مکلف [illegible]

[illegible] باشد با آنکه هیچ [illegible] باشد [illegible]

که [illegible] تیمم [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] آب [illegible] باشد که آب [illegible]

اگر یقین داند که آب [illegible] هر چند که [illegible]

[illegible] تیمم میکند [illegible] در آن موضع [illegible]

[illegible] جان و مال [illegible] باشد [illegible]

فاصله دو غلوه در حزنه باید و در سهله [illegible] طلب آب کند [illegible]

در زمین هموار [illegible] و [illegible]

[illegible] تفحص کند [illegible] زمین [illegible]

میکند [illegible] که [illegible] زمین هموار [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] ساقط

[illegible] اگر چه [illegible]

طلب [illegible] کرده باشد [illegible]

در حال [illegible] مکلف [illegible]

[illegible] علم [illegible] در چهار

جانب [illegible] احتمال بودن آب [illegible]

است که [illegible] لازم [illegible]

[illegible] احتمال [illegible] هر چند [illegible]

[illegible] بودن [illegible]

[illegible] جهات [illegible]

آن ساقط [illegible] چهار جهت [illegible]

مطلقاً ساقط باشد بلکه اگر ممکن [illegible] زمین هموار [illegible]

هر چند که [illegible] جهات باشد [illegible] لازم [illegible]

[illegible] احتمال [illegible]

[illegible] ساقط است [illegible] احتمال [illegible] باشد [illegible]

[illegible] تمام [illegible] احتمال [illegible]

[illegible] هموار [illegible]

زمین هموار [illegible]

[illegible] احتمال [illegible] محتمل [illegible]

هرگاه وقت تنگ شده باشد تیمم کند و نماز صحیح است و گرچه اعاده آن احوط است و وضو یا
بر [illegible] با ماسبق بیان شد همه اینها خارج از قرار اختصار [illegible] مطلب چهارم
از اقسام عدم تمکن مذکور آنست که در حکم آب ندار باشد و از برای او چند قسم است یکی
آنکه آبی داشته باشد لکن اگر آن را صرف وضو یا غسل بکند می‌ترسد که از تشنگی بعد از وضو یا
غسل [illegible] یا خود بدن و یا [illegible] لازم است که چنین کند تیمم [illegible]
حاجت [illegible] آب [illegible] چون عرف [illegible] و [illegible] که در آن
بودن محترم که مجموع بر اطلاق باقی باشد اگر عمداً [illegible] بوجوب تمام و اجتناب نماید تیمم و وضو
[illegible] امکان مطلق [illegible] صحیح است لکن [illegible] داخل آن تأمل است
دیگر آنکه [illegible] بقدر وضو یا غسل تنها [illegible] که نسبت یکی از آن دو
آب [illegible] تقدیم غسل است که از برای وضو تیمم کند خصوصاً اگر واجب شده باشد
[illegible] موقوف بغسل تنها است چون [illegible] در مساجد [illegible] قسم اگر
باشد که جمع کند آب را که در طهارت با عضوی استعمال نموده و طهارت دیگر با عضو دیگر را
بجای آب [illegible] لازم است که چنین کند مطلب پنجم قسم دیگر از اقسام حکم آب نداشتن
آنست که آبی دارد بقدر وضو یا غسل تنها لکن بدن یا جامه او با اعضا [illegible]
آن نجس باشد بنجاستی که معفو نباشد پس مقدم میدارد تطهیر بدن بلکه تطهیر جامه را
جائی که نتوانند [illegible] نماز کند از جهت سرما یا [illegible] بلکه مطلقاً اگر [illegible] تواند [illegible]
ازاله نجاست را مقدم میدارد لکن [illegible] وضو [illegible] است که داشته باشد چیزی را از خاک
و سنگ که تیمم با آن تواند نمود و اگر نداشته باشد وضو یا غسل متعین است پس ازاله نجاست
بدن [illegible] نکند بلکه با نجاست نماز کند اگر نتواند برهنه شود مطلب ششم یکی دیگر از اقسام
حکم آب نداشتن در استعمال آب در تطهیر از حدث بلکه [illegible] محتاج بودن مکلف است
بالفعل یا در زمان استقبال بصرف کردن تمام آب [illegible] که [illegible] کتاب [illegible]
با غسل [illegible] معروف [illegible] با جزو [illegible] نمودن آن که لابد از آن باشد که در
اینجا تیمم متعین است و قسم [illegible] که [illegible] داشته باشد و هم [illegible]

محتاج بودن با عیال [illegible] که ترک [illegible] لازم [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد که [illegible] احتیاط [illegible] لازم [illegible] حیوانی که
[illegible]
[illegible] مطلب هفتم [illegible] تیمم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مذکور آنست که بواسطه مرض [illegible]
آن [illegible] عادتاً [illegible] مرض [illegible] وضو یا غسل [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال آب [illegible]
باشد و مطلق [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] تیمم [illegible]
[illegible] از اقسام مذکوره [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible]
اینکه بواسطه تشنگی [illegible]

مجروح شده یا آنکه نماز باید بجا آورد [illegible] که پوست [illegible] دست یا بکی [illegible] و آنجا
و بدو [illegible] میشود [illegible] که [illegible] آمد [illegible] که باید تیمم کند و صورت [illegible]
[illegible] مرض بسیار [illegible] مرض با طول [illegible] قسم سیم آنست که گذشت [illegible]
جمع [illegible] تحقق میشود [illegible] بلکه مطلق [illegible] حاصل شده [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] اکتفا [illegible] احتمال [illegible]
[illegible] که مکلف [illegible] شود [illegible] احتمال [illegible]
[illegible] مذکوره آنست که استعمال آب موجب [illegible] باشد
[illegible] یا آنکه [illegible] ممکن یا بواسطه [illegible] آب [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] که [illegible] آب [illegible] باد [illegible] باد که [illegible]
[illegible] از این قسم [illegible] که مکلف [illegible] استعمال آب
[illegible] یا غسل که [illegible] مرض [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible] بجا [illegible] محدث شدن [illegible] اگر [illegible]
باجتهاد خود [illegible] گرچه [illegible] بگمان خود داشته باشد [illegible] مقام [illegible]
[illegible] تامل است مطلب باید [illegible] مذکوره [illegible]
[illegible] است [illegible] اعمال که اگر بخواهد وضو
یا غسل کند [illegible] وقت [illegible] باید تیمم نماید [illegible] باید تیمم
کند و اگر با استعمال آب [illegible] وضو یا غسل تواند [illegible] نماز [illegible] کند
اگرچه [illegible] تمام [illegible] واجب [illegible] لازم است که استعمال آب کند
[illegible] مقام [illegible] نداشته باشد لکن [illegible] تحصیل آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] وضو [illegible] لکن [illegible] کند
[illegible] وضو یا غسل است [illegible] تیمم [illegible] مقام [illegible] غسل اگر [illegible]
[illegible] بجا آورد [illegible] که [illegible] در هر جا که حکم به تیمم
شده [illegible] وضو [illegible] هر [illegible] که [illegible]

بی کر

بلی اگر بلا [illegible] خود [illegible] کند [illegible] مرض [illegible]
[illegible] آب [illegible] که [illegible] حیوانات [illegible]
آب [illegible] که [illegible] بنوشد [illegible]
کرده [illegible] آب [illegible] نیست [illegible] چنین [illegible]
[illegible] آب باید [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] آب [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] آب [illegible] تحصیل [illegible]
بلکه [illegible] تحصیل آن [illegible] وضو یا غسل استعمال آن
باشد [illegible] استعمال آب [illegible] غسل [illegible]
تیمم [illegible] است اگرچه [illegible] باشد مرض [illegible]
تیمم اگر از جهت مرض [illegible] استعمال آب [illegible] مکلف [illegible]
[illegible] آب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] وضو [illegible] از جهت [illegible] آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] از جهت [illegible] پس
[illegible] تیمم [illegible] در [illegible]
باشد [illegible] تیمم [illegible] که تیمم [illegible] میتوان [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] چنین است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] چنین [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] چنین [illegible]
[illegible] است لکن [illegible] تیمم [illegible]

در بعض چیزها تیمم بکند بغباری که بعرض [illegible] بالناس و بعضی آنکه اگر چه تمام دست
آن [illegible] بگیرد با شد بر بعض [illegible] تیمم بکل بکند بلکه تا ممکن نخشکانیده آن تیمم با آن گل
[illegible] تیمم [illegible] که تا دست بر آن داغ شود پس باید نخشکانیدن آن [illegible]
از جواشباه مذکوره است و باید که جمیع اینها چیز و ممکن از تیمم بر [illegible]
و نبوده مذکور پس [illegible] تیمم بکند و [illegible] دلیل است که [illegible] کرد [illegible]
[illegible] با شد بجوی که [illegible] صادق [illegible] ممکن باشد
مقام و [illegible] است و جمیع تیمم جایست و در جواز تیمم بر [illegible] که [illegible] آن مستغنا عنها
و [illegible] باشد تامل بلکه صح است پس اظهر و حوطاست که [illegible] عاده [illegible]
[illegible] آن [illegible] حوطاست که [illegible] تیمم [illegible] و چنانچه حوط آنست که [illegible]
جمیع مراتب مذکوره که [illegible] ذکر [illegible]
مسئله سیم معتبر است در تیمم [illegible] مذکوره چند چیز اول آنکه [illegible] مطلق باشد
[illegible] چنانچه [illegible] اشاره شد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] چون [illegible]
تیمم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تیمم [illegible]
[illegible] تیمم [illegible]
تیمم [illegible] نجاست [illegible]
[illegible] تیمم [illegible]
[illegible]
[illegible] تیمم [illegible]

جمیع [illegible] مکان [illegible] که مغصوب باشد در مکان مغصوب اگر چه [illegible]
حبس [illegible] باشد [illegible] الله [illegible]
غبار [illegible] مغصوب اگر چه حرامست [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] مکان [illegible] که تیمم بر آن [illegible]
[illegible] تیمم [illegible]
[illegible] مکان [illegible]
[illegible] مغصوب بودن [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] اشاره شد [illegible]
[illegible] تیمم بر آن [illegible]
مذکوره در [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] تیمم باشد [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] مغصوب [illegible]
شد [illegible] مطلق [illegible] اشاره شد
[illegible] تیمم [illegible]
است [illegible] تیمم [illegible] که مکلف [illegible]
[illegible] اشتباه [illegible] باشد چون اشتباه [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] مغصوب [illegible]
[illegible] مغصوب [illegible] باشد در مکان مغصوب
[illegible] تیمم [illegible]
تیمم [illegible] اشتباه [illegible] چون [illegible]

در بوریای خرما تیمم میکند بعبارت دیگر که [illegible] بالباس و مانند آن اگرچه تمام [illegible]
آن نوع [illegible] باشد [illegible] تیمم بکل میکند بلکه با مکان خشک [illegible] آن تیمم با آن [illegible]
مسئله تیمم بجای وضو [illegible] که تمام [illegible] بر آن داخل شود [illegible] باشد خشک [illegible]
از جمیع اشباه مذکوره باشد [illegible] بهشت چیز [illegible] تیمم [illegible] وجه فقه
زیاده [illegible] با تیمم میکند [illegible] آن [illegible] کرد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که هر باطل [illegible] سادات [illegible] اگر [illegible] ممکن باشد
مقام [illegible] است و جمیع تیمم [illegible] بهشت [illegible] جواز تیمم [illegible] که [illegible] با آن [illegible]
و قضا باشد تامل بلکه منع است پس [illegible] احتیاط [illegible] که [illegible] عاده [illegible]
قضا آن [illegible] احتیاط [illegible] تیمم [illegible] چنانچه احوط است که [illegible]
جمیع [illegible] که [illegible] بر [illegible] بر [illegible]
مسئله تیمم [illegible] اشباه مذکوره [illegible] چند چیز [illegible] اخلاق [illegible] باشند
[illegible] چنانچه [illegible] اشاره شد پس خاک [illegible] و سایر [illegible] و [illegible] هر
[illegible] کرده باشند [illegible] خاک [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] خاکستر [illegible] و [illegible]
تیمم [illegible] خاکستر [illegible] و مانند آن [illegible] کلوخ [illegible] کلوخ [illegible]
الماس و یاقوت و سایر جواهرات [illegible] و [illegible] و مانند آن [illegible]
سنگ [illegible] بلکه [illegible] بلکه [illegible]
پس [illegible] خارج [illegible] تیمم [illegible]
در [illegible] تیمم [illegible] با مکان خاک [illegible] بلکه [illegible] باشد [illegible]
تیمم [illegible] نجاست معفو عنها با غیر آن [illegible] که [illegible] باشد
کرد [illegible] تیمم [illegible] نجاست [illegible]
[illegible] جابر الفرض [illegible] تیمم [illegible]
کرد [illegible] تیمم [illegible]

بر خبث

جمیع [illegible] مکان [illegible] که مغصوب باشد در مکان مغصوب [illegible] و [illegible]
حبس [illegible] باشد [illegible] ان شاء الله [illegible] واجب باشد [illegible] آن [illegible]
غبار مباح [illegible] اگرچه حرام است لکن [illegible] تیمم با آن [illegible] کرد [illegible]
[illegible] کرده باشد [illegible] و [illegible] از [illegible] مغصوب [illegible]
[illegible] مکان خاک و سنگی که تیمم بر آن میشود [illegible] مکان [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] و [illegible] مگر [illegible]
[illegible] مکان [illegible] مغصوب باشد [illegible]
[illegible] خاک و مغصوب بودن ظرف [illegible] چنانچه در وضو [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] اشاره شد [illegible]
[illegible] تیمم بر آن میشود [illegible] باید تمام [illegible] شرط
مذکوره در آن [illegible] واقع شود [illegible] و مانند آن [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] باید در موضع تیمم [illegible] مطلق [illegible]
از آن احتراز [illegible] اگرچه [illegible] مثل [illegible]
خاک مغصوب [illegible] که مغصوب [illegible]
شد که [illegible] مطلق [illegible] در تیمم [illegible] اشاره شد
محل منع است [illegible] مشتبه شود [illegible] که تیمم [illegible]
است [illegible] که تیمم بر آن [illegible] که مکلف ممکن از [illegible] باشد
[illegible] اشتباه [illegible] باشد [illegible] اشتباه خاک [illegible] خاکستر [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] خاک و سنگ [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] مباح [illegible] مغصوب [illegible] است [illegible] اشتباه
مباح [illegible] مغصوب [illegible] باشد در مکان مغصوب [illegible]
این صورت [illegible] تیمم [illegible] احوط [illegible]
تیمم [illegible] مشتبه [illegible] اشتباه [illegible] خاک [illegible]

معتده به رسانیدن باید هر یک یک تیمم کند و هم چنین مع اشتباه طاهر بنجس اگر هر دو تر
باشند ها اگر هر دو تر باشند عمدی که ولافادهٔ یا مر یک از آنها مع... بلکه موضع مسح را نجس کند
پیش بعد دو تیمم هر یک را جنب از نظر وهر چند که هیچ یک از ان تیمم باشد و عناد کرده
تیمم مرحله که قضاء بعد لازم باشد تامل را اشکالست طهر سقوط تیمم است نکنند مانند
اداء و قضاء تا ما یعده واشتباه او معلوم تحال نه و ذات وصفات آن طهارت و اباحه هر دو
منشر و منشه بشبهه هاست که تفصیل آن در مباحث وضو گذشت چنانچه گذشت که وضو
موسع بعد تیمم باید هیئت عدد آن یک عدد از آنچه تیمم بر آن جایز نیست که حالی باشد
تیمم مستبعد نیابد تر باشد تا یقین شود که یکی از این تیمم ها بخاک التیمم واقع شده
بنا بر هر دو شبهه محصور است و در شبهه غیر محصور نکرار تیمم نیست بلکه یک تیمم یکی
از افراد مشتبه کافی است فصل پنجم در کیفیت تیمم است و آن عبارتست از دو دست
دستها را بر خاک و نحو آن از رمل و سنگ بنحوی که جمیع باطن دو کف بر آن واقع شود در
عرض یک مرتبه دستها بر آن کافی نیست اگر چه خوب بلکه اینکه مکرر وضو معتقد در نمی کند
در ابتدای وضو نیت بکند و بعد دست بر زمین کاید و مسح کردن پیشانی را بباطن دو کف
مسافت عرض ... موی بالای پیشانی تا طرف بالای دماغ که اول کردن بالای آنست
ولی خود بالای اوبر بعد از بوده باشد و دو جبین که در و طرف پیشانی اند و بعد مسح بنحوی که باطن
دست با انگشتان آن در هر یک ... یکی از اجزای تیمم مسح بودن تمام پشت
از بعد مسحها است بکف دست دیگر بنحوی که مسح تمام ممسوح تمام ماسح صادق آید
و ابتدا اشاره کند از معتاد طرف ... بالا و پایین و در جانب ممسوح را تا یقین به تحقق
مقدار واجب حاصل شود و احوط اعتبار کردن از ... در مسح و در مقام ... یکی
دو کف چپ دست با پیشانی تفاوت میکند ... جمیع باطن دو کف باید ماسح شود در مسح
... و پشت دست ممسوح شود ... بلکه هر جزئی از ماسح مسح کند هر جزئی
از ممسوح را که متعدد ... بلکه همان مقداری از پشت دست ... باطن
ماسح ... میشود مسح آن کافی نیست و مسح ما بین انگشتان لازم نیست و ...

والطهر و دست با یک پیشانی باید بجمع و در جمیع مسح کند مگر اینکه ... از ما
... که مثال اقطاعست و حکم ... در محل ماسح یا ممسوح حکم ... با
امکان تحلیل احوط تحلیل ... در تیمم بدل از غسل ... نیز بدل غسل
با تیمم بدل از وضو خلاف و اشکالست احوط و اشهر اگر اقوی ... دو ضربت ... دستها
است ... در تیمم بدل از غسل یکی ... پیشانی ... بجهت مسح پشت دو
دست بلکه همین احوط است و در تیمم بدل از وضو نیز ... احوط از این ... دستها
مطلق تیمم یکی دیگر از جهت مسح پشت ... دو دست ... که جزئی از ... دیگر
آن ... مسح دو دستها مانی باشد ... طهر ... اقوی عدم اشتراطست اگر چه احوط است
و احوط ... در غیر غسل جنابت ... تیمم است یکی بدل از غسل ... دیگری
بدل از وضو و حکم ... تیمم شکل است ... در غسل جنابت تیمم کافی
است اگر چه احوط ... اند ... فصل ششم در ... در تیمم
تیمم چند چیز ... نیست و کیفیت آن ... در وضو گذشت
... همان ... از ... که بجهت ... تیمم میکند کافی است ... در
... کافی ... تیمم ... نیست ... بلکه قصد ... هر چند ...
... باشد ... تیمم ... و ... بجهت ...
... و ... نیست و کلام ... در قصد ... استحباب
و کلام ... مطلقه ... که ... در وضو گذشت ... آن ...
غسل ... غسل جنابت ... لازم است ... از غسل جنابت
با وضو لازم نیست ... احوط است ... نیت ... دستها ...
باشد ... ماسح ... کافی نیست ... دستها ... بعد ...
... تیمم ... از آن ... در ...
در وضو یا غسل تیمم واحد کافی است ... واحد ... وضو و غسل ...
... جنابت و حیض ... از آن ... اقوی ... در نیت ...

تیمم بدلها است اگر چه او خود متعدد است متعدد انواع ابدال او به مختلفه از احداث موجبه اغسال
دیگر غیر جنابت حدوث مگر آنکه قصد عدم کفایت کند از اعمال است چون احداث موجبه وضو [illegible]
یکی [illegible] عسال و اگر قصد بدلیت تیمم را از غسل نمود پس از تیمم معلوم شد که حدث [illegible]
اصغر بوده [illegible] اعاده تیمم نماید و هم چنین است اگر قصد غسلی نموده پس از تیمم [illegible]
که غسل دیگر بوده [illegible] تیمم نمود [illegible] آن معلوم شود که تیمم
نموده [illegible] کفایت تیمم نماید است [illegible] مطلق تیمم آنست که دو
دست را [illegible] بر پیشانی بکشد [illegible] دست [illegible]
مسح پیشانی نموده [illegible] که [illegible] دو [illegible]
و [illegible] اصطلاحی که [illegible] یک [illegible] جهت [illegible]
خود با [illegible] بیکبار [illegible] ممنوع [illegible]
از [illegible] دیگر [illegible] اعداد [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible] مسح پیشانی
و مسح پیشانی [illegible] مسح پشت دست [illegible] مسح پشت دست [illegible]
[illegible] مسح [illegible]
پشت دست [illegible] ترتیب در جمیع اعضاء [illegible] است
[illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] و هم چنین است اگر
[illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] ترتیب ساقط است [illegible]
[illegible] پیشانی [illegible] مسح [illegible]

گذشت

کسیکه [illegible] آن را [illegible] باید [illegible] آن تا تمام شدن [illegible]
[illegible] چنین [illegible] چون غسل [illegible] آن [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] است که [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] وضو و غسل [illegible]
[illegible] آن باشد [illegible] وضو [illegible]
[illegible] باید کرد [illegible] دست
[illegible] است [illegible] خود [illegible]
خود در جمیع [illegible] تیمم [illegible] جمیع اعضای [illegible]
میکند در جمیع آن [illegible] است که [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] پیشانی [illegible] دست [illegible]
[illegible] پیشانی [illegible] دست [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] دست [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] مسح [illegible]
[illegible] عاجز [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] مسح [illegible] دست
مکلف [illegible] آن [illegible] عاجز [illegible] دست
از مسح کردن [illegible] دست [illegible] مسح کردن [illegible] پشت دست [illegible]
[illegible]

[illegible]

و ... جنبی که موقوف باشد بر معین بودن [illegible] مالست لازم است بر مکلف بذل آن مال که [illegible]
[illegible] ساخته باشد و باید ملبس [illegible] مکلف باشد [illegible] گردد [illegible] که محرم [illegible]
از [illegible] باطایل باشد اگرچه موقوف [illegible] مال باشد و باید [illegible] باشد که عبادات [illegible] جمیع
[illegible] عبادات [illegible] کار [illegible] فور [illegible]
و غسل [illegible] جمیع موارد عبادات باید مکلف خود نیت کند و احوط نیز نیت
ساتر است [illegible] باشد بجهت [illegible] فقدان [illegible]
[illegible] پس مکلف مواضع تیمم را [illegible] با ملاحظه ترتیب و ابتدا [illegible]
سایر شروط تیمم [illegible] بودن حایل [illegible] در محل از دست [illegible] زمین [illegible]
مسح سر [illegible] دستها با آن [illegible] پشت آن و هم جبین بودن حایل در محلی که
[illegible] مانع [illegible] بیشتر [illegible] اکثر
[illegible] و علما [illegible] لازم [illegible] امکان
[illegible] حایل [illegible] عدم امکان آن [illegible]
باشد [illegible] باشد [illegible] ظاهر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باطن [illegible] باشد [illegible] مانع و حایل [illegible]
[illegible] مانع باطن [illegible] ظاهر آن
[illegible] احوط [illegible] صورت جمع [illegible] باطن [illegible] احوط [illegible]
[illegible] اگر [illegible] مانع و حایل باشد [illegible] احوط [illegible]
[illegible] باطن [illegible] نجاست متعذر باشد [illegible] ظاهر [illegible]
آن [illegible] هرچند [illegible] ضیق وقت باشد [illegible] حکم باطن [illegible]
[illegible] تیمم با آن [illegible] باشد و احوط جمع میان باطن و ظاهر است [illegible]
نجاست [illegible] متعذر [illegible]
[illegible] احوط [illegible] تیمم [illegible] باطن [illegible]
[illegible] نجاست متعذر باشد [illegible]

چنان [illegible] باید [illegible]
لازم [illegible] تیمم [illegible]
[illegible]
در صحت تیمم علما اختلاف [illegible] نموده اند [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] احوط [illegible]
عدم اعتبار آنست [illegible] بعض [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] ظاهر بودن [illegible] مطلق [illegible]
و [illegible] اگرچه احوط است [illegible]
[illegible] باید [illegible] باشد [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] وقت [illegible] تیمم باید [illegible]
[illegible] شروط [illegible] احوط [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] وقت عبادت [illegible]
[illegible] مکلف [illegible] وقت [illegible] باشد [illegible]
با عالم [illegible] استعمال آب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] هر حال اگرچه مراعات [illegible]
[illegible] لازم [illegible] احوط است [illegible]
تیمم [illegible] وقت عبادت [illegible] تیمم [illegible]
وقت [illegible] لازم [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
آن [illegible] عبادت [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] آن [illegible]
همچنین [illegible]
[illegible]

[illegible] اگر وضو [illegible] بدن یا لباس لازم است [illegible]
[illegible] مکلف باشد [illegible]
اگر [illegible] باشد [illegible] باشد و باید [illegible] که عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible] جمیع موارد [illegible] باید مکلف خود نیت کند [illegible]
[illegible]
[illegible] مکلف مواضع تیمم را [illegible] با ملاحظه ترتیب و ابتدا [illegible]
سایر شروط تیمم [illegible] حایل [illegible]
[illegible] چنین بودن حایل [illegible]
[illegible] مانع [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] عدم امکان آن [illegible]
باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باطن [illegible] باشد [illegible] حایل [illegible]
[illegible] بلکه با اختصاص مانع به باطن [illegible] ظاهر آن
[illegible] در این صورت جمع میان باطن و ظاهر است [illegible]
[illegible] مانع و حایل باشد [illegible]
[illegible] باطن [illegible] متعذر باشد [illegible] ظاهر [illegible]
آن [illegible] هرچند [illegible] حکم باطن [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] جمع میان باطن و ظاهر است [illegible]
نجاست [illegible] نجاست [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] باطن [illegible]
[illegible] نجاست متعذر باشد بلکه [illegible]

چندان

چندان [illegible] باید [illegible]
لازم است [illegible] تیمم [illegible]
[illegible]
[illegible] تیمم علما اختلاف فرموده اند [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] تیمم [illegible]
عدم اعتبار [illegible] جواز تیمم [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] از آنها طاهر بودن [illegible]
و غسل [illegible] فرموده اند [illegible]
[illegible] امکان [illegible] باشد [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] تیمم باید [illegible]
[illegible] شروط [illegible]
[illegible] تیمم [illegible] مکلف [illegible]
با علم [illegible] آب [illegible]
[illegible] بر هر حال [illegible]
[illegible] لازم [illegible] احوط است [illegible]
تیمم [illegible] عبادت [illegible] تیمم [illegible]
وقت [illegible] تا آخر وقت لازم نیست [illegible]
[illegible]
آن [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] تیمم کند [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]

بوده دست اندر بین که آن جسد ... که مدافعه نامه باید که هیچ جزء ... در دست
نماند که خلاف طبع طاهر است چون عضو بعد از آن واقع شدن مسح ناقص لازم دانسته
اگر چه لو ... خلاف آنست چنانچه گذشت و مستحب است که دست ها را از عضو ممسوح جدا نکند
تا تمام شدن مسح آن و وصل هستند بعد از آنکه شناختی اسباب تیمم را و موجب تیمم
آن و شرایط آن بدان که از احکام فروع متعلقه بآن مذکور است یکی از آنها آنست که
چنانچه جایز است تیمم از برای ... ادای نماز در صورت تمکن از استعمال آب عقلا یا شرعا با شرط معلومه
مذکوره جایز است از برای هر چه مشروط است بآن بلکه کمال آن مشروط بوضو یا غسل باشد
تمکن از آن عقلا یا شرعا چون جنب باشد آن چیز با ... جایز است از برای ... دخول
و چیزی ... بلکه از برای بقیه ... و مطلق قرآن و خواندن دعا و
ذکر و غیر آن جایز است از برای دخول در ... جنب و حیض و ...
و حیض ... از برای مکث در مساجد و دخول مشاهد مشرفه و مکث در
آنها و از برای طواف واجب بلکه مستحب حتی ... جنب از ... و غیر آن
که باید تیمم بوده ... بیرون رفتن و ... در صورتی است که در بیرون آمدن
تمکن از غسل باشد عقلا و شرعا ... حرام است ماندن او در مسجد و تا ... باطل
شدن ... در بیرون مسجد تمکن از غسل نیست که واجب نیست بیرون رفتن
بلکه جایز است داخل شدن در مسجد با تیمم و ... جنب با تیمم طواف کند
و بالجمله ... در حال اضطرار ... قائم مقام آنست در جمیع موارد وضو و غسل در منع
... از تیمم از ... بر ... که وجه ... المحققین ... از آن برای ...
در مساجد ... که تیمم را مشروع دانسته ... آن ...
و اصل ... وضو و غسل ... که ... کمال آن موقوف بر وضو یا غسل
... از جهت ... بلکه ...
بلکه از جهت ... آن ... واجب ... که
تیمم که قبل از دخول وقت جایز نیست ... اجماع ... علامه ... وجوب تیمم برای ...

شرط جنب

شدن جنب ... صبح ... در ... ترک
و اختصاص ... تیمم بدل ... بلکه ...
و احتیاط ... که ... تیمم ... که ... چون ...
... اگر ... تیمم کرده ... علی ... که ...
غسل یا تیمم بدل ... اگر ... استعمال آب تیمم کرده بود
سایر اعمال موقوفه بر طهارت ... چنانچه ... تیمم ...
کرده ... که ... شده ... که ... باشد
مثل ... طهارت ... که ... باشد ... از
... موجب تیمم ... آن ... باشد ... استعمال آب آن ... نیز
یا ... در سفر ... وطن ... یا ... که ... جنب ...
... آن عبادت ... باشد ... شود ... اتفاق و ... که
... آن ... باشد ... تیمم ... که
... آب ... که ... استعمال آن تیمم ...
... نسبت ... تیمم کرده ... آب ... با ... تیمم ...
... آب ... شد از آنچه مذکور شد ... که ... تیمم ...
... تیمم ... باطل ... علی ...
باشد ... تیمم ... شد ... به ...
با ... که ... آن کرده ... کرده ...
و ... که ... تیمم ... از ...
... آنچه مذکور ... که ... تیمم ...
... تیمم باقی بودن ... تیمم ... آب ... باید ...
در وضو ... آب ... استعمال آن آب ... وضو یا غسل باید ...
... تیمم ... باطل ...

دافعه

هرحکم مسئله این نیست که تا اعاده نماز نکند نمیتوان شروع در وضو یا غسل نمود بلکه
ظاهر حال حکم بباقی ماندن آب بوده بمجرد وجدان آب میتواند نیت طهارت نموده شروع
در آن نمود پس اگر باقی ماند تا تمام شدن آن وضو و غسل صحیح والا باطل و تیمم اول بحال خود
باقیست معقول بطلان تیمم بمجرد یافت شدن آب زیرا که این شبهه باعتبار آن ضعیف است
و اینجا حکم ببطلان تیمم بسبب یافت شدن آب در صورتیست که داخل در نماز واجب بلکه
مستحب نشده باشد اما بعد از دخول در نماز اگر یافت شود تیمم باطل نمیشود و نماز صحیح
است بهمان حالت نماز را تمام میکند اگرچه احوط اعاده آن نماز است با وسعت وقت
و در صورت یافت شدن آب پیش از دخول در رکوع رکعت اولی احتیاط شدید در
اعاده نماز است بعد از ترک اعاده احتیاط در قضا است پس اگر بعد از اتمام این نماز آب
باقی ماند بقدر وضو یا غسل تیمم باطل میشود و از برای نماز دیگر باید تیمم کند
و اگر آب بقدر [illegible] نماند تیمم بحال خود باقی نماز دیگر را با آن تیمم بجا آورد و اما طواف
پس آن مثل نماز نیست بلکه یافتن آب باطل میشود و [illegible] جزء [illegible] در دو
[illegible] با تیمم [illegible] نیست اگرچه تیمم [illegible] میشود و همچنین در تیمم میت اگر بعد از دفن
آب یافت شود [illegible] اگر قبل از دفن یافت شود باید غسلش داد و غسل یاد دادهم چنانچه باطل
میشود تیمم [illegible] آن [illegible] باطل میشود [illegible] مطلق حدث
اصغر چه اکبر [illegible] تیمم بحال خود باقی باشد [illegible] چهار صورت است یکی آنکه
حدث [illegible] اصغر بوده تیمم کرده بود [illegible] حدث اصغر عارض شد [illegible] باقی است [illegible]
همان بدل تیمم میکند بدل از وضو دوم آنکه حدث [illegible] اصغر بوده تیمم کرده بود پس از آن
حدث [illegible] اکبر [illegible] شد در اینجا تیمم بدل از غسل میکند [illegible] جنابت [illegible] تیمم [illegible]
آن دو تیمم یکی بدل از غسل دیگری بدل از وضو سیم آنکه حدث [illegible] اکبر بوده تیمم کرده بود
[illegible] حدث اکبر [illegible] تیمم میکند [illegible] جنابت [illegible] دو تیمم چهارم
آنکه حدث [illegible] اکبر بوده تیمم کرده بود حال حدث [illegible] اصغر شده [illegible] تیمم بدل از غسل
میکند [illegible] جنابت [illegible] تیمم [illegible] غسل جنابت [illegible] باشد در

مودیت

در صورتیکه [illegible] استعمال آب برای وضو باشد [illegible] تیمم [illegible] غسل بکند
غسل [illegible] طهارت [illegible] گذشت که اگر [illegible]
آن [illegible] تمام [illegible] شکوک [illegible]
بقاء [illegible] عدم بقاء موالات اعاده وضو میکند [illegible] غسل [illegible]
میکند [illegible] تیمم [illegible] وضو [illegible] غسل [illegible] مسح [illegible]
مثل وضو [illegible] غسل [illegible] غسل [illegible] بیست [illegible]
[illegible] آن [illegible] اگر [illegible]
نشود و اگر [illegible] احتیاط در اعاده تیمم [illegible]
در تیمم [illegible] غسل جنابت [illegible] غسل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بیست [illegible] حکم [illegible] تیمم [illegible] باطل [illegible]
بجا آورده [illegible] نماز با غیر آن [illegible] تیمم بجا آورده باشد [illegible]
[illegible] باطل شده [illegible] حکم [illegible] در وضو و غسل [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] طهارت [illegible] واجب میشود در صورت واجب [illegible]
[illegible] آن [illegible] طهارت [illegible]
[illegible] همچنین واجب [illegible] طهارت [illegible]
وجوب [illegible] غسل [illegible]
باشد باید [illegible] همچنین [illegible] غسل [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible] مکلف [illegible] آب [illegible] کند [illegible]
[illegible] غسل [illegible] تیمم کند [illegible]
[illegible] وجوب [illegible] شروط [illegible] نیست [illegible]
طهارت [illegible] واجب نیست بلکه [illegible] آب [illegible]
[illegible] غسل طهارت [illegible]

[illegible]

ابن ملجم مثل صورة سابقه [illegible] گرچه [illegible]
لكن اقوى عدم وجوب [illegible] والله العالم [illegible]
احكامه [illegible] تمام شد كتاب [illegible]
وانشا [illegible] كتاب [illegible]
كتبه العبد الفقير الحقير [illegible] الشيخ
الجليل الكبير محمد [illegible]
المتقين [illegible]
حاج ملا على [illegible]
[illegible]
[illegible]
١٢٧٠
[illegible]
مقابله شده